

A woman with dark hair, wearing a red dress with a gold chain strap, is shown in profile talking on a mobile phone. The background is a blurred indoor setting with a window and some furniture.

کمونیسم  
و  
مسئله زنان  
جهت‌گیری‌های نوین

کمونیسم و مساله زنان  
جهت گیری های نوین

عنوان: کمونیسم و مساله ی زنان، جهت گیری های نوین  
ناشر: حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست)  
چاپ اول، تابستان 1390 (این مجموعه قبلا در شماره های مختلف نشریه حقیقت  
منتشر شد.)

آدرس تارنما: [www.cpimlm.com](http://www.cpimlm.com)



# فهرست مطالب

2	پیشگفتار
4	<b>نظریه و نگرش درباره مساله زن</b>
5	تزه‌های پیشنهادی
17	تدارک انقلاب کمونیستی بدون مبارزه علیه ستم بر زن ناممکن است!
29	جنبش رهایی زنان و نوسازی جنبش کمونیستی
41	<b>یک مصاحبه راهگشا</b>
42	پرولتاریای آگاه و مساله زن
73	<b>یک مساله مورد مشاجره : سقط جنین</b>
	نگاهی مردسالارانه و رفرمیستی به مساله سقط جنین در نقد نظرات
74	"حزب کمونیست کارگری ایران"
103	زندگی چیست؟
115	چند نکته مرتبط
118	زندگی نمی‌تواند و نمی‌باید همیشه حفظ شود!
126	سقط جنین چیست؟
127	<b>پرنسیپ ها در مبارزه برای رهایی زنان</b>
128	اصول پایه ای در مورد برابری و آزادی زنان ایران
133	"چپ" نیازمند یک خانه تکانی جدی!
150	<b>جنبش زنان: چند مقاله</b>
151	درباره مساله زن و نقش و جهت گیری و دورنمای جنبش زنان
168	جنبش زنان: محرك ها، دورنماها و وظایف
171	جایگاه حجاب در سرکوب زنان
188	"یا همه یا هیچکس"
196	زن زدایی از طبقه کارگر!
202	<b>روز جهانی زن: اطلاعات</b>
203	رهایی زن، رهایی بشریت
208	سی سال پس از اولین شورش
216	بیانیه حزب کمونیست ایران (ملم) به مناسبت روز جهانی زن

## پیشگفتار

اگر کسی به شجاعت زنان، به قدرت خشم شان، به توانشان در تلاش برای تغییر نظام شک داشت، بعد از جنبش اخیر، دیگر کمتر کسی این شک را به زبان می آورد.

زنان بارها و بارها نشان داده‌اند که سر کوتاه آمدن در مقابل رژیم را ندارند، و به هر رو، شکل‌هایی برای بروز خود و نظرات و خواسته‌های خود پیدا می‌کنند. ولی مساله، رهایی کامل است. کدام مبارزه؟ کدام راه؟ با چه اهدافی؟ به همراه چه کسی؟ و این سوال فقط سوال زنان نیست. همه آنانی که خواهان جهانی دیگرند، جهانی عاری از هر گونه ستم و استثمار، ناچاراً با این سوالات مواجه می‌شوند.

آنچه در پیش رو دارید، نمونه‌ای است از تلاش‌های حزب ما برای درک از مساله زنان و ستم جنسیتی، و از اهمیت نقش و جایگاه زنان در انقلاب اجتماعی. ما در این مجموعه که شامل بحث‌های نظری و اسناد ترویجی و تبلیغی طی دو دهه اخیر است کوشیده ایم اهمیت این مساله را در جنبش کمونیستی و انقلابیان و ترقیخواهان جا بیندازیم. کوشیده ایم بی‌پروا از فشار سنگین افکار و ایده‌های سنتی و عقب مانده مردسالارانه - پدرسالارانه در کل جامعه و حتی در صفوف کمونیست‌ها و چپ‌ها نظرات خود را طرح کنیم. کوشیده ایم مداوماً با نگاهی نقادانه به خود و دیگران، به تحلیل و سیاست علمی در این عرصه دست یابیم تا امر انقلاب در جهت ساختن سوسیالیسم و کمونیسم جهانی را به پیش ببریم. فکر می‌کنیم امروز که بسیاری از مردم به دنبال راهی برای خروج از این مناسبات خفقان آور پا به صحنه مبارزه سیاسی علیه رژیم طبقاتی و زن ستیز اسلامی گذاشته‌اند، در اختیار عموم قرار دادن این آثار در یک مجموعه می‌تواند به پررنگ کردن یکی از مسائل حیاتی و تعیین کننده در مسیر رهایی کمک کند.

این مجموعه از چند بخش تشکیل شده است. «نظریه و نگرش درباره مساله زن» در بر گیرنده نظرات کنونی ما در مورد نقش زن در جامعه و اقتصاد سرمایه داری و ملزومات دگرگون کردن آن است. «یک مصاحبه راهگشا»، مصاحبه‌ای است که در سال 1366 با یکی از رفقا انجام شد و پایه‌های فکری ما را در این زمینه شکل داد. هر چند نظرات مان در برخی زمینه‌ها تغییراتی کرده، ولی گذر زمان از طراوت نظرات اصلی مطرح شده در آن مصاحبه نکاسته است.

«یک مساله مورد مشاجره»، نقدی است بر نظرات مردسالارانه حزب کمونیست کارگری در مورد سقط جنین. در این بخش نوشته‌هایی نیز در توضیح علمی سقط جنین و مسائل مربوطه ضمیمه کرده ایم. «پرنسیپ‌ها» شامل برخی تلاش‌های ما برای پیش

گذاشتن اصولی برای وحدت عمل و مبارزه با افکار نادرست غالب بر جنبش چپ در زمینه مساله زن است. «چند مقاله» در ارتباط با مسائل مشخص تر مربوط به جنبش زنان و دیدگاه های موجود در سایر جنبش های اجتماعی نسبت به زنان را نیز در این مجموعه آورده ایم. بر خلاف بسیاری از جریان های سیاسی، ما برای تاکید بر اهمیت نقش زنان در انقلاب هیچ گاه خود را صرفاً به مناسبت هشت مارس، روز جهانی زن، محدود نکرده ایم. هر چند این روز همواره فرصتی است برای پرداختن به جوانب مختلف مبارزات زنان و نقش زنان در انقلاب. گزیده ای از آثار حزب ما به مناسبت هشتم مارس را در بخش «اطلاعیه ها» خواهید خواند.

امیدواریم که این مجموعه به جاری شدن بحث و جدل در مورد راه رهایی زنان، انقلاب کمونیستی و چگونگی رهایی نوع بشر دامن زند و به ریشه کن کردن نظرات نادرست و کهنه در این زمینه کمک کند. چرا که معتقدیم بدون شناخت و گسست از یک سلسله نظرات اساسی نادرست که بر جنبش کمونیستی غلبه دارد، و از جمله در مورد مساله زن، رهایی به دست نخواهد آمد.

حزب کمونیست ایران (م.م)

خرداد 1389 / ژوئن 2010

# نظریه و نگرش

---

درباره مساله زن



## تزه‌ای پیشنهادی

### نوسازی جنبش کمونیستی در ارتباط با مساله زن

نوسازی جنبش کمونیستی ضرورت زمانه است. برای این نوسازی، تکامل تئوری های کمونیستی لازم است.

مدهاست که موج قبلی انقلاب پرولتری به پایان رسیده و جهان در آستانه ظهور موج نوینی است. کیفیت موج جدید و دستیابی آن به قله هایی رفیع تر از موج قبل، اساسا به تلاش آگاهانه کمونیست های جهان بستگی دارد. علم و ایدئولوژی طبقه ما طی 160 سال گذشته تکامل یافته و در آینده نیز تکامل خواهد یافت. تنها با اتکا به دانش پیشاپیش کسب شده که در بدنه علم مارکسیسم لنینیسم مائوئیسم فشرده شده و با به کار بست آن، می توان به شناخت بالاتر در مورد کارکرد نظام طبقاتی کنونی و راه سرنگونی آن و سازمان دادن جامعه بشری بر پایه های کاملا متفاوت، دست یافت. لیکن تکامل شناخت، امری خودبه خودی و یا حاصل بلاواسطه تجربه و انعکاس ساده و مستقیم آن نبوده و نیست. بلکه نیاز به تلاش تئوریک، به روز کردن تحلیل از تغییرات مادی جهان و نیز جذب نقادانه آن بخش از دانش بشری است که در خارج از چارچوبه جنبش کمونیستی بدست آمده و برای تکامل شناخت ما از محرک های انقلاب اجتماعی و راه تحقق آن ضروری اند. بدون اینکار، تئوری های انقلابی ما سرزندگی و بالندگی خود را از کف می دهد؛ و بدون تئوری انقلابی، جنبش انقلابی ممکن نیست.

روابط جنسیتی (فرودستی زن نسبت به مرد در ساختار جامعه) یکی از آن عرصه هاست که جنبش کمونیستی باید درک و تئوری های خود را تکامل دهد و در پرتو آن مشی و پراتیک خود را در ارتباط با جنبش رهایی زنان تصحیح کند. در غیر اینصورت، جنبش ما از انرژی انقلابی یک نیروی اجتماعی مهم محروم می ماند و بدتر از آن خصلت انقلابی اش را نیز از دست می دهد.

جنبش کمونیستی همواره رادیکالترین نیروهای جامعه را به میدان آورده و جذب کرده است. امروز نیز می تواند در ارتباط با جنبش رهایی زنان رادیکالترین نیروها را جذب جنبش کمونیستی کند. اما به شرطی که خود از محافظه کاری و عقب ماندگی در این زمینه رها شود.

حزب ما در دوران بازسازی اتحادیه کمونیست های ایران (سربداران) (متعاقب ضربات سالهای 61 تا 64) به مساله زنان در تئوری و پراتیک توجه جدی کرد. از خطاهای گذشته و درک های نادرست در این زمینه جمع بندی کرد و درک پیشرفته ای

نسبت به مساله زنان پیش گذاشت که در جزوه "پرولتاریای آگاه و مساله زن" (سال 1366) بازتاب یافت. آن جزوه هنوز صحیح و معتبر بوده و نسبت به درک های رایج در جنبش چپ ایران کیفیتا پیشروتر و انقلابی تر است. با وجود این به درک عمیقتر و تکامل یافته تر از ستم بر زن نیاز داریم. رهبری حزب ما در حد توان خویش پس از تحقیق و بررسی خط و عملکرد جنبش کمونیستی بین المللی، رجوع به تئوری های بنیادین مارکسیسم و مطالعه دانش فمینیستی، تزه های زیر را برای نوسازی دیدگاه های جنبش کمونیستی در ارتباط با این مساله پیشنهاد می کند تا در یک فرایند بحث و جدل رفیقانه درک ما نیز درست تر و عمیق تر شود.

ما ضمن تحقیقات ناچار بودیم از یک سو برخی اصول پایه ای مارکسیسم در ارتباط با رهایی زنان را از زیر آوار در آوریم و با نگاه امروزی، آن ها را عمیق تر آموخته و مجددا واری کنیم و از سوی دیگر به پاره ای انتقادات مهم که عمدتا توسط فمینیست ها به مارکسیسم در زمینه تبیین مساله زنان صورت گرفته توجه کنیم و برخی کمبودهای مارکسیسم را در پرتو دانش گسترده ای که طی قرن گذشته در ارتباط با ستم بر زن در جهان تولید شده، مد نظر قرار دهیم. سرانجام نسبت به پاره ای خطاهای جنبش کمونیستی بین المللی در ارتباط با جنبش زنان دقت بیشتری کنیم. ما تلاش کرده ایم از برداشت های نادرست از مارکسیسم، گسست کنیم.

از همه رفقا به خصوص فعالین جنبش رهایی زنان درخواست می کنیم درگیر این بحث شوند.

### تذ اول - ستم جنسیتی معلول ستم طبقاتی نیست!

ایده رایج که "ستم جنسیتی معلول ستم طبقاتی است" نادرست است. ستم جنسیتی همزمان با ظهور تمایزات طبقاتی به وجود آمد ولی نطفه های آن در تقسیم کار اجتماعی قبلی بود؛ تقسیم کاری که به طور خودبه خودی و بر حسب "طبیعت" میان زن و مرد وجود داشت. وقتی تمایزات طبقاتی ظهور یافت، کار زن توسط مرد برای انباشت ثروت به انقیاد کشیده شد. در تاریخ، این اولین عمل به انقیاد کشیدن کار دیگری برای انباشت ثروت بود. از آن زمان به بعد، ستم بر زن به یکی از ساختارهای مهم جوامع طبقاتی از برده داری و فئودالیسم تا سرمایه داری بدل شد.

در نظام سرمایه داری، ستم بر زن معلول رابطه استثمارگرانه کارگر - سرمایه دار نیست. بلکه خود حاصل موقعیت کار زن در شبکه روابط اقتصادی - اجتماعی سرمایه داری است. ستم بر زن بخش مهمی از روابط تولیدی در جامعه سرمایه داری (و جوامع

مقابل آن) بوده است.

روابط تولیدی سرمایه داری را نمی توان به رابطه خرید و فروش نیروی کار میان سرمایه دار و کارگر تقلیل داد. این رابطه یک بخش از روند استثمار و انباشت سرمایه داری است. خرید و فروش نیروی کار میان سرمایه دار و کارگر در چارچوب روابط تولیدی کلی تری که جایگاه فرودست و نابرابر زن یکی از مولفه های مهم آنست، انجام می گیرد. ستم بر زن یکی از شرایط این خرید و فروش است. زیرا، کالایی بنام نیروی کار کارگر در یک فرایند کلی اجتماعی تولید می شود که زنان از زاییدن تا ارائه خدمات خانگی نقشی تعیین کننده ای در آن دارند.

نظام سرمایه داری را باید به صورت شبکه ای از روابط پیچیده اجتماعی دید که کارکرد هر بخش آن برای تولید و باز تولید کل این نظام ضروریست. تقلیل کلیه تضادهای این نظام به تضاد میان کارگر و سرمایه دار یا تابع دانستن تضادهای دیگر نسبت به این تضاد، مانع از تعمیق و تکامل درک از جامعه طبقاتی و انقلاب اجتماعی می شود.

روش "علت و معلولی" در شناخت از ماهیت و کارکرد پدیده ها، یک روش جبرگرایانه و تقلیل گرایانه است که شناختی یکجانبه و معوج از پدیده ها بدست می دهد. این روش در میان بسیاری از کمونیست ها رایج بوده و تا کنون به جنبش کمونیستی صدمات زیادی زده است.

### **تزدوم - تولید فقط تولید وسایل معاش نیست!**

کمونیست ها باید از درک محدود و سطحی از تولید و بازتولید سازمان اجتماعی بشر گسست کنند. رجوع مجدد به تحلیل های ماتریالیستی مارکس و انگلس در مورد پایه های مادی جامعه بشری بسیار ضروری است. مارکس و انگلس برای نخستین بار بر دو خصلت مهم تولید و بازتولید سازمان اجتماعی بشر انگشت گذاشتند: تولید وسائل معاش و تولید مثل. اگر چه وجه دوم این حقیقت (یعنی تولید مثل) از جانب آنان مورد بررسی دقیق و همه جانبه قرار نگرفت، اما آنان سنگ بنای مهمی را در این زمینه گذاشتند که انقلاب در تفکر بشر محسوب می شود. متأسفانه ادامه دهندگان مارکسیسم آن را پی نگرفتند. حتی برای دوران طولانی این سنگ بنای مهم در محاق فراموشی فرو رفت.

بر خلاف دوران مارکس و انگلس، امروزه در ابتدای قرن بیست و یکم، برای ما قابل تصور است که بشر سرانجام بتواند روزی بر تقسیم کاری که خودبه خودی بوده و توسط طبیعت بر دوش زن گذاشته شده، فائق آید. این تقسیم کار - یعنی تولید مثل - بذر فرودستی اولیه زنان را در خود داشت و هنوز نقش مهمی در اسارت زن در چنبره روابط ستم و

استثمار مردسالارانه دارد؛ هنوز به نابرابری های میان زن و مرد دامن می زند؛ و در هر دوره از تکامل جامعه بشری، منبع تولید احساسات و افکار و رفتارهای خاصی بوده است. تا زمانی که زن به عنوان ابزار تولید مثل عمل کند و جامعه از بدن او به مثابه ابزار تولید استفاده کند، روابط تولیدی مشخصی حول این "ابزار" شکل خواهد گرفت. روابطی که مهر عقب ماندگی نیروهای مولده (به معنی عدم جدایی از طبیعت در تولید) را بر خود داشته، فرودستی زن را تقویت می کند. تولید نوع بشر توسط زن روابط تولیدی خاصی را به ظهور رسانده که کنترل بدن زن در مرکز آن است؛ روابطی که به آن مرد سالاری گفته می شود و در خانواده نهادینه شده است. این روابط به موازات تغییر و تحولات جوامع طبقاتی دستخوش تغییر شده اند اما جوهر آن بقوت خود باقی است.

تاکید بر وجه تولید مثل در تولید و بازتولید سازمان اجتماعی بشر برای حواله دادن رفع ستم بر زن به پیشرفت تکنولوژیک و برداشته شدن بار تولید مثل از دوش او نیست. بلکه برای درک عمیقاً ماتریالیستی از مساله زن و تأثیراتی است که بر کل حیات بشر می گذارد. برای آنست که ژرف تر از پیش ستم بر زن را بشناسیم و مفاهیم آن را در زمینه انقلابی که برای ریشه کن کردن آن لازم است درک کنیم. لازم به توضیح نیست که پیشرفت های تکنولوژیک در این زمینه تأثیرات مهمی در زندگی زنان داشته است. برای مثال آنچه در دهه شصت میلادی در کشورهای امپریالیستی به انقلاب جنسی و رهایی نسبی زنان از قید و بندهای مردسالاری معروف شد بدون پیشرفت پزشکی در زمینه جلوگیری از بارداری قابل تصور نبود. بی دلیل نیست که امروز مبارزه برای دسترسی به سقط جنین فوری و آزاد بخش مهمی از مبارزات زنان جهان است؛ مبارزه ای بسیار عادلانه که بازتاب شورش زن برای بدست آوردن کنترل بدن خویش است. به همین طریق، مقابله طبقات حاکم و دستگاه های مذهبی با حق سقط جنین برای از دست ندادن کنترل بر این "ابزار تولید" است. اگر شناخت ما از پایه های عینی ستم بر زن همه جانبه تر شود و از زوایای گوناگون رابطه آن را با ستم طبقاتی دریابیم، محرک های انقلاب اجتماعی را بهتر درک خواهیم کرد؛ به درک روشن تری از تحول جامعه، راه دگرگون کردن آن، نائل خواهیم آمد؛ و نیروهای اجتماعی را که عمیقاً در ریشه کن کردن نظام سرمایه داری نفع داشته و ظرفیت این ریشه کنی را دارند، بهتر تشخیص خواهیم داد!

نظام سرمایه داری نشان داد که نه تنها نمی تواند ستم بر زن را از میان ببرد بلکه در بازتولید آن نفع زیادی دارد. رفع ستم بر زن نیازمند جهشی عظیم است که مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و مالکیت مرد بر زن مانع آن است.

## تر سوم - طبقه کارگر مرد نیست!

کمونیست ها باید از این درک سنتی که طبقه کارگر به مردان کارگر درون کارخانه خلاصه می شود، گسست کنند. این درک شاید زمانی منطبق بر واقعیت بود اما دیگر به هیچ وجه با واقعیات جاری جهان سازگاری ندارد. سرمایه داری از همان آغاز در سطح وسیع از نیروی کار زنان کارگر سود جسته است. زنان بخش مهمی از نیروی کار ذخیره را در نظام سرمایه داری تشکیل می دهند؛ هنگام رونق اقتصادی جذب بازار کار، و در مواقع بحران به خانه بازگردانده می شوند. اما افزون بر این، طی چند دهه اخیر روند گلوبالیزاسیون، با شنایی گیج کننده زنان را به درون بازار کار کشیده است، به طوری که گفته می شود بازار کار در حال "زنانه" شدن است. بی اعتنایی به این بخش از طبقه کارگر نه تنها به تضعیف اتحاد طبقاتی کارگران منجر می شود بلکه نقش جهانشمول طبقه کارگر را نیز زیر سؤال می برد.

طبقه کارگر سوژه تاریخ است. به این معنا که عامل اصلی تغییر جهان است. نظام سرمایه داری برای نخستین بار در طول تاریخ طبقه ای را به وجود آورد که ظرفیت دارد خود و کل بشریت را رها کند و جامعه کمونیستی را بنیان نهد. این سوژه تاریخ از جنسیت نیز برخوردار است. هر گونه تجرید و انتزاع از موقعیت طبقه کارگر که عنصر جنسیت را نفی کند و وضعیت خاص نیمی از این طبقه را در عامیت خود بیان نکند، نشانه دوری جستن از انقلابی است که مدعی رادیکالترین تحول در تاریخ بشر است.

تقسیم کار اجتماعی در نظام سرمایه داری مهر تقسیم کار جنسیتی بر خود دارد. سرمایه داری از همان آغاز در زمینه اشتغال زنان به این تقسیم کار تکیه کرده است. شکافی که نظام سرمایه داری نسبت به نظام های ماقبل سرمایه داری در حیطه تولید و مصرف به وجود آورده، به درجاتی موجب تشدید تقسیم کار جنسیتی شده است. برای مثال در نظام های فنودالی خانواده همزمان واحد تولید و مصرف محسوب می شد و شکاف چندانی از نظر زمانی و مکانی بین این دو عرصه وجود نداشت. در صورتی که در نظام سرمایه داری تولید از مصرف (به ویژه مصرف شخصی) کاملاً جدا شد. سرمایه داری مردان را عمدتاً به کارهای مولد سمت و سو می دهد و زنان را عمدتاً در ارتباط با حوزه مصرف و کارهای خدماتی و کارهای غیر ماهر (که عموماً پاره وقت و موقتی اند) به کار می گیرد. امری که به موقعیت زن در کل جامعه به عنوان ابزار اصلی تولید مثل و نگهداری از کودکان نیز مربوط است. نابرابری دستمزد تبارز آشکار این تقسیم کار جنسیتی است.

این وضعیت به طور عینی شکافی را بین مردان و زنان کارگر به وجود آورده است. زنان کارگر نسبت به مردان کارگر بیشتر استثمار می شوند. بدون در نظر داشتن امتیازات مردانه ای که مردان کارگر نیز از آن برخوردارند نمی توان به استراتژی انقلابی صحیحی

برای پیشبرد مبارزه طبقاتی و رهایی بشریت دست یافت. علیرغم گسترش صفوف زنان کارگر، اغلب تشکلات کارگری با تکیه بر شکل های سنتی سازمانیابی، مردانه باقی مانده اند. این امر قبل از هر چیز نشانه نفوذ دیدگاه های مردسالارانه و عقب ماندگی ذهن از عین است. بازتاب این عقب ماندگی را در ترکیب مردانه احزاب چپ و کمونیست نیز می توان مشاهده کرد. بدون تغییر بنیادین این وضعیت نمی توان صحبت از انقلاب اجتماعی کرد.

### **تز چهارم - سرمایه داری بدون استثمار زن قادر به تولید و باز تولید نیست!**

پایه های اقتصادی ستم بر زن در جوه گوناگون نیازمند تحلیل و باز بینی مجدد است. زن هم در بازار کار (از طریق فروش مستقیم نیروی کار) و هم در خانه (از طریق کار خانگی یا بیگاری عریان) استثمار می شود. هر دو وجه این استثمار برای سودآوری نظام سرمایه داری ضروریست.

رابطه متقابل و تنگاتنگی بین استثمار زن و فرودستی زن برقرار است. فرودستی زن بازتاب استثمار کار زن است و به نوبه خود به استثمار بیشتر وی منجر می شود. در بازار کار، در دستمزد نابرابر با مردان شکلی عریان و آشکار به خود می گیرد. سودآوری بالای مشقت خانه های جهان بدون فوق استثمار نیروی کار زنان غیر قابل تصور است.

گرایش متضاد سرمایه داری در زمینه کشیدن زنان به بازار کار نیازمند پژوهش و تحلیل مشخص است. از یک سو گرایش کلی سرمایه داری این است که نیروی کار فرد (منجمله زنان) را از هر گونه قید و بند مالکیت و وابستگی (مالکیت بر ابزار تولید و وابستگی به شخص و مکان مشخص) رها کند، از سوی دیگر اشکال مختلف قید و بندهای سنتی و مردسالارانه را تقویت می کند.

اگر چه اشکال بروز این دو گرایش متضاد در کشورهای امپریالیستی و کشورهای تحت سلطه متفاوتند اما قید و بندهایی که بر کار زنان اعمال می شود در هر دو نوع کشور منبع مهمی برای سودآوری کل نظام است. تعیین خصلت اقتصادی اجتماعی این قید و بندها از مصاف های تئوریک پیشاروی است.

در کشورهای که نظام سرمایه داری کماکان از اشکال ماقبل سرمایه داری در سطح وسیع (به ویژه در حیطه کشاورزی و اقتصاد غیر رسمی) سود می جوید کار فامیلی بدون دستمزد رایج است و نهاد خانواده کماکان - هر چند محدود تر از گذشته - نقشی تولیدی ایفا می کند. در این قبیل کشورها به دلیل مهاجرت بیشتر مردان از روستا به شهر، بار اصلی تولید کشاورزی بر دوش زنان است. حال آنکه زنان عموماً از حق مالکیت بر زمین و دارایی محروم هستند.

در کشورهای پیشرفته تر سرمایه داری هر چند از وابستگی اقتصادی زن به مرد کاسته

شده است و زنان همچون گذشته تابع مردان نیستند، اما روابط مردسالارانه در اشکال بسیار متنوع حتی در چارچوب خانواده جریان دارد. تقسیم کار بر پایه جنسیت، مردان را در موقعیت بهتری نسبت به زنان قرار می دهد. شغل های درآمد زا بیشتر شامل مردان می شود و زنان بیشتر در معرض بیکاری قرار می گیرند. به همین دلیل غالباً زنان کارگر در موقعیت پایین تری از مردان کارگر قرار داشته، فقیرتر از آنان هستند.

جنبه دیگر و همیشگی کار اکثریت زنان دنیا، کار خانگی است. کار خانگی در حفظ و تجدید تولید نیروی کار در جهان نقش عمده ای ایفا می کند. این کار و به عبارت صحیح تر بیگاری نقش کلیدی در سودآوری سرمایه داری دارد. درست است که کار خانگی زن مولد ارزش اضافه نیست اما همانند بسیاری از کارهای خدماتی در سرمایه داری نقش مهمی در تحقق ارزش دارد. زن در این حیطه نیز استثمار می شود. انباشت سودآور سرمایه بدون بهره جویی از کار خانگی زن میسر نیست. به طور مسلم سرمایه داری بر مبنای نیازها و پویایی خود و آنجا که سودآوری الزام آور باشد می تواند اشکالی از کار خانگی را به درجاتی اجتماعی کند و زنان را بیشتر به عرصه تولید اجتماعی بکشاند. اما تا کنون نظام سرمایه داری گرایش به حفظ کار خانگی داشته است. این که کار خانگی از چه خصلتی برخوردار است، آیا آن را باید جزئی از بقایای نظام ماقبل سرمایه داری دانست یا بخشی از کارکرد ویژه سرمایه داری، این که ویژگی اصلی خصلت کار پرداخت نشده زن (یا قسماً پرداخت شده از طریق دستمزدی که شوهر می گیرد) چیست و چه نقش ویژه ای در سودآوری سرمایه ایفا می کند و تا چه میزان شوهر سهم می برد، جملگی سئوالاتی هستند که باید پاسخ گیرند. اما آنچه روشن است در رابطه متقابل میان نظام سرمایه داری با کار خانگی زن واسطه ای به نام شوهر موجود است که زن از طریق خدمت به او و خانواده خدمات خود را به نظام ارائه می دهد.

### تز پنجم - مساله زنان یک مساله بورژوازی نیست!

جنبش کمونیستی باید به طور قطع از نگرش قدیمی در میان نیروهای چپ که "مساله زنان یک مساله بورژوازمکراتیک مانند مساله ملی است" گسست کند. این نگرش سطحی همواره تبدیل به توجیهی برای بی توجهی جنبش کمونیستی نسبت به جنبش زنان و دستاوردهای آن شده است. مساله زنان یک مساله کمونیستی است زیرا حل کامل آن وابسته به از بین رفتن مالکیت خصوصی و طبقات است. مساله ملی در اساس یک مساله بورژوازی است و حتی در جامعه بورژوازی حل شدنی است. حال آنکه از بین بردن

سلسله مراتب جنسیتی در گرو حل تضاد میان اجتماعی شدن تولید و مالکیت خصوصی است. از همین رو در انقلاب های جهان هر چه جنبش رهایی زنان قوی تر باشد عنصر سوسیالیستی انقلاب ها پر رنگ تر خواهد شد.

در ضمن باید از خلط مبحثی که بین "مساله" زنان با "جنبش" زنان صورت می گیرد دوری جست. جنبش زنان مانند هر جنبش اجتماعی دیگر به گرایشات طبقاتی متفاوت تقسیم می شود. افق گرایشات بورژوازی در جنبش زنان "بازسازی" سلسله مراتب جنسیتی در چارچوب نظام سرمایه داری است. گرایشات پرولتری کمونیستی اما افق جنبش رهایی زنان را به ورای نظم موجود برده و آن را در شورش علیه این ستم پیگیرتر و انقلابی تر می کنند زیرا هدفشان امحاء کامل ستم بر زن و برچیدن سلسله مراتب جنسیتی است.

در کشورهای تحت سلطه ای که فئودالیسم و نیمه فئودالیسم در زیر بنای اقتصادی و روبنای سیاسی - ایدئولوژیک نقش قدرتمندی ایفا می کند، جنبش رهایی زنان باید علیه شیوه فئودالی ستم بر زن و برای برابری حقوقی میان زن و مرد مبارزه کند. اما در کشورهای پیشرفته سرمایه داری مبارزه زنان مستقیماً سوسیالیستی است. اما این دو خصلت را دیوار چین از یکدیگر جدا نمی کند. زیرا سرمایه داری جهانی همه شیوه های ستم و استثمار را در لایه ها و سطوح مختلف سازمان داده و در خدمت ماشین انباشت ثروت جهانی خود در آورده است. این سرمایه است که شیوه های ماقبل سرمایه داری را نیز سازمان می دهد. زنان در کشورهای تحت سلطه نیز رو در روی نظام سرمایه داری قرار دارند. در هر حال توجه به خصلت دمکراتیک مبارزات رهایی بخش زنان در کشورهای تحت سلطه برای از بین بردن ستم های فئودالی مهم است. اما این مبارزه باید به گونه ای پیش برده شود که راه را برای سوسیالیسم یعنی تداوم مبارزه علیه ستم، هموار کنند.

### **تَز ششم - مساله زنان یک مساله فرمیستی نیست!**

طبقه بورژوازی در چند صد سال حاکمیت خویش نشان داد که قادر به حل مساله زن نیست. با این حال بسیاری از نیروهای چپ کماکان تصور می کنند این مساله در



چارچوب نظام سرمایه داری قابل حل است. از همین رو فکر می کنند جنبش زنان خصلتا یک جنبش رفرمیستی است و باید چنین باشد. این موضوع قبل از هر چیز نشانه درک محدود از مساله ستم بر زن و تقلیل آن به برخی از خواسته های رفاهی یا برابری حقوقی با مردان است. اما همانطور که گفتیم رهایی کامل زنان وابسته به سرنگونی کلیت نظام مالکیت خصوصی است.

کمونیست ها بدون تاکید بر این حقیقت پایه ای نمی توانند به استراتژی و تاکتیک انقلابی در قبال جنبش زنان دست یابند و با راه حل هایی که طبقات دیگر پیشاروی زنان قرار می دهند مقابله کنند و افقی فراتر از افق های بورژوا دمکراتیک جلوی روی این جنبش قرار دهند. اگر افق کمونیستی برای رهایی زنان جلو گذاشته نشود و مبارزه برای مطالبات دمکراتیک (یا اصلاحی) بر بستر آن تعریف نشود و روش انقلابی در سازماندهی مبارزه زنان در پیش گرفته نشود، آلترناتیو های طبقات دیگر در جنبش زنان دست بالا را یافته، جنبش زنان را به ذخیره طبقات بورژوا تبدیل می کنند.

عموما کسانی که جنبش زنان را بورژوایی و رفرمیستی می دانند، مدافع بخش های راست و بورژوایی این جنبش هستند چرا که از نظر آنان بهتر است امر بورژوازی را به خود بورژوازی سپرد. یک نگرش نادرست دیگر که به ظاهر در تضاد 180 درجه با نگرش فوق است، مساله زنان را به مساله زنان کارگر و زحمتکش تقلیل می دهد تا به اصطلاح به این ترتیب به آن خصلت سوسیالیستی یا انقلابی بخشد. تقلیل ستم بر زن به "ستم بر زن کارگر و زحمتکش" ترفندی است برای به رسمیت نشناختن جنبش رهایی زنان بعنوان جنبشی که محرک هایش نه تضاد کارگر و سرمایه دار بلکه تضاد خاص زن با مردسالاری تحت نظام سرمایه داری است. به همین دلیل بسیار مادی، نمی توان جنبش زنان را "کارگری" کرد. اما جنبش زنان را می توان کمونیستی کرد. کمونیسم و رای "جنبش کارگری" است و در آن همه طبقات منجمله طبقه کارگر نفی می شوند و با پایان یافتن همه اشکال ستم و استثمار به ثمر می رسد.

برای تقویت خط انقلاب پرولتری در جنبش رهایی زنان کمونیست ها باید تلاش کنند این جنبش پیگیرانه علیه کلیت نهاد ستم بر زن مبارزه کند و نه علیه جوانبی از آن. دیدگاه های بورژوایی مانع از آن می شوند که مبارزه علیه ستم بر زن پیگیرانه پیش رود.

آنان همواره سعی می کنند آن را به فرعی ترین جوانب یا حد معینی از مبارزه محدود کنند. انقلابی بودن یا نبودن جنبش‌های زنان در این نیست که صرفاً شعارهایی در حمایت از خواسته‌های رفاهی کارگران و "قدرت خرید" آنان بدهد! محک اصلی این است که آیا این جنبش، زنان را به طور پیگیر و تا به آخر به شورش علیه ستم‌دیدی خود بسیج می کند؟ مبارزه علیه قدرت‌های سیاسی حاکم را پیش می برد و توده‌های زن را علیه کلیه ساختارهای قدرت مردسالارانه از ساختار قدرت دولتی گرفته تا ساختارهای قدرت مردانه در دیگر عرصه‌های جامعه می شوراند؟ گسستن زنجیرهای سنت، خانواده و فرهنگ عقب مانده بسیار مهم است زیرا بدون آن مبارزه علیه قدرت‌های حاکم با سستی به پیش خواهد رفت. بدون جنبش انقلابی زنان، شرکت همه جانبه زنان در انقلاب امکان ندارد. شرکت همه جانبه زنان در جنبش انقلابی امروز، یکی از عوامل مهم در تبدیل کردن جنبش امروز به جنبش فردا یعنی انقلاب سوسیالیستی است.

### **تذ هفتم – تنها راه‌های زنان سوسیالیسم است، اما!**

تا زمانی که خصلت‌گذاری و قوانین مبارزه طبقاتی تحت سوسیالیسم کشف نشده بود کمونیست‌ها تصور می کردند سوسیالیسم سریعاً کلیه شکاف‌ها و نابرابری‌های به جا مانده از جامعه سرمایه داری، منجمله نابرابری زن و مرد را پایان خواهد داد. اما تجربه انقلاب سوسیالیستی در شوروی و چین نشان داد که چنین نیست. در وهله اول، این مساله بسیاری را دلسرد کرد. اما کشف قوانین مبارزه طبقاتی تحت سوسیالیسم توسط مائوتسه دون روشنی بخش و رهایی بخش بود زیرا در عین اینکه محدودیت‌های ذاتی سوسیالیسم را با صراحت نشان داد، راه فائق آمدن بر این محدودیت‌ها از طریق پیش برد مبارزه طبقاتی تحت دیکتاتوری پرولتاریا را نیز روشن کرد.

با تکیه بر این درک پیشرفته است که دیگر نمی توان گفت در سوسیالیسم‌های زنان به طور کامل حاصل خواهد شد. سوسیالیسم، البته، ضربات کیفی بر این ستم وارد می کند اما شکاف و نابرابری میان زن و مرد در جامعه سوسیالیستی نیز کماکان پا بر جا می ماند. نابرابری میان زن و مرد در سوسیالیسم، علاوه بر آنکه ناشی از بقایای به جا مانده از جامعه گذشته است، از دل خاک سوسیالیسم هم سر بلند می کند. زیرا سوسیالیسم هنوز

جامعه کمونیستی نیست و بر مبنای "به هر کس بر حسب کارش" اموراتش می چرخد. ناموزونی در "کار" آحاد مختلف جامعه، نابرابری تولید می کند. این نابرابری همان چیزی است که مارکس "حق بورژوازی" (یعنی حق هر کس در بهره مندی از کیفیت و کمیت کارش) خواند. یکی از جلوه های بارز این حق بورژوازی نابرابری میان زن و مرد است. اگر در سوسیالیسم این نابرابری و نابرابری های دیگر مدام محدود نشوند، بدون شک سرمایه داری احیا می شود. اگر در جامعه سوسیالیستی به محدود کردن دائمی شکاف میان زن و مرد برخورد آگاهانه صورت نگیرد و مداوماً خلاف جریان حرکت نشود، با توجه به ادامه تقسیم کار طبیعی در زمینه تولید مثل و دیگر نابرابری های اجتماعی باقی مانده از نظام سرمایه داری زمینه مادی برای عقب ماندگی زنان (و در نتیجه عقبگرد کلی جامعه) وجود خواهد داشت. از این زاویه حل تضاد میان زن و مرد و محدود کردن دائمی این شکاف یکی از مهم ترین قوای محرکه پیشرفت جامعه سوسیالیستی به سمت جامعه بی طبقه است.

تجارب انقلابات سوسیالیستی در شوروی و چین نشان داد که بدون تحولات عمیق در زیربنا و روبنای جامعه نمی توان گامی در جهت رهایی زنان برداشت. جنبش کمونیستی تنها با جمع بندی علمی و نقادانه از این دو تجربه بزرگ انقلابی پرولتاریای در قدرت در برخورد به مساله زنان می تواند فراتر از این دو تجربه عمل کند و چشم اندازهای نوینی در مقابل بشریت به خصوص رهایی زنان بگشاید.

تجارب تا کنونی جوامع سوسیالیستی نشان داده که نهاد خانواده را نمی توان یک شبه از میان برداشت. خانواده کماکان برخی نقش های اقتصادی را بر عهده خواهد داشت. این نقش عمدتاً در زمینه تنظیم مصرف سرانه (همچنین تا حدی در زمینه آموزش و پرورش کودکان) باقی خواهد ماند. تحت سوسیالیسم به دلیل آن که سطح رشد نیروهای مولده هنوز پایین است، خانواده کماکان نقشی ضروری خواهد داشت اما اگر این نقش در زیربنای اقتصادی و روبنای جامعه مدام محدود نشود، نمی توان از پیشروی بسوی رهایی قطعی زنان صحبت کرد.

با توجه به تجارب حاصله در جوامع سوسیالیستی و با توجه به دانش تولید شده در مورد چگونگی شکل گیری ستم بر زن و پروسه نابودی آن، کمونیست ها باید حل تضاد میان زن و مرد را هم ردیف سه تضاد پایه ای دیگری قرار دهند که حل شان برای گذر

از جامعه طبقاتی به جامعه بی طبقه ضروریست. جامعه کمونیستی بدون فائق آمدن بر شکاف میان کارگر و دهقان، شهر و روستا، کار فکری و یدی، و زن و مرد، در جهان مستقر نخواهد شد.

کمونیست های چینی در جریان انقلاب فرهنگی بر مبنای تئوری های مارکس و انگلس (در "مانیفست کمونیست" و "مبارزه طبقاتی در فرانسه") معیاری به نام "دو گسست و چهار کلیت" را برای سنجش جهت گیری سوسیالیستی جامعه فرموله کردند که بازتاب شناخت فوق العاده پیشرفته شان از تغییرات ضروری برای پیشبرد فرآیند انقلاب کمونیستی بود. آنان به طور مستمر بر گفته های مارکس و انگلس تاکید می کردند که انقلاب کمونیستی، فرآیند "رادیکالترین گسست از مناسبات سنتی مالکیت و رادیکالترین گسست از ایده های سنتی" است و "دیکتاتوری طبقاتی پرولتاریا نقطه گذار ضروری است بسوی امحاء کلیه تمایزات طبقاتی، امحاء کلیه روابط تولیدی که این تمایزات بر روی آنها بنا شده اند، امحاء کلیه روابط اجتماعی که منطبق بر این روابط تولیدی هستند، و دگرگون کردن کلیه افکاری که از این روابط اجتماعی نتیجه می شوند".

بدون شک سرنگونی سلسله مراتب جنسیتی جای برجسته ای در این "دو گسست و چهار کلیت" دارد.

- از نشریه حقیقت دوره جدید، شماره 39، اسفند 1386

## تدارک انقلاب کمونیستی بدون مبارزه علیه ستم بر زن

ناممکن است!

رهایی زن بدون دست یابی به جامعه کمونیستی غیر ممکن

است!

چرا زن، جنس نابرابر، موجود فرودست و تابع مرد است؟ چرا زن در زبان و فرهنگ و ادبیات، تحقیر می شود و در مذهب و قانون بر کنترل رفتارهای جنسی و قدرت باروری اش تاکید می شود؟ چرا زن گناهکارترین موجود همه مذاهب است؟ چرا زن با چماق قوانین دولتی، فشار اقتصادی، ضرب و شتم و تهدید به قتل از سوی خانواده مواجه است؟ چرا زن به خاطر رفتارهای جنسی اش "سنگسار" می شود؟ چرا هویت اجتماعی زن محدود به همسری و مادری است؟ چرا در بیشتر جوامع زن بی فرزند تقریباً ارج و منزلتی ندارد؟ چرا زن تحت عنوان ازدواج، میان مردان خرید و فروش می شود؟ چرا بیشترین ترانه ها در وصف عشق میان زن و مرد سروده می شود اما در همه جوامع و در میان همه لایه های اجتماعی، رابطه میان زن و مرد اغلب با نارضایتی، نفرت متقابل و حتی خشونت همراه است؟ چرا خشونت مردان علیه زنان، بیش از سرطان و جنگ از میان زنان 15 تا 44 ساله تلفات می گیرد؟ چرا در جنگ های ارتجاعی تجاوز به زنان امری عادی است؟<sup>1</sup> چرا زنان دو سوم کار جهان را انجام می دهند، اما صاحب ده درصد درآمد و یک درصد از ابزار تولید هستند؟<sup>2</sup> و با وجود این، چرا پرولتاریا هنوز

---

<sup>1</sup> در آستانه قرن 21، درجنگ کوسوو، تجاوز طولانی مدت به زنان برای اطمینان حاصل کردن از باردار شدن شان، یکی از حربه های ارتش صرب با نیت اعلام شده "آلوده کردن نژاد کوسوویی" بود. این ماجرا که در قلب اروپای متمدن رخ می داد آنقدر رسوایی به بار آورد که "دادگاه بین المللی عدالت" برای اولین بار تجاوز به زنان را جنایت علیه بشریت خواند. البته تجاوز به زنان از طرف ارتش شوروی هنگام اشغال افغانستان و تجاوز به زنان توسط جنگ سالاران اسلامی افغانستان در مناطق قومی یکدیگر، تجاوز گسترده به زنان در جنگ روانه، چنین عکس العملی را برنینگخت.

<sup>2</sup> مسائل جهانی و فرهنگ سرمایه داری نوشته ریچارد رابینز - ص 354

Richard Robbins-- Global Problems and the Culture of Capitalism- 1999 p. 345

[www.globalissues.org/HumanRights/WomensRights.asp?p=1](http://www.globalissues.org/HumanRights/WomensRights.asp?p=1)

"مرد" انگاشته می شود؟

همه این سوال ها در واقع یک سوال است: شالوده های مادی ستم بر زن چیست؟ مقوله ستم بر زن در سطح فرهنگ و سنت، بسیار بررسی شده است. باید به ورای آن رفت. زیرا، فرهنگ و مذهب و آداب بیان روابط تولیدی مادی جامعه اند و در واقع توسط آن تولید می شوند. ما به طور روزمره این واقعیت را به چشم می بینیم و تجربه می کنیم که سلسله مراتب قدرت مرد - زن در همه لایه های اجتماعی، در جوامع عقب مانده و سرمایه داری پیشرفته، به اشکال متنوع موجود است. ساختار سیاسی و ایدئولوژیک حاکم بر جوامع و جهان، این موازنه قدرت را تولید و بازتولید می کند و به افراد (جدا از تمایلات شخصی شان) جایگاهشان را دیکته می کند. شالوده مادی این وضع چیست؟ سوال این است:

#### اقتصاد سیاسی ستم بر زن چیست؟

تفاوت مارکسیسم با تمام تئوری های اجتماعی ماقبل آن در این است که برای اولین بار، تاریخ جامعه را به طور ماتریالیستی یعنی بر پایه شالوده های تولید مادی آن تبیین کرد. مارکس تحلیل کرد که انسان ها (بر خلاف حیوانات) برای بقا و تولید زندگی مادی خویش، مجبورند وارد همکاری و مراوده تولیدی شوند. او این همکاری را تقسیم کار اجتماعی و این روابط را که اساس ساختار اجتماعی بشر را تشکیل می دهند، روابط تولیدی خواند. مارکس ثابت کرد که تمام تمایزات طبقاتی، تمایزات اجتماعی، و تمام روبنای سیاسی و فرهنگی، برخاسته از شالوده های اقتصادی جامعه اند. او نشان داد که کلید فهم ساختار اجتماعی ما در فهم شالوده های اقتصادی جامعه است. اما منظور او از "اقتصاد" نه تولید اقتصادی به معنای متداول بلکه به معنای خصلت روابطی است که انسان ها در تولید و بازتولید نیازهای مادی خود، با یکدیگر برقرار می کنند: به معنای "تقسیم کار اجتماعی". به همین دلیل او نه از اقتصاد بلکه از "اقتصاد سیاسی" صحبت می کند. مالکیت، توزیع ثروت، جایگاه هر کس در انجام کار، بیان مشخص تر مقوله "تقسیم کار اجتماعی" اند. در اعصار مختلف به نسبت اینکه نیروهای تولیدی انسان (یعنی دانش و مهارت او در تولید نیازهای مادی) در چه سطحی از پیشرفتگی است، این روابط تولیدی یا همکاری و تقسیم کار میان انسان ها، اشکال متفاوتی به خود می گیرند.

در دوران اولیه، میان افراد جامعه تمایزی چون تمایز میان دارا و ندار، مدیر و کارکن، متفکر و تولید کننده وجود نداشت. اما در مرحله ای از تکامل جامعه، چنین تمایزاتی به وجود آمد و جامعه به طبقات تقسیم شد. با طبقاتی شدن جامعه، همکاری تولیدی میان انسان ها تبدیل به روابط تولیدی استثمارگرانه شد. یعنی عده ای کار عده ای دیگر و محصول کارشان را در اختیار گرفتند. در نتیجه روابط در عرصه سیاسی (مثلا اداره جامعه) نیز ستمگرانه شد. دستگاهی به نام دولت به وجود آمد که کارش تنظیم این روابط خصمانه و اعمال دیکتاتوری طبقات استثمارگر بر استثمار شوندهگان بود.

در جامعه طبقاتی، طبقات دارا با تملک "شرایط کار" (ابزار تولید مانند زمین و آب و کارخانه و غیره) محصول کار دیگران را تصاحب می کنند و توزیع محصول کار نیز بر حسب این موقعیت ها انجام می گیرد. در جامعه برده داری تملک "شرایط کار" شامل تملک خود تولید کننده مستقیم (برده) نیز بود. زیرا مهم ترین ابزار تولید نیروی بدنی خود انسان بود. در فئودالیسم ابزار تولید اصلی، زمین است و زمینداران با انحصار بر آن کار دهقان را در اختیار می گیرند. در سرمایه داری روابط تولیدی عوض می شود و برای اولین بار کارگر "آزاد" به وجود می آید. سرمایه دار با مالکیت بر ابزار تولید، نیروی کار کارگر را مانند هر کالای دیگر می خرد و آن را در روند تولید تبدیل به سرمایه می کند و ارزش (ثروتی) را که حاصل این روند است در اختیار خود می گیرد. موقعیت اجتماعی پایین کارگر و بی حقوقی سیاسی وی، محرومیت او از تولید فکر و اندیشه، و اجبار او به تغذیه از اندیشه های طبقات مسلط، توسط این روابط استثمار دیکته می شود.

در همه این موارد، طبقه استثمارگر با استفاده از اهرم مالکیت خصوصی بر ابزار تولید، کار دیگران را در اختیار خود گرفته و محصول کار آنان را نیز تصاحب می کند. در اینجا تقسیم کاری میان تولید کننده مستقیم و صاحبان ابزار تولید می بینیم که تقسیم کاری اجتماعی اما خصمانه است. طبقه تحت استثمار طبقه تحت ستم هم هست؛ یعنی بی قدرت است. طبقه تحت استثمار و ستم، زیر سلطه فرهنگ طبقه قدرتمند نیز هست. و فرهنگ "مشروع"، "قانونی"، "اخلاقی"، همان فرهنگ قدرتمندان است. زیربنای مادی فرهنگ و قدرت را همین روابط اقتصادی (مالکیت، توزیع، تقسیم کار در تولید) تعیین می کند.

از این مقدمه به این سوال می‌رسیم: مارکس در مورد شالوده‌های اقتصادی (تقسیم کار اجتماعی) موقعیت فرودست زن نسبت به مرد، چه گفت؟ اقتصاد سیاسی ستم بر زن را چگونه باید تحلیل کرد؟ زیربنای مادی بی‌قدرتی زن در سلسله مراتب قدرت، و بی‌ارگی وی در فرهنگ جامعه چیست؟

ستم بر زن، بازتاب یک رابطه تولیدی استثمارگرانه در جامعه بشری است که نقشی بسیار مرکزی در تجدید حیات جامعه و در شکل دادن به ساختار طبقاتی و سلسله مراتب امتیازات در آن دارد. اما به نسبت اهمیت و جایگاهش، مارکسیسم به آن نپرداخته است. مارکس و انگلس سنگ بنای تحلیل مارکسیستی در باره این موضوع را در اثر بی‌نظیر خود به نام "ایدئولوژی آلمانی" که در زمره اولین آثار آنان در تبیین شالوده‌های مادی جامعه بشری است، گذاشتند اما جای تشریح این موضوع در اثر درخشان مارکس، "کاپیتال"، خالی است. در 150 سال گذشته نیز جنبش کمونیستی این کمبود را جبران نکرده است.

مارکس، در تبیین ماتریالیستی تاریخ جامعه بشری، رابطه میان زن و مرد را اولین تقسیم کار اجتماعی میان انسان‌ها دانست و گفت همین تقسیم کار، نطفه برده شدن زن را در خود داشت و با ظهور نظام طبقاتی زن را برده و رابطه میان زن و مرد را خصمانه کرد. این رابطه که با واسطه مرد تحقق می‌یابد، در همه جوامع طبقاتی، در خدمت به تصاحب تولید اجتماعی توسط اقلیتی از طبقات دارا، تولید و بازتولید شده است و امروز نیز یکی از ستون‌های اصلی تولید و بازتولید جامعه سرمایه داری است.

انگلس در کتاب "منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت" که بررسی تاریخی پیدایش دولت و خانواده و نشان دادن ارتباط لاینفک هر دو با "مالکیت خصوصی" است، می‌نویسد: «اولین تقسیم کار بین مرد و زن برای تولید مثل است.» و در همان کتاب می‌گوید: در نهاد خانواده «مرد بورژواست و زن پرولتر».

مارکس و انگلس در کتاب "ایدئولوژی آلمانی" روابط عمده یا جوانب اساسی فعالیت اجتماعی را این‌طور نام می‌برند: تولید ابزار معیشت، تولید نیازهای جدید، تولید انسان (خانواده). آن‌ها در ادامه می‌گویند: «این سه جنبه از فعالیت اجتماعی را البته نباید به صورت سه مرحله جدا از هم در نظر گرفت، بلکه آن‌ها سه جنبه ... سه "لحظه" هستند که از زمان پیدایش تاریخ و اولین انسان، وجود داشته‌اند و هنوز در تاریخ امروز خود را



تحمیل می کنند.»<sup>3</sup>

و ادامه می دهند: «تولید زندگی؛ هم تولید زندگی خود در جریان کار و هم تولید زندگی تازه در جریان زاییدن؛ اکنون یک رابطه دوگانه به نظر می آید: از یک طرف، به مثابه رابطه ای طبیعی و از سوی دیگر یک رابطه اجتماعی - اجتماعی به این معنا که مستلزم تعاون چند فرد است؛ فارغ از این که تحت چه شرایطی، چگونه و برای چه. از اینجا نتیجه می شود که یک شیوه تولیدی مشخص، یا مرحله صنعتی مشخص، همیشه با شیوه تعاون مشخصی یا مرحله اجتماعی مشخصی، همراه است و این "شیوه تعاون" خود یک "نیروی مولده" است. فزون تر، مجموعه نیروهای تولیدی ای که در دسترس انسان است شرایط جامعه را تعیین می کند. پس، "تاریخ بشر" همواره باید در ارتباط با تاریخ صنعت و مبادله بررسی شود.» (همانجا- ص 49)

مارکس و انگلس، توضیح می دهند تقسیم کار اجتماعی میان انسان ها که در ابتدا صرفاً مبتنی است بر تقسیم کار جنسی میان زن و مرد و تقسیم کار بر حسب قدرت بدنی، نیازها، تصادف و غیره، با رشد نیروهای تولیدی پیچیده تر شد و بالاخره تقسیم کار میان کار یدی و فکری ظهور کرد. در پی آمد تقسیم کار اجتماعی، انسان ها نیز تقسیم شدند: یک عده کار مادی و دیگران کار فکری می کنند؛ یک عده کار می کنند و دیگران از آن لذت می برند؛ یک عده تولید می کنند و دیگرانی که مصرف می کنند. در ادامه توضیح می دهند، «تقسیم کار، که تمام این تضادها در آن نهفته است و به نوبه خود بر اساس تقسیم کار طبیعی در خانواده و تقسیم جامعه به خانواده های ضد هم قرار دارد، همزمان به معنای توزیع است؛ در واقع توزیع نابرابر (کیفی و کمی) کار و محصولات آن و نتیجتاً مالکیت که اولین شکل آن، هسته آن، در خانواده است؛ جایی که همسر و فرزندان برده های شوهرند. بردگی نهفته در خانواده، که هنوز در شکل خام است، اولین شکل مالکیت است؛ اما حتی در همین مرحله، کاملاً منطبق است بر تعریف اقتصاد دانان مدرن که مالکیت را قدرت به کار گیری نیروی کار دیگری می خوانند. در واقع، تقسیم کار و مالکیت خصوصی واژه های مشابه هستند: هر دو به یک چیز اشاره دارند؛ یکی با رجوع به خود فعالیت و دیگری با رجوع به محصول آن فعالیت.» (همانجا- ص 52)

<sup>3</sup> ایدولوژی آلمانی- ص 48- انگلیسی- انتشارات پرومئوس- نیویورک-1998

این تحلیل درخشان ماتریالیستی مارکسیستی، پایه های تئوریک فهم از موقعیت فرودستی زن در جوامع طبقاتی است. شالوده مادی فرودستی زن، تقسیم کار اجتماعی است که در ابتدا "به طور طبیعی" و "خودبه خودی" به او تحمیل شد و نطفه بردگی او را تا به امروز حمل می‌کند.<sup>4</sup> زن، هم ابزار تولید است (برای تولید انسان کارکن) و هم نیروی کار است. در جامعه طبقاتی زن به "شرایط تولید" (مانند زمین) فروکاسته شده است که باید تصاحب و بهره کشی شود. اما این ابزار کار بر خلاف زمین و کارخانه، هوشمند است! اینجاست نطفه تخاصم انفجاری میان زن و کل روابط تولیدی حاکم و همچنین میان زن و مرد.

بردگی در خانواده، اولین فرم مالکیت و تصاحب و اداره نیروی کار دیگری بود. تثبیت خانواده تک همسری شرایطی بود برای اینکه مرد بر نیروی کار زن و فرزندانش سلطه داشته باشد. در تاریخ، این اولین عمل به انقیاد کشیدن کار دیگری برای انباشت ثروت بود. خانواده پدرسالار در سرفصل جامعه طبقاتی قرار دارد. خانواده پدرسالار در بطن تغییرات انقلابی جامعه از برده داری به فئودالیسم و سپس سرمایه داری تغییرات زیادی را از سر گذرانده است اما در اساس آن تغییر حاصل نشده است. تولید مثل توسط زن سرچشمه اصلی تامین نیروی کارکن برای جهان سرمایه داری است و کار زن بعنوان مادر و همسر هنوز منبع اصلی تامین خدمات برای نگهداری نیروی کارکن است.

### تحلیل های متداول ولی نادرست یا ناقص

جنبش چپ ایران و جهان در تحلیل از ریشه های ستم بر زن معمولاً فراتر از

---

<sup>4</sup> در جامعه برده داری، تقسیم کار اجتماعی به این شکل بود که برده دار، محصول کار برده را از طریق تملک شخص وی تصاحب می کرد. یعنی صاحب شخص برده بود. این روابط مالکیت که با قهر آشکار تحمیل می شد، برده دار را در موقعیت تصاحب محصول کار برده قرار می داد. رابطه تولیدی میان تولید کننده مستقیم و تصاحب کننده در جامعه سرمایه داری تبدیل به مبادله کالایی "آزاد" میان کارگر و سرمایه داری شد؛ به این شکل که کارگر که فاقد هر گونه مالکیت بر ابزار تولید است مجبور است نیروی کار (ظرفیت کاری بدنی و دماغی) خود را به سرمایه دار که مالک ابزار تولید است، در ازای دریافت مزد، بفروشد و در این فاصله هیچ حقی بر روی اینکه نیروی کارش چگونه استفاده می شود و محصول کارش چه می شود ندارد.

فروکاستن آن به یکی از آثار جانبی رابطه استثماری میان کارگر و سرمایه دار نمی رود. آن را معضلی می بینند که با از میان رفتن استثمار کار مزدی از بین خواهد رفت. این واقعیت بزرگ اجتماعی تقریباً جایی در تحلیل های "طبقاتی" چپ ندارد. هنگامی که می خواهند زن را تحلیل طبقاتی کنند او را به "زن کارگر" و "زن دهقان" و "زن بورژوا" تفکیک می کنند. البته زنان به طبقات اقتصادی مختلف تفکیک می شوند، اما علاوه بر این، یک رابطه تولیدی و رابطه قدرت دیگر هم در جامعه است به نام رابطه جنسیتی که نقش تعیین کننده ای در تولید و بازتولید طبقات دارد و مبارزه علیه این روابط جنسیتی استثمارگرانه و ستمگرانه بخش مهمی از مبارزه برای برانداختن جامعه طبقاتی است. مبارزه علیه ستم بر زن یکی از جبهه های مهم نبرد طبقاتی است! در تحلیل چپ از ساخت اقتصادی - اجتماعی نیز "مساله زن" بندرت جایی داشته است. (در جنبش کمونیستی ایران یک استثناء حزب ماست).

یکی از پی آمدهای ضعف جنبش کمونیستی در زمینه تحلیل از روابط جنسیتی و جایگاه آن در ساختار نظام سرمایه داری آن است که تحلیل ماتریالیستی تاریخی مارکس و انگلس جای خود را به تحلیل های جامعه شناسانه داده است. در این میان، برخی از پژوهش گران فمینیست مارکسیست به پژوهش های فمینیستی در حوزه فرهنگ و قدرت (که به سهم خود بسیار مهم اند) اکتفا نکرده و تحقیقات و تحلیل های مهمی در مورد رابطه فرودستی زن با مالکیت و تولید ثروت در جامعه سرمایه داری تولید کرده اند که باید به دقت مطالعه شده و نقادانه در بدنه دانش کمونیستی مان ادغام شوند. جنبش کمونیستی باید درک های خود را در این زمینه تصحیح کرده و تکامل دهد. ما در درجه اول باید به تحلیل های ماتریالیستی تاریخی مارکس و انگلس از ریشه های ستم بر زن اتکاء کنیم و نه به تحلیل های جامعه شناسانه و افزون بر آن، تئوری های مارکس و انگلس را نیز تکامل دهیم.

در میان بسیاری از کمونیست های ایران (و جهان) این درک غالب است که چون "زن" بعنوان "زن" رابطه ای با تولید ندارد بنابراین ستم بر او را نیز نمی توان در حوزه طبقاتی بررسی کرد؛ زن استثمار نمی شود بلکه به او فقط ستم می شود! اما کند و کاو در واقعیات جهان امروز نشان می دهد که زن تولید می کند، دارای مالکیت نیست و این

تولید در چارچوب روابط استثمارگرانه انجام می‌شود.<sup>5</sup> تولید مثل زن و کار وی در خانه برای تامین خانواده، کار است. این کار، استثمارگرانه و در خدمت انباشت ثروت در جامعه سرمایه داری است اما اینکه آیا این استثمار در چارچوب روابط تولیدی سرمایه داری صورت می‌گیرد یا ماقبل سرمایه داری، موضوع بحث و پژوهش‌های بیشتر است.

این واقعیت که زنان طبقه بورژوا نیز دارای مالکیت بر ابزار تولید هستند و خود استثمارگرند، تغییری در جایگاه نهاد ستم بر زن در انباشت سرمایه و تولید کل نظام اقتصادی - اجتماعی سرمایه داری نمی‌دهد. در واقع استثنایی است که قاعده را تحکیم می‌کند. این زنان نیز منافع طبقاتی خود را در تحکیم روابط جنسیتی مردسالاری می‌بینند. تا آنجا که به خود این زنان استثمارگر باز می‌شود آنان کیفیتاً کمتر از زنان زیر بار روابط جنسیتی زن - مرد هستند.

تولید سرمایه داری، تولید کالایی گسترده است. سرمایه داری، بخش بزرگی از تولیدات اجتماعی را به مدار تولید کالایی کشیده است مگر تولید مثل و کار زن در خانه را! این تولید، تولید برای مصرف مستقیم است و مابه‌ازای "ساعت کار اجتماعاً لازم" که ارزش پولی را تعیین می‌کند، ندارد. در جامعه‌ای که پول تعیین‌کننده ارزش است، کار زن ارزش ندارد زیرا برای مصرف است و نه مبادله. در جامعه سرمایه داری کسی که کار بی ارزش می‌کند (یعنی کاری که قابل تبدیل به ارزش مبادله نیست) ارزش ندارد. این است رابطه میان کار زن و فرودستی اجتماعی او. زنان بالغ بر 52 درصد جمعیت جهان را تشکیل می‌دهند اما 75 درصد کار مربوط به تامین خدماتی کل جمعیت جهان را انجام می‌دهند.<sup>6</sup>

---

<sup>5</sup> در اینجا منظور هر نوع "مالکیتی" نیست. بلکه مالکیت بر وسائل تولید است که کار فقط در ترکیب با آن می‌تواند تولید کند.

<sup>6</sup> کار خانگی در سرمایه داری و کار پرداخت نشده‌ی مادران. نوشته‌ی سیندی هیروندل 2004  
House Work Under Capitalism and Unpaid Labor of Mothers. By Cindy  
L'Hirondell -2004

اینکه تولید مثل و کار زن در خانه (بزرگ کردن کودک، تعلیم و تربیت کودک، پخت و پز و بهداشت، تنظیم اقتصاد خانواده، حل بحران های خانوادگی، تنظیم روابط درون خانواده و صدها خرده ریز دیگر) خصلت کالایی ندارد و بخشی از تولید کالایی جامعه سرمایه داری نیست به معنای آن نیست که ربطی به انباشت سرمایه داری ندارد. بالعکس، جایگاه بسیار مهمی در انباشت سرمایه داری در مقیاس جهانی دارد. وقت نامحدود و کار پرداخت نشده زنان یکی از داده های مهم در تنظیم سیاست های کلان اقتصادی توسط مراکز اقتصادی بین المللی است. مشخصاً، در سیاست های "نئولیبرالی" از بین بردن خدمات اجتماعی کاملاً با فرض وقت نامحدود (24 ساعته) و کار زن در خانه پیش برده می شود. همان سیاست ریزان "نئولیبرال" بر روی استفاده از کار ارزان زن در بیرون از خانه نیز برنامه ریزی می کنند. سرمایه داری گرایش به آن دارد که زنان را به بازار کار (کار پرداخت شده) نیز بکشد و آنان را سه شغله کند (تولید مثل، کار خانه، کار بیرون). سرمایه از یک طرف برای "بالا بردن کارآیی بازار" به تشدید کار زن در خانه روی می آورد و از سوی دیگر، او را به درون بازار کار نیز می کشد. این موقعیت، زن را تبدیل به نوع مخصوصی از کارگر کرده است که تحت استثمار چند لایه و چند گونه است. هر چند سرمایه داری گرایش به مدرنیزه کردن روابط خانوادگی دارد اما همزمان باید تولید مثل زن و کار پرداخت نشده او را کنترل کند. در زمینه روبنای فرهنگی نیز مراکز قدرت آگاهانه به تحکیم روابط مردسالاری می پردازند و گسترش مذهب بخشی از این "جهاد" علیه زن است. انباشت سرمایه داری در سطح جهان نه فقط بر روی استثمار کارگر بلکه روی کار پرداخت نشده (بیگاری) استوار است. آمار اخیر نشان می دهد که سالانه قریب به ده تریلیون دلار ارزش از طریق کار پرداخت نشده ایجاد می شود. سرمایه داری و استفاده از روابط تولیدی ماقبل سرمایه داری مانع الجمع نیستند. برخی از پژوهش گران فمینیست - مارکسیست نقش کار پرداخت نشده زن در انباشت سرمایه را به "انباشت اولیه" سرمایه داری تشبیه می کنند؛ نوع انباشتی که قرار بود مختص طلوع سرمایه داری باشد اما تا کنون به قوت خود باقی است.<sup>7</sup>

---

<sup>7</sup> مارکس در کتاب کاپیتال نشان می دهد که مرحله ابتدایی سرمایه داری وابسته به فرآیندی به نام "انباشت اولیه" بود. "انباشت اولیه" به وجود آوردن یک جمعیت عظیم بی چیز از طریق سلب مالکیت ها، تصرف خصوصی زمین ها و منابع عمومی، و سیاست های دولتی بود؛ جمعیتی که چیزی برای فروش نداشت جز

ناگفته پیداست بسیاری از کارهای خدماتی خانگی از طریق لوله کشی آب و برق رسانی، گسترش رستوران ها، غذاهای آماده، خدمات بهداشتی و آموزشی وارد مدار تولید کالایی شده اند. اما حتی در کشورهای صنعتی پیشرفته، این حد از کالایی شدن بخش کوچکی از کار خانگی را در بر میگرد. در بخش های بزرگی از کشورهای جهان سوم هنوز حمل روزانه آب و جمع آوری هیزم بر دوش زنان است. عدهای نیز معتقدند، با مبارزه برای دستمزد برای کار خانگی، بار استثمار زن کاهش می یابد. اما باید گفت، یکم، گرایش به مافوق استثمار در سرمایه داری گرایش بسیار قدرتمندی است که مانع از کالایی شدن کار خانگی و نیروی کار زن در تولیدات خانگی می شود. دوم، مزد برای کار خانگی اولین بار در شکل مطالبه "مزد خانوادگی" از سوی کارگران مرد در قرن 19 طرح شد تا زنان خانه نشین شده و به پرورش نسل جدید کارگران مشغول شوند. این خواست از سوی سرمایه داری پذیرفته شد و به نوبه خود روابط مردسالارانه را در خانواده کارگر تحکیم کرد. سوم، کالایی شدن کار خانگی از طریق روندی دیگری انجام می شود که هم اکنون نیز جریان دارد: بیرون آمدن زن از خانه و درگیر شدنش در مشاغل که این خدمات را ارائه می دهند (آشپزخانه های عمومی، مهد کودک ها، بیمارستان ها و غیره). نیاز به توضیح و افشاکاری نیست که این روند نیز مشکل بیگاری زنان را حل نکرده و صرفاً موجب دو شغله شدن زنان شده است. چهارم، حتی اگر سرمایه داری ارزش خدمات خانگی را محاسبه کرده و به زن پرداخت کند، تولید مثل را چگونه کالایی خواهد کرد؟ اگر تولید مثل نیز مانند پوشاک قابل کالایی کردن بود، سرمایه داری تا کنون این کار را کرده بود. بدن زن تنها "ابزار تولیدی" است که قابل مکانیزه کردن

---

خودش را (به صورت فروش نیروی کار در ازای مزد). بخش مهمی از "انباشت اولیه" فرآیند فتوحات ماورای بحار و غصب زمین های حاصلخیز مستعمرات، برده کردن اهالی بومی و تجارت برده بود. مارکس می گوید: «کشف طلا و نقره در آمریکا، نابودی، برده کردن مردمان بومی و دفن آنان در معادن، آغاز فتح و غارت هند شرقی، تبدیل آفریقا به قرقگاه شکار تجاری سیاهپوستان، طلوع سیمگون عصر تولید سرمایه داری بود.» و تاکید می کند این ها لحظات تعیین کننده انباشت اولیه بودند. تحلیل گران اقتصادی چپ مانند دیوید هاروی هنگام بررسی دینامیسم انباشت در مرحله گلوبالیزاسیون سرمایه داری خاطر نشان می کنند که روند انباشت از طریق سلب مالکیت کماکان یک بخش مهم از روند انباشت سرمایه داری جهانی است. برخی پژوهشگران مارکسیست فمینیست کارزارهای ضد زن در طلوع سرمایه داری برای تثبیت فرآیند تولید مثل و تجاوز به زنان برده در ماورای بحار برای تکثیر انسان کارکن، و بالاخره ترفند فوق استثمار زن تحت عنوان "جنس ضعیف" و تصاحب بخش رایگان کار زن در خانواده توسط سرمایه داری را به "انباشت اولیه" مانند می کنند. آنان معتقدند این شکاف میان زن و مرد کارکرد بسیار مهمی در انباشت اولیه داشت و کماکان جای مهمی در انباشت سرمایه داری دارد و افزون بر آن سرمایه داری شکاف مهمی را در طبقه کارگر انداخته است.

و تولید انبوه نیست! همین مساله به خشونت و بیرحمی و حساب‌گری بی حد و اندازه سرمایه داری در مورد کنترل باروری زن پا داده است. پژوهشگران فمینیست، تاریخ 4 قرن سرمایه داری را در این زمینه تا حد زیادی مستند کرده اند؛ از "شکار جانوگران" در قرن 16 به جرم "بی‌ناموسی" (که در واقع شکار زنان ماما و پزشک بود) تا قوانین ضد سقط جنین در قرن 21، همه با هدف کنترل بدن زن و کار تولید مثل او بوده است. خشونتی که علیه این تولیدکننده اعمال می‌شود بیرحمانه و فراگیر است زیرا طبقه استثمارگر ابزار تولید این تولیدکننده را نمی‌تواند از کار او جدا کند و باید یک جا ابزار تولید و کار را تصاحب و بهره‌کشی کند. اما این ابزار تولید، ابزار تولید هوشمند است و نه یک قطعه ماشین. عمق خصمانه بودن این روابط اجتماعی را از همین جا می‌توان درک کرد.

سرمایه داری از بدو ظهور، طبقه کارگر را به لایه‌های گوناگون تفکیک کرده و با قرار دادن منافع هر لایه در مقابله لایه‌ای دیگر، روند استثمار را پیش برده است. بسیاری این واقعیت را تا آنجا که مربوط به کارگران درون رشته‌های تولیدی یا کارخانه است می‌بینند اما بزرگترین لایه بندی و انشعاب در طبقه کارکن را که شکاف و انشعاب میان زن و مرد است نمی‌بینند. این کور جنسی در میان چپ ایران به خصوص چپی که خود را "کارگری" می‌خواند بیماری مهمی است. نظام سرمایه داری مرد را در موقعیت ممتاز نسبت به زن قرار می‌دهد. علاوه بر "سرمایه" در کل، مردان کارکن (اعم از کارگر و خرده بورژوا و دهقان) نیز از کار رایگان زن بهره می‌برند. بدون به رسمیت شناختن این حقیقت نمی‌توان زحمتکشان جامعه و جهان را متحد کرده و علیه این نظام که چنین ساختار اجتماعی بیمارگونه‌ای بر پا کرده است پیروزمندانه و با قدرت تاخت.

این که، زنان نیز به طبقات مختلف مانند بورژوازی و کارگر و دهقان تقسیم می‌شوند، در کلیت این مساله که اکثر زنان جهان به این طرز چند لایه و چند گونه تحت استثمار و ستم قرار می‌گیرند، تغییری نمی‌دهد. واضح است که زنان طبقه بورژوا کار خانگی نمی‌کنند یا مسئولیت بزرگی در آن ندارند. بلکه زنان و مردان دیگر را برای انجام تولیدات خانگی بهره‌کشی می‌کنند. اما مساله مهمتر آنست که آنان به مثابه طبقه بورژوا از ستم بر زن و فرودستی زن حمایت می‌کنند. حمایت آگاهانه زنان طبقه حاکمه جمهوری اسلامی از قوانین مردسالارانه اسلام یک حرکت و موضع‌گیری طبقاتی است.

## زن در بازار کار

گسترش سرمایه داری، مرتباً قشرهای بیشتری از تولید کنندگان جهان را از سیطره تولید ماقبل سرمایه داری بیرون کشیده و در درون مدارهای تولیدی خود ادغام می کند. با هر چرخش آن، میلیون ها دهقان از روستاها کنده شده و به شهرها سرازیر می شوند. این شامل زنان نیز می شود. از دهه 1980 میلادی به این طرف در کشورهای جهان سوم ده ها میلیون زن دهقان تبدیل به پرولترهای کارگاه های تولیدی شده اند. اما این شغل سوم آنان است. برخی از تحلیل گران مارکسیست - فمینیست معتقدند شغل های اول و دوم این زنان (تولید مثل و کار خانگی) هنوز در چارچوب همان روابط ماقبل سرمایه داری جریان دارد. این زنان در شرایطی وارد بازار کار سرمایه داری می شوند که ساختارهای اقتصادی نسبت به آنان به شدت تبعیض آمیزند. و فرهنگ حاکم بر جوامع به شدت زن ستیز است. آزار و اذیت جنسی زنان در محیط کار فراگیر است. شرایط کاملاً آماده است تا به هر درجه از استثمار تن دهند. زنان خاورمیانه و آفریقای شمالی به طور متوسط 28 درصد مردان حقوق می گیرند (گزارش 2007 یونیسف). علت تمایز فاحش در دستمزدها آن است که دستمزدی به مراتب پایین تر از حداقل حقوق دریافت می کنند و اغلب در مشاغل سطح پایین استخدام می شوند. اکثر ساعات زندگی زنان را کار خانه (بیگاری) پر می کند؛ در نتیجه زمان کمتری برای کار خارج از خانه دارند. حتی زمانی که خارج از خانه کار می کنند کنترل کمی بر درآمد خود دارند. همه این عوامل باعث می شود که زنان شاغل نتوانند سرمایه لازم را برای بیرون آمدن از فقر و یا مالکیت انباشت کنند. به علاوه تبعیض های قانونی در زمینه مالکیت و وراثت نیز موقعیت "بی چیز" زنان را تضمین می کند. زنان 75 تا 90 درصد دانه های خوراکی جهان و نیمی از کل مواد غذایی را کشت می کنند اما فقیرترین قشرها هستند. "فقر زنانه شده است".

می بینیم که زن، یک دسته بندی خاص و بسیار مهم از پرولتاریاست که چند لایه و چند گونه استثمار می شود.

## نوسازی جنبش کمونیستی

حزب ما دو سال است بر ضرورت نوسازی جنبش کمونیستی ایران و جهان تاکید کرده و گفته است بخش مهمی از این نوسازی باید نوسازی تفکر خود در مورد مساله ستم بر زن و نوسازی پراتیک خود در این زمینه باشد. از زمان نگارش مانیفست کمونیست



تا کنون 160 سال می گذرد. به جرات می توان گفت درک کمونیست ها از این موضوع به وراى آنچه مارکس و انگلس در کتاب ایدئولوژى آلمانى و کتاب "منشاء خانواده، مالکیت خصوصى و دولت" گفته اند نرفته، حتى در آن حد هم تبدیل به آگاهی رهبران و اعضاى احزاب و سازمان هاى کمونیست نشده است. ما در دوره اى قرار داریم که شورش و طغیان زنان علیه ستم، جهانی و عمیق تر مى شود و از سطوح نازل "تظلم خواهى" به سطح انقلابى و جسارت در پیشقراولى تغییرات اجتماعى بزرگ مى رسد. روشن است که بخش اعظم قدرت انفجاری موج نوین انقلابات سوسیالیستی را طغیان های زنان علیه ستم تأمین خواهد کرد. دانش و شعورمان را باید تکامل دهیم و همزمان از آن برای راه انداختن یک جنبش انقلابی انترناسیونالیستی زنان در جهان بهره گیریم. این یکی از عرصه های کلیدی مبارزه طبقاتی است که جنبش کمونیستی هم می تواند فکر خود را نوسازی کند و هم عمل خود را. و هم می تواند ایدئولوژی و برنامه کمونیستی را تبدیل به یک نیروی مادی قدرتمند کند.

شعار مارکس، "پرولتاریا چیزی برای از دست دادن ندارد جز زنجیرهایش اما جهانی برای فتح دارد" در مورد این بخش از پرولتاریای جهان به گونه اى ژرف مصداق دارد. در جامعه طبقاتی همواره کسانی قدرت دارند که صاحب ابزار تولیدند و شرایط تولید را کنترل می کنند. زن خودش بخشی از "شرایط تولید" است؛ زن هم بعنوان نیروی کار استثمار می شود و هم شبیه برده جامعه برده داری بعنوان ابزار تولید. این بخش از پرولتاریا، بزرگترین نیروی کار جهان است که به طور چند لایه و چندگانه استثمار می شود و به نسبت این استثمار بر او ستم چند لایه وارد می شود. او بی قدرت ترین و بی حقوق ترین بخش پرولتاریاست و بیش از هر قشر دیگر پرولتاریا بیرون رانده از حوزه جامعه است - حتی از احزاب چپ و اتحادیه های کارگری! بنابراین، بی دلیل نیست که تئوری کمونیستی باید با شکافتن عمیق ترین و درونی ترین لایه های چرایی وضعیت زن، خود عمیق تر و نوتر شده و شایسته هدایت انقلابی شود که واقعا شیوه سازمان اجتماعی گذشته را به طور رادیکال عوض می کند و نه اینکه آن را در سطحی دیگر بازسازی می کند.

تحلیل ماتریالیستی - طبقاتی از ستم بر زن، مفاهیم مهمی برای گسترش و تکامل مبارزه طبقاتی برای سرنگونی نظام سرمایه داری در جهان به طور کلی و تک تک کشورهای

جهان دارد. تعمیق و تکامل درک مارکسیستی از این مساله مطمئناً درک های مسلط در جنبش کمونیستی در مورد مبارزه طبقاتی، طبقه، سازماندهی نیروهای انقلاب و جنبش های اجتماعی را دگرگون خواهد کرد. همچنین، تأثیرات مهمی بر روی درک از شرایط رهایی زنان و در پی آن بر روی جنبش های زنان خواهد داشت. جنبش زنانی که در مورد ریشه کن کردن ستم بر زن پیگیر باشد به یقین در خواهد یافت که شرط رهایی زنان سرنگونی کلیت نظام سرمایه داری و جایگزینی آن با جامعه کمونیستی است؛ جامعه ای که در آن تقسیم کار و مبادله کار میان انسان ها چه در شکل کالایی - مزدی و چه در شکل غیر کالایی و "غیر مزدی" آن رخت بر بسته، انسان ها به طور داوطلبانه وارد تعاون برای بازتولید زندگی مادی شان می شوند. و دانش بشر آن چنان رشد کرده که دیگر بدن زن ابزاری برای تولید نسل های دیگر نیست. بله، تولید مثل از این طریق همراه با روابط اجتماعی ستمگرانه به موزه تاریخ سپرده خواهد شد.

- از نشریه حقیقت دوره جدید، شماره 39، اسفند 1386

## جنبش رهایی زنان و نوسازی جنبش کمونیستی

نزدیک به دو قرن از زمان کشف یکی از بزرگترین حقایق جامعه بشری می گذرد: درجه پیشرو بودن یک جامعه با درجه آزادی زنان آن جامعه سنجیده می شود! دار و دسته مرتجعی که 28 سال پیش در ایران بر مسند قدرت نشست، بیش از هر نیروی سیاسی - طبقاتی دیگر این حقیقت را دریافت و بر پایه آن عمل کرد؛ به طوری که برای عقب راندن جامعه و تحکیم نظام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی پوسیده خود، گام به گام آزادی و حقوق اجتماعی و اقتصادی زنان را لگدمال و بردگی زنان را در قانون نیز ثبت کرد.

در مقابل این پورش ارتجاعی قرون وسطایی، جنبش زنان براه افتاد. اما این جنبش متأسفانه از حمایت فعال جنبش کارگری و جنبش کمونیستی محروم ماند. اکثریت نیروهای چپ به شکل گیری تشکلات انقلابی زنان به دیده تحقیر نگریستند و ربطی میان مبارزه علیه ستم جنسیتی و مبارزه طبقه کارگر برای سرنگونی نظام سرمایه داری ندیدند. این کارنامه تأسف بار نیاز به نقد دارد. هنوز بسیاری که خود را کمونیست می دانند دست به نقد این کارنامه نزده اند. هنوز بسیاری از فعالین چپ و حتی عده ای از کمونیست ها، درک نازل و نادرستی از رابطه میان این مبارزه اجتماعی مهم (مبارزه علیه ستم بر زن) و انقلاب پرولتری دارند. به همین دلیل قادر نیستند در جنبش کارگری، بر سر این مبارزه اجتماعی تاریخساز، دگرگونی و تحول فکری ایجاد کنند. احزاب و سازمان هایی که خود را کمونیست می خوانند اگر نتوانند یک ترازنامه علمی از تئوری ها و خطها و سیاستها و عملکردهای خود در این زمینه ارائه دهند، مطمئناً نخواهند توانست در جنبش زنان تاثیرگذار باشند.

کمونیست هایی که نقادانه به خود می نگرند، مرتباً پیشرفت می کنند و قابل اعتماد و تحسین اند. این روش نشانگر آن است که خواهان دگرگونی جهان و به زبانه دان افکندن روابط اجتماعی پوسیده جامعه طبقاتی اند. نقد کمبودها و جبران عقب ماندگی ها موتور پیشرفت است. موتور زندگی و تحرک است.

28 سال یکی از برنامه های مرکزی رژیم جمهوری اسلامی حمله به آزادی و برابری زنان بود. در مقابل، جنبش کمونیستی فاقد برنامه و رزمندگی لازم در جواب به

چالش های وقیحانه رژیم بود. باید مدام سوال کرد ریشه های فکری و طبقاتی این بی تفاوتی و بی عملی چیست؟ بدون شک این یک انحراف بورژوازی و سازشکاری و امتیاز دادن به طبقات حاکم در یک عرصه بسیار مهم مبارزه اجتماعی است.

پس از گذشت سال ها و با وجود آشکار شدن اهمیت جنبش انقلابی زنان در میدن حیات نوین به صحنه سیاسی جامعه و تحرک بخشیدن به شور شورشگری علیه ارتجاع هنوز اطلاعاتی های برخی از "فعالین جنبش کارگری" به مناسبت هشت مارس با "هشدار" به زنان و جنبش زنان شروع می شود مبنی بر اینکه مبادا جنبش زنان تبعیت از جنبش کارگری و "منجیان" خود را فراموش کند! باید به اینان خاطر نشان کرد که روز هشت مارس، روز هشدار به زنان نیست. روز شاد شدن از برخاستن برده ترین بردگان روی زمین است. روز درخواست شورش هر چه پیگیرانه و فراگیرتر علیه این نوع بردگی است. در این میان برخی سوسیالیست نماها نیز حمایت خود از جنبش زنان را مشروط به "سوسیالیست" بودن آن می کنند. حال آنکه حمایت از شورش زنان علیه قیود بردگی شان و تشویق این شورش و تلاش در راه رساندن آن به سرانجام پیروزمند، خود یک محک تعیین کننده برای سوسیالیست بودن است. در قاموس این سوسیالیست نماها، سوسیالیسم همه چیز هست به جز گسستن زنجیرهای بردگی زنان. باید به اینان گفت، این شما باید که باید سوسیالیست بودنتان را با دفاع پیگیرانه از شورش زنان علیه ستمدیدی شان، ثابت کنید و نه بالعکس. مانند بورژوازی به دنیا و رابطه ها وارونه ننگرید.

در میان چپ ایران یک گرایش بسیار مضر کارگر پرستی نفوذ کرده است که کاملا یک گرایش ضد مارکسیستی است. این گرایش تحت نام "کارگر" به جنبش انقلابی زنان حمله می کند و به این دلیل که این جنبش اجتماعی از دریچه یک تضاد خاص (ستم بر زن) نظم اجتماعی موجود را به چالش طلبیده، آن را بورژوازی می خواند. هنوز از سوی برخی که خود را "چپ" می خوانند شنیده می شود که با تاسف می گویند: جنبش زنان ربطی به کارگر ندارد پس بورژوازی است! هنوز روی زنان سازمان های چپ فشار است که هنگام قدم گذاشتن در عرصه جنبش زنان با تاکید تکرار کنند که خواهان "سوسیالیسم" هستند و "فقط از حقوق زن زحمتکش" دفاع می کنند و اعلام کنند که "بخت جنبش زنان با دستیابی کارگران به خواسته های شان گشوده می شود". روی آنان فشار است که حتما این آیین مذهبی را به جای آورند تا مبادا به "فمینیسم بورژوازی" آلوده

شوند.

اما این بیهوده گویی ها نه ربطی به سوسیالیسم دارد و نه به طبقه کارگری که رسالتش نابودی نظم کهن است. ترویج این افکار در مورد جنبش زنان تحت نام "کمونیسم" و "سوسیالیسم" و "جنبش کارگری" در واقع ضربه زدن به اعتبار کمونیسم بعنوان برنامه و ایدئولوژی رهایی بخش بشریت و طبقه کارگر بعنوان انقلابی ترین طبقه عصر ماست. اگر اجازه دهیم این افکار نادرست تحت نام کمونیسم و سوسیالیسم ترویج شود، جنبش کمونیستی به مثابه یک جنبش پدرسالار متعلق به عصر کهن، سوسیالیسم بعنوان جامعه ای که سلسله مراتب و امتیازات پدرسالاری جامعه سرمایه داری را بازتولید می کند و طبقه کارگر بعنوان دژ پدرسالاری، شناخته می شود. حال آنکه جنبش کمونیستی، جنبشی است که آینده تابناک بشریت را نمایندگی می کند و طرح نبردی است برای دفن نظم اجتماعی کهن. سوسیالیسم جامعه گذار از سرمایه داری به کمونیسم است و طبقه کارگر طبقه ایست که رهایی اش در گرو نابودی همه و هر گونه امتیاز و ستم است. فقط با محور نظام اقتصادی و اجتماعی و ایدئولوژیک سرمایه داری و جایگزینی آن با کمونیسم، رهایی زنان کامل می شود. حتی در سوسیالیسم نیز رهایی زنان کامل نمی شود. زیرا جامعه سوسیالیستی جامعه ایست در حال گذار. جامعه ایست که از سرمایه داری گسست کرده ولی هنوز به کمونیسم نرسیده است. در جامعه سوسیالیستی، استثمار از میان می رود ولی هنوز تمایزات مهمی در میان انسان ها باقی می ماند: تمایزاتی که از جامعه سرمایه داری به ارث رسیده است. مبارزه برای محور کامل این تمایزات، خصلت مبارزه را در جامعه سوسیالیستی رقم می زند. یکی از مبارزات مهم که پویایی رو به جلوی جامعه سوسیالیستی را حفظ می کند، مبارزه زنان برای محور کامل تمایز و شکاف میان زن و مرد است. در تجربه کشورهای سابقا سوسیالیست دیدیم که پس از احیای سرمایه داری چگونه پدرسالاری به طور افسارگسیخته در آن جوامع رشد یافت و زنان را در اشکال جدید به موقعیت فرودست راند.

طبقه کارگر برای اینکه نشان دهد واقعا خواهان بنای جهانی نوین است باید تمام امتیازات و سلسله مراتب ستمگرانه درون جامعه را به چالش بطلبد و بدون ملاحظه آن را نقد کند. در این میان، فرودستی زن یکی از مهمترین و تعیین کننده ترین تمایزات جامعه طبقاتی است. مطمئنا آن بخش از جنبش کارگری را که چنین عمل نمی کند، نمی توان

یک جنبش سوسیالیستی محسوب کرد. روش هر جنبش و هر حزب نسبت به این مساله یکی از محک های تعیین کننده برای تعیین خصلت آن است.

از نظر مارکسیسم این وظیفه طبقه کارگر است که علیه هر گونه ستم مبارزه کند. کمونیست ها که قشر آگاه طبقه کارگرند، باید کارگران را به این واقعیت آگاه کنند که رسالت طبقه کارگر بهبود وضع فعلی خودش نیست بلکه رسالت آن، ساختن یک دنیای نوین است. دنیای نوین چیزی مجرد و بهشتی نیست. دنیای نوین یعنی روابط تولیدی و اجتماعی نوین میان انسان ها و افکار نوین در میان آنان. سوسیالیسم یعنی انقلاب در روابط میان انسان ها. در این میان، یکی از مهمترین روابط، رابطه میان دو نیمه جمعیت بشری است. سازمان اجتماعی سرمایه داری و تمام جوامع طبقاتی پیش از آن به گونه ایست که زن را در جایگاه فرودست و مرد را در موقعیت ممتاز قرار می دهد. این رابطه ستمگرانه میان مرد و زن، یکی از نهادهای ضروری نظام مالکیت خصوصی است. تولید اجتماعی در تمام جوامع طبقاتی به گونه ای سازمان یافته است که وابسته به موقعیت فرودست زن در خانواده و در جامعه است. سازمان اجتماعی مبتنی بر سلسله مراتب، چه در سرمایه داری و چه ماقبل آن، شامل فرودستی زن نسبت به مرد است. این فرودستی، در هر یک از این جوامع بر حسب نوع روابط تولیدی حاکم در آن ها، شکلی متفاوت به خود می گیرد. اما در هر حالت، رابطه زن با مرد در همه جوامع طبقاتی، رابطه فرودست با بالادست است.

کسانی که جنبش رهایی بخش زنان را ضد سرمایه داری نمی دانند و معتقدند جنبش زنان در صورتی "سوسیالیستی" می شود که به "جنبش کارگری" بپیوندد، باید شناخت خود را از سرمایه داری و سوسیالیسم تکامل دهند.

ستم بر زن، بخشی لاینفک از سازمان تولید سرمایه داری است. ستم جنسیتی یک نهاد کلیدی در شبکه پیچیده روابط تولیدی است. نهادی خاص برای سازمان دادن روابط تولیدی استثمارگرانه در جوامع سرمایه داری و ماقبل سرمایه داری است. به این معنا، ربطی مستقیم به روابط تولیدی دارد.

کسانی که درکشان از "روابط تولیدی" محدود به رابطه خرید و فروش نیروی کار میان سرمایه دار و کارگر است، قادر به درک این تبیین مارکسیستی از جایگاه ستم بر زن در نظام اجتماعی اقتصادی سرمایه داری نیستند. روابط تولیدی جامعه یک پدیده

اجتماعی است. رابطه خرید و فروش نیروی کار میان سرمایه دار و کارگر تنها یک بخش از این روابط تولیدی اجتماعا سازمان یافته است. خرید و فروش نیروی کار میان سرمایه دار و کارگر بر بستر یک روابط اجتماعی پیچیده انجام می شود که جایگاه فرودست و نابرابر زن یکی از مولفه های مهم آن است. کالایی به نام نیروی کار نیز در یک فرآیند کلی اجتماعی تولید می شود که زنان از زمان زاییدن تا ارائه خدمات خانگی نقشی کلیدی در آن دارند. اما بر خلاف کارگر، نقش زن در این فرآیند تولید اجتماعی، پنهان می ماند. آشکار کردن این نقش نیاز به دخالتگری آگاهانه سیاسی و ایدئولوژیک در جامعه دارد.

روابط تولیدی، روابطی است که میان انسان ها در فرآیند تولید برقرار می شود و ظرفیت، استعداد و ابتکار انسان ها را رشد داده و یا سد می کند. زمانی که روابط تولیدی به مانعی در مقابل رشد و شکوفایی نیروی انسان تبدیل می شوند، شورش انسان های تحت ستم و استثمار آن روابط را در هم شکسته و روابط نوینی جایگزین آن می شود. شورش زنان علیه ستم جنسیتی بخش تعیین کننده ای از شورش علیه روابط تولیدی کهنه است. پیچیدگی ستم جنسیتی در آن است که فقط از سوی طبقات استثمارگر بر زنان اعمال نمی شود بلکه از سوی توده های زحمتکش علیه توده های زحمتکش نیز اعمال می شود. به همین دلیل انگلس، زن را پرولتاریای مرد خواند! ندیدن این واقعیت و تقلیل دادن روابط تولیدی استثمارگرانه به رابطه میان کار و سرمایه، یک درک اکونومیستی از روابط تولیدی و اجتماعی استثمارگرانه است. به همین دلیل بدون استثنا در تمام جنبش های سندیکایی و اتحادیه ای، مرد کارگر بازنمای کل طبقه است و گرایش مردسالاری جزئی از این جنبش هاست.

چنین درک اکونومیستی از روابط تولیدی استثماری به درک بورژوایی از سوسیالیسم نیز منتهی می شود. در درون احزاب و سازمان های چپ ایران اغلب دیده می شود که سوسیالیسم مترادف است با هر آنچه که "کارگری" است. در نگاه اینان، جنبش کارگری، جنبشی ذاتا سوسیالیستی است و جنبش زنان، تنها زمانی می تواند سوسیالیستی باشد که با جنبش "ذاتا" سوسیالیستی کارگری، پیوند خورد. در حالی که مبارزه کارگران برای شرایط کاری بهتر نه تنها "ذاتا" سوسیالیستی نیست بلکه بورژوایی است زیرا مبارزه ای است برای ایجاد یک رابطه مبادله کالایی عادلانه تر بین دارنده نیروی کار (کارگر) با

دارنده ابزار تولید (سرمایه دار). درک اینان از "سوسیالیستی" کردن جنبش زنان این است که جنبش زنان نیز شعارهای مطالبات اقتصادی برای زنان کارگر را پیش کشد. در دیدگاه آنان اگر جنبش زنان نیز به نوعی خود را وارد این چارچوب، یعنی چارچوب مبارزه برای مبادله کالایی عادلانه تر بین دارندگان نیروی کار (کارگر) و دارندگان سرمایه کند، سوسیالیستی می شود. اما این طور نیست! مبارزه برای فروش نیروی کار با شرایطی بهتر، البته مبارزه عادلانه ای است و جنبش زنان از برابری و حقوق زنان زحمتکش در این عرصه نیز حمایت می کند و باید بکند. اما مبارزه برای فروش نیروی کار کارگر با شرایطی بهتر را نمی توان یک مبارزه سوسیالیستی محسوب کرد زیرا هنوز در چارچوب مناسبات کالایی و قانون ارزش قرار می گیرد و لاجرم دارای افقی بورژوازی است.

سرمایه داری یک شبکه پیچیده از روابط تولیدی است که قانون ارزش و سود راهنما و فرمانده آن است و بر پایه تولید کالایی بسط یافته پیش می رود. سرمایه داری قابلیت تولیدی و ابتکارات انسان ها در قالب این سازمان اجتماعی محقق می کند. حال آنکه سوسیالیسم یعنی از میان بردن تمام شبکه پیچیده روابط تولیدی که بر قانون ارزش و تولید کالایی بسط یافته متکی است. سوسیالیسم، یعنی جایگزین کردن این سازمان اجتماعی، با سازمان اجتماعی دیگری که در آن دیگر قانون ارزش و سود در فرماندهی نیست. بلکه برآورده کردن نیازهای همه جانبه اکثریت جامعه و تکامل جامعه بشری بسوی کمونیزم، در فرماندهی است. سوسیالیسم قانون ارزش را از فرماندهی سازمان اجتماعی تولیدی سرنگون می کند. در سازمان اجتماعی سوسیالیستی، انسان ها نه به مثابه دارندگان کالا بلکه بر اساس برآورده کردن نیازهای جمعی با یکدیگر در فرآیند تولید اجتماعی روبرو می شوند. بنابراین مبارزه کارگران برای دست یافتن به وضعیت بهتر در چارچوب سازمان اجتماعی سرمایه داری، هنوز یک مبارزه سوسیالیستی نیست.

سرمایه داری جهانی مرتبا بازارهایش را بسط داده و به طور مستمر ظرفیت تولید کردن انسان را تبدیل به نیروی کار (این کالای ویژه قابل خرید و فروش) می کند. زنان نیز از این قاعده مستثنی نیستند. به همین جهت در مقیاس جهانی با "زنانه" شدن بازار کار مواجهیم. اما کشیدن زنان به بازار کار و تبدیل ظرفیت تولیدی وی به کالا، مساوی با از بین بردن نهاد ستم بر زن نیست. سرمایه داری گرایش به آن دارد که اشکال فئودالی



ستم جنسیتی را منحل کند تا زنان را به بازار کار بکشد اما ستم بر زن را در اشکال جدیدتر در شبکه پیچیده روابط تولیدی سرمایه داری ادغام می کند. بازار کار زنانه می شود اما پدر سالاری در اشکال نوین بازتولید می شود.

دقیقا به همین دلیل که ستم بر زن بخشی از روابط تولیدی و اجتماعی سرمایه داری است، رهایی زن با کسب آزادی و برابری و ریشه کن کردن شکل های فئودالی و مذهبی ستم جنسیتی، کامل نمی شود. جنبش رهایی زنان در ایران و در کشورهای تحت سلطه، باید دست به مبارزه دمکراتیک برای ایجاد برابری در همه زمینه ها بزنند زیرا بدون این کار نمی توانند انرژی زنان را که اسیر چنگال مناسبات بسیار عقب مانده ستم جنسیتی هستند رها کرده و برای راهگشایی برای سوسیالیسم و کمونیسم بسیج کنند. اما در همان حال باید افق های جنبش رهایی زنان را به ورای "برابری" گسترش دهند. پیشروان جنبش رهایی زنان برای آنکه مانع از توقف این جنبش در میانه راه شوند، باید افق رسیدن به جامعه کمونیستی در سطح جهانی را در این جنبش پیش بگذارند و توده های زن را با این آینده آشنا کنند تا رزمندگی و عزم آنان برای سرنگونی دنیای کهن و ساختن دنیای نو صد چندان شود. البته در این جا منظور از سوسیالیسم و کمونیسم همان درک رایج در جنبش چپ ایران نیست. بلکه جامعه ای است که مارکس در نتیجه نقد سرمایه داری به خطوط کلی آن دست یافت. جامعه آینده کمونیستی جامعه ای است که با محور چهار عامل جامعه طبقاتی به وجود می آید: محور کلیه تمایزات طبقاتی، محور کلیه روابط تولیدی که شالوده این تمایزات طبقاتی را تشکیل می دهد، محور کلیه روابط اجتماعی که منطبق بر این روابط تولیدی است و دگرگون کردن کلیه افکاری که منطبق بر این روابط اجتماعی است. (مارکس - مبارزه طبقاتی در فرانسه)

قرار دادن افق سوسیالیستی و کمونیستی در راس هر جنبشی (منجمله جنبش کارگری) یعنی قرار دادن این 4 کلیت در افق آن. خصلت سوسیالیستی و کمونیستی جنبش زنان با مبارزه آن علیه کلیت نظام سرمایه داری (به آن صورت که مارکس می گوید و نه به آن صورت که اکونومیست های پدر سالار در جنبش چپ ایران می گویند) بروز می یابد و نه از طریق پیوستن آن به "جنبش کارگری" یا به صرف قرار دادن مطالبات کارگری در لیست مطالبات خود.

ستم بر زن، با ظهور جامعه طبقاتی به وجود آمد و با محور کامل جامعه طبقاتی از

میان خواهد رفت. از آنجا که ستم بر زن از چنین عمق تاریخی برخوردار است، جنبش‌های زنان انرژی و پتانسیل بزرگی برای سوق دادن کل جامعه بشری بسوی کمونیسم را در خود نهفته دارد. درک این پتانسیل فقط برای کسانی امکان پذیر است که واقعا و به طور جدی برای افق سوسیالیسم در ایران و کمونیسم در جهان می‌رزمند.

اگر جنبش کارگری، به‌ورای مبارزات اقتصادی نرود، میان این جنبش و جنبش‌های بخش زنان، تنش مداوم حاکم خواهد بود. زیرا جنبش اقتصادی کارگران در چارچوب مبادله کالایی در جریان است. حال آنکه ستم جنسیتی در این چارچوب تولید و بازتولید می‌شود و بخشی از شبکه پیچیده تولید و بازتولید نیروی کار کارگر است. به دلیل همین خصلت ستم جنسیتی (نقش آن در شبکه پیچیده تولید و بازتولید نیروی کار کارگر) در جا زدن جنبش کارگری در چارچوب مبارزه برای "شرایط کاری بهتر" مانع از آن می‌شود که بتواند ریشه کن کردن نابرابری زن و مرد در همه شئون اجتماعی را در رؤس مطالبات خود قرار دهد. اگر جنبش کارگری به‌ورای جنبش اقتصادی و مطالباتی نرود و تبدیل به یک جنبش انقلاب اجتماعی نشود، قادر به حل این تنش نخواهد شد.

زنان کارگر محروم‌ترین و بی‌حقوق‌ترین و فقیرترین بخش طبقه کارگرند که ساعات کار زیاد، حقوق نازل، محرومیت از قانون کار، نصیبشان می‌شود. علاوه بر این، به‌عنوان زن در معرض توهین و تحقیر دائم جامعه مردسالار منجمله کارگران مرد و شبکه سنت و مذهب و افکار مسلط در جامعه اند. هیچ‌یک از این‌ها در جنبش کارگری فی‌الحال متشکل ایران انعکاس نیافته است. جنبش کارگری فی‌الحال متشکل عمدتاً یک جنبش مردانه است. ساختار و افکار غالب بر آن به‌گونه‌ایست که پذیرای زنان کارگر نیست. امروزه کارگران کمونیست در حال دست و پنجه نرم کردن با این معضل بسیار مهم اند. جنبش کارگری، باید خواستار لغو تمام قوانین شریعت و قوانین تبعیض‌آلود ضد زن در جمهوری اسلام است. این قوانین انعکاسی از روابط قدرت و روابط تولیدی جامعه اند که زنان کارگر بزرگترین قربانیان آن هستند. اما این ستم فقط شامل حال زن کارگر نیست. بلکه عموم زنان را در بر می‌گیرد. بی‌اعتنایی به مطالبات عمومی جنبش‌های بخش زنان تحت لوای محدود کردن خود به مطالبات "زن کارگر" نشانه نفوذ تفکرات پدرسالاری در میان فعالین جنبش کارگری است. کارگران کمونیست جمله مارکس را در

"مانیفست کمونیست" فراموش نمی کنند که: انقلاب کمونیستی گسست از مناسبات سنتی مالکیت و افکار سنتی را در بر می گیرد. به عبارت دیگر، مانیفست کمونیست آن چنان بهایی به قدرت "افکار سنتی" در حفظ نظام سرمایه داری می دهد که آن را همسنگ مالکیت خصوصی می گذارد. یکی از قوی ترین و ریشه دارترین "افکار سنتی"، فرودستی زن نسبت به مرد است که بدون گسست از آن، سخنی هم در مورد گسست از مناسبات مالکیت خصوصی نمی توان گفت.

در تمام جنبش های ملی، جنبش های اقتصادی کارگری و جنبش های دمکراتیک دانشجویی، ایدئولوژی پدرسالاری همراه با روابط و تمایزات ملازم آن تولید و بازتولید می شود. زیرا ستم جنسیتی ریشه در اعماق روابط اقتصادی و اجتماعی طبقاتی دارد. به همین جهت، هر جنبشی حتی جنبش کمونیستی اگر در سطح بماند و به اعماق شبکه روابط تولیدی و اجتماعی و ایدئولوژیک سرمایه داری چنگ نیندازد از تاثیرات روابط پدرسالاری مصون نمانده، با جنبش رهایی بخش زنان در تنش مداوم خواهد بود.

ویژگی ستم جنسیتی گذر آن از حصارهای طبقاتی و همگانی بودن آن است. اما راه حل این ستم جنسیتی نمی تواند ماورای طبقاتی و همگانی باشد. تنها برنامه و انقلاب اجتماعی که می تواند ضربات تعیین کننده بر این ستم وارد کرده و بالاخره آن را کاملاً نابود کند، برنامه و انقلاب اجتماعی کمونیستی است. هر چه جنبش رهایی بخش زنان عمیق تر شده و به ورای خواست آزادی و برابری رود، تنش میان آن با جنبش های بورژوازی بیشتر می شود. هر چه جنبش رهایی بخش زنان ایران در مورد ریشه های ستم جنسیتی و راه حل کمونیستی آن روشن تر شود، گروه های راست و ملی مذهبی (که اخیراً با همیاری یکدیگر و با حمایت جناحی از هیئت حاکمه جمهوری اسلامی کمپین یک میلیون امضا را براه انداخته اند) و گروه های طرفدار آمریکا و بقیه جریاناتی که مانند اینان تلاش می کنند جنبش زنان را در چارچوب نظم موجود و نقشه های سیاسی طبقات حاکمه و قدرت های جهانی نگاه دارند، بیشتر افشا شده، تقلبی بودن ادعاهایشان در مورد آزادی و برابری زنان آشکار می شود. به این دلیل برای تضمین استواری و پیشروی مداوم این مبارزه تاریخی جهانی، زنان کمونیست باید به ترویج و تبلیغ برنامه و ایدئولوژی کمونیستی بپردازند. تنها، زمانی که یک هسته مستحکم کمونیستی در مرکز تغییر و تحولات جنبش رهایی زنان باشد، می توان آن جنبش را به واقع به مثابه یک

جنبش‌رهایی بخش فراگیر کرد و گسترش بخشید بدون آنکه از منحرف شدنش هراسید. بورژوازی همواره جنبش زنان را از حضور زنان کمونیست بر حذر می‌دارد زیرا می‌داند که این حضور، پیگیری و استواری جنبش‌رهایی زنان را تضمین می‌کند و سدی است در مقابل از هم گسیختگی و اضمحلال آن.

جنبش انقلابی زنان در حمایت از مبارزات عادلانه همه اقشار و طبقات محروم جامعه تردید نمی‌کند زیرا بدون اتحاد میان ستم‌دیدگان، هیچ‌کس از زیر یوغ ستم بیرون نمی‌آید. این وظیفه طبقه کارگر است که کلیه جنبش‌های اجتماعی را با یکدیگر متحد کند و خود نیز در پیشاپیش صف حمایت از مبارزات همه ستم‌دیدگان منجمله زنان باشد.

قدر مسلم آنکه جنبش کمونیستی ایران باید بیش از همیشه سنت پیشتازی جنبش کمونیستی بین‌المللی در جنبش‌رهایی بخش زنان را احیاء کند. جنبش کمونیستی باید تبدیل به قطبی شود که توده‌های خسته و بیزار از جهان پر از شکاف و ستم و تبعیض و نابودی، آینده خود را در برنامه و ایدئولوژی آن جستجو کنند. کمونیست‌ها باید حرف آخر را بر سر مساله زنان و رهایی جامعه از این ننگ بشری بزنند. بردگان باید ببینند که آفتابشان کجاست. این آفتاب را از ورای مه غلیظی که تبلیغات ضد کمونیستی بورژوازی بین‌المللی ایجاد کرده، از ورای افق‌های کوتاهی که گرایش‌های راست و اکونومیستی و رفرمیستی بعنوان کمونیسم شناسانده‌اند، باید به آنان نشان داد.

امروز که شرایط جامعه متلاطم است و مرتجعین و امپریالیستها خود را نماینده "آزادی" زنان قلمداد می‌کنند تا آنان را سیاهی لشکر طرح‌های جنایتکارانه و ارتجاعی و امپریالیستی خود کنند، باید پرچم سرخ فام کمونیسم را در پیشاپیش نبرد برای گسستن زنجیرهای بردگی زنان، مبارزه برای نابود کردن نهاد ستم جنسیتی، بلندتر از همیشه به اهتزاز درآورد.

هشت مارس 2007 (1385)

- از نشریه حقیقت دوره جدید، شماره 33، فروردین 1386

# یک مصاحبه راهگشا

---

## پرولتاریای آگاه و مساله زن

■ طی تاریخ جدید، کمونیست‌ها و زنان انقلابی آگاه مبارزه ای سرسختانه و دشوار را به گرد مساله زن به پیش برده اند، آموزگاران پرولتاریای جهانی مباحث و مجادلات مشخصی را به این مساله اختصاص داده اند، زنان انقلابی در میدان نبرد طبقاتی با نثار خون خویش، روز زن و موجودیت اجتماعی - سیاسی این نیروی قدرتمند را رسمیت بخشیده اند، لیکن قوای ارتجاع و امپریالیسم، ننگهبانان نظام پوسیده ستم و استثمار، به یاری نظریه پردازان و برنامه ریزان شان به تخطئه و لوث کردن تمامی این مبارزات و دستاوردها پرداخته و سیاست سرکوب را به گونه ای پوشیده تر، مزورانه تر و نتیجتاً موثرتر دنبال کرده اند. امروز به سختی می توان حکام مرتجع یا امپریالیستی را پیدا کرد که به طور لفظی از "آزادی و حقوق اجتماعی زنان" دفاع نکنند. امروز نمایندگان نقابدار و آشکار بورژوازی مبارزه زنان در راه رهایی را "محترم می شمردند" و بسیاری‌شان به سنت برگزاری روز زن "ارج می نهند". در چنین شرایطی، برخورد پرولتاریای آگاه به این مساله چگونه باید باشد؟ مرز تمایز میان خط پرولتاری اصیل با مدافعین دروغین رهایی زن چگونه ترسیم می شود؟

□ مقوله ستم بر زن در جامعه طبقاتی و چگونگی برخورد پرولتاریای آگاه به این مساله را می باید مورد بازبینی قرار داد. صیقل دادن سلاح مبارزه آگاهانه انقلابی به منظور زیر و رو کردن جهان ستم و استثمار امپریالیستی نمی تواند جدا از پالایش و تحول انقلابی دیدگاه‌ها، برخوردها و ایده های کمونیست‌های انقلابی نسبت به تك مظاهر و جوانب نظام جنایتکارانه موجود و در این میان، به ستم بر زن بعنوان جنبه ای بس مهم از این سیستم استثماری صورت پذیرد.

بیباید در همین جا يك جهت گیری عمومی را برای کل این بحث مشخص کنیم. ما کمونیست‌ها باید برخورد کیفیتاً متفاوتی را نسبت به این مساله ارائه دهیم؛ برخوردی کیفیتاً متفاوت از برخوردهای سنتی. اگر قرار است در حرکت پرولتاریای آگاه چیزی به مثابه سنت در نظر گرفته شود، همانا نفی تمامی عادات و سنت هاست. سنت کمونیستی معنایی جز رهایی از قید و بند سنت ندارد. در طرح و برخورد به مساله زن و ستم بر زن نیز می باید مرتباً به عمق رفت، شرایط را زیر و رو کرد، و به درکی همه جانبه تر و

طرق موثرتر مبارزه دست یافت، می‌باید توده‌های وسیع را در برخورد به این مقوله تعلیم داد. آن‌ها باید به این نکته حیاتی پی ببرند که منافعیشان در رها کردن خود و جهان از تمامی اشکال ستم و استثمار و در میان آن‌ها، از ستم وارد بر زن است. بنابراین، اولین گام برای حرکت در این مسیر، پا فراتر گذاشتن از محدوده‌های سنتی، طرح بی وقفه مساله زن و برخورد عمق‌یابنده و همه‌جانبه‌تر بدان است. این جهت‌گیری عمومی ماست.

اما در شرایط حاضر باید به عاملی توجه کرد که بر اهمیت مساله زن می‌افزاید و بر آن تاکید می‌نهد. عاملی که باعث می‌شود این مساله و ضرورت تاریخی حرکت به سوی حل آن، بیش از پیش در دستور روز قرار گیرد. مشخصاً این تشدید تضادهای جهان است که تعیین‌کنندگی و اهمیت مساله زن را پیشاروی پرولتاریای آگاه و مبارزه انقلابی توده‌های تحت ستم و استثمار برای زیر و رو کردن جهان امپریالیستی قرار داده است. وقتی از تشدید تضادهای جهان صحبت می‌کنیم به هیچ وجه قصد جمله‌پردازی و اظهارات اغراق‌آمیز نداریم. آن چه در این مورد واضح بوده و دیگر همه بدان معترفند همان نکته ایست که در **بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی** به صراحت ابراز شده است: این که شکاف‌های جهان عمیق‌تر و عمیق‌تر می‌شود، جهان با فریاد طلب تحول می‌کند و به دنبال راهی است تا ساختار برپا شده بعد از جنگ جهانی دوم را با انفجار در هم شکند:

«جهان پس از جنگ دوم جهانی به سرعت در حال از هم گسیختگی است. روابط اقتصادی و سیاسی بین‌المللی تقسیم جهان که در طول جنگ جهانی دوم و پس از آن برقرار شده بود دیگر منطبق بر نیازهای قدرت‌های امپریالیستی مختلف نیست که به طور "صلح‌آمیز" امپراطوری‌های سودشان را گسترش و بسط دهند. هر چند دنیای پس از جنگ جهانی دوم شاهد تغییرات مهمی در نتیجه برخوردهای میان امپریالیست‌ها و بالاخص در نتیجه مبارزات انقلابی بوده است اما امروز تمام شبکه مناسبات اقتصادی، سیاسی و نظامی جهان امپریالیستی زیر سؤال رفته است. ثبات نسبی قدرت‌های اصلی امپریالیستی و رونق نسبی معدودی از کشورها که بر خون و فلاکت اکثریت مردم و ملل استثمار شده جهان بنا شده بود در حال از هم پاشیدن است.»

علائم این وضعیت در همه جا نمایان است. تبارزات چرکین و جنایتکارانه این سیستم و کلیه تضادهایش به نقطه غلیان رسیده‌اند. این جهان بالاخره متحول خواهد شد و شکل

این تحول انفجاری خواهد بود؛ یا از طریق جنگ امپریالیستی و یا انقلاب، و یا آمیخته ای از این دو. در این میان، مساله زن نیز به مثابه مساله ای پر اهمیت و به عنوان بخش لاینفکی از تبارزات و تضادهای این سیستم، خصوصا در عصر امپریالیسم تشدید یافته است. موقعیت زنان در این جامعه و جوامع دیگر بارزترین مثال از تمام نکبت و بدبختی و اسارتی است که جامعه طبقاتی و مشخصا امپریالیسم برای توده‌های تحت استثمار و ستم به ارمغان آورده، هر روز این وضعیت جهنمی را بازتولید می‌کند. جنایات سیستم امپریالیستی به خوبی در موقعیت زنان نمایان است. حالا اگر این جهان قرار است متحول شود، و به طریقی متحول شود که کمونیست‌های انقلابی و ستم‌دیدگان جهان در پی آنند و در راهش کمر بسته‌اند، اگر قرار است این جهان در جهت جامعه‌ای عاری از طبقات، عاری از استثمار متحول شود، می‌باید به مساله زن پاسخی انقلابی داد. این يك ضرورت و يك امر بدیهی است. البته در اینجا بحث ما از حل کامل این مساله در يك انقلاب خاص، یا در مبارزات رهایی‌بخش ملی نیست، بلکه از جهت گیری استراتژیک و هدف غایی صحبت می‌کنیم.

■ با توجه به اوضاع بحرانی سیستم امپریالیستی و تحولات اجتناب ناپذیری که در پیش است، آیا برای نیروهای طبقاتی غیر پرولتری، از امپریالیست‌ها گرفته تا جریانات مختلف بورژوازی و خرده بورژوازی نیز برخورد به مساله زنان از اهمیتی خاص برخوردار شده یا خواهد شد؟

□ در حال حاضر تلاش سبعانه امپریالیست‌ها و مرتجعین در آن است که شرایط بردن جهان به درون توفانی عظیم را تدارک ببینند و پارو زنان کشتی هایشان را بسیج نمایند. آن‌ها دیوانه وار در تلاشند که توده‌ها منجمله زنان را به خدمت ارتش‌های ارتجاعی خود در آورند. و این ارتش‌ها تنها شامل سربازان مسلح نمی‌شود، بلکه ارتش‌های اجتماعی یا به عبارتی پایه‌های اجتماعی‌شان را نیز در بر می‌گیرد. آن‌ها بحث در مورد مساله زنان را از این زاویه آغاز کرده‌اند. دقیقا به همان دلیلی که لنین می‌گفت: در عصر امپریالیسم هیچ کاری بدون توده‌ها نمی‌تواند انجام گیرد. چه روشن بینی و دورنگری عمیقی در گفته‌های لنین نهفته بود. امروز می‌توانیم مرتجعین رنگارنگ را در قالب "مدافعان" حقوق اجتماعی زنان مشاهده کنیم. همه ادعاها و تدابیر



اینان در خدمت اهدافی مرتجعانه و امپریالیستی قرار دارد. فراموش نکرده ایم فرمان بسیج زنان برای شرکت در جنگ ارتجاعی ایران و عراق را در خاتمه سال 1364. در آن روزها به یکباره دهان کثیف مقامات جمهوری اسلامی بکار افتاد و توضیح و تشریح "نقش اجتماعی زنان" و... آغازگشت. به طور مثال نخست وزیر ارتجاع از این صحبت کرد که نباید در مورد زنان افکار عقب افتاده داشت. باید روشنفکر بود و فهمید که زنان چه نقشی می توانند در جامعه بازی کنند. این موجود مرتجع به فخرفروشی در مورد همسرش پرداخت که چقدر از نظر اجتماعی فعال بوده و به خاطر آنکه از خدمه های اجتماعی فعال رژیم تبهکار جمهوری اسلامی به حساب می آید، مورد افتخار شوهرش است.

در کشورهای امپریالیستی پرداختن به مساله زن اشکال دیگری به خود می گیرد. به طور مثال در آمریکا، به هنگام برگزاری بازی های المپیک، امپریالیست ها به تبلیغ نقش زنان ورزشکار خصوصا ورزشکاران سیاهپوست پرداخته و با يك تیر دو نشان زدند. [یعنی مساله زن و مساله ملی را يك جا مورد توجه قرار دادند.] امپریالیست های آمریکایی دستاوردهای ورزشی این زنان را نتیجه و نشأت گرفته از سحر و جادوی سیستم امپریالیستی معرفی کردند و اضافه کردند که این سیستم به نفع بشریت چه کارها که نمی کند! در واقع اهداف این تبلیغات از خلق افکار عمومی تا خلق ارتش های ارتجاعی و به خدمت در آوردن زنان در این ارتش ها را در بر می گیرد. کشیدن زنان به درون زندگی سیاسی و به تولید، بخشی از ضرورت های امپریالیست ها و مرتجعین است. مثالی از این امر را می توان در فعالیت پیگیر و با برنامه جمهوری اسلامی در سازمان دادن پایه اجتماعی خود و قشرهای عقب افتاده زنان برای مقاصد سیاسی و ایدئولوژیک رژیم، و استفاده از آنان در ارگان های سرکوبگر یا به عنوان نیروی کار ارزان و تقریبا مفت جهت پیشبرد امور مساجد و تامین نیازهای جبهه های جنگ ارتجاعی مشاهده کرد. یا مثلا نمونه تاریخی این مساله در کشورهای امپریالیستی را می توان در تاریخ آمریکا جست. در آن جا شخصیتی وجود دارد به نام "رُز آچار به دست". این شخصیت، بخشی از تاریخ تدارکات جنگی آمریکا است. امپریالیست ها او را در جنگ دوم جهانی خلق کردند. او شخصیتی است که در صنایع نظامی کار می کند و واقعا از جان مایه می گذارد تا منافع ملی امپریالیست ها تا حد ممکن سریع تر و همه جانبه تر برآورده شود. رز آچار بدست

سریع تر از هر مردی کار می‌کند و با آچارش پیچ و مهره های سلطه امپریالیستی را محکم می‌کند. شخصیت سازی‌های این چینی تحت حکومت اسلامی نیز صورت می‌گیرد، البته با ویژگی‌هایی که برخاسته از شرایط خاص ایران تحت سلطه امپریالیسم و اوضاع کنونی است. شخصیت‌هایی نظیر "زهرا خانم" یا "مادران نمونه ای" که فرزندان کمونیست و انقلابی خود را به دستگاه امنیتی رژیم معرفی می‌کردند، قرار بود چنین نقشی بازی کنند، و همان طور که پیشتر گفتیم تلاش‌هایی نیز برای نمونه سازی‌های مدرن‌تر از میان شخصیت‌های ارتجاعی توسط افرادی نظیر موسوی نخست وزیر صورت گرفته است.

یکی دیگر از تاکتیک‌های امپریالیستی، خصوصا در شرایطی که جنبش ستم‌دیدگان منافع استثمارگرانه شان را شدیداً به خطر می‌افکند، تلاش در معرفی رهبران و نمایندگان وابسته به خود بعنوان نماینده ستم‌دیدگان منجمله نماینده زنان است. به خصوص در اوضاع امروز که زنان نیروی انفجاری عظیم و مهیبی را تشکیل می‌دهند، این تاکتیک بیش از پیش مورد استفاده قرار می‌گیرد. به طور مثال در کشورهای امپریالیستی، برخی شخصیت‌های فمینیست علم می‌شوند تا بر خشم زنان مهار زده، از هدف گیری کل سیستم ستم و استثمار بازشان دارند و پتانسیل انقلابی شان را در بیراهه‌هایی اصلاح طلبانه و ارتجاعی کانالیزه کنند، تا برای سیستم اشکالی تولید نشود! این گونه تاکتیک‌ها فقط به مرتجعین حاکم و امپریالیست‌ها محدود نشده، حتی نیروهای بورژوازی خارج از قدرت و در اپوزیسیون نیز برای فریب توده‌هایی که پتانسیل این را دارند که پایه اجتماعی پرولتاریا باشند [و برای بسیج آن‌ها با این هدف که خود به قدرت برسند] دست به اقداماتی این چینی زده و می‌زنند.

### ■ مثلاً مجاهدین؟

□ بله، مثلاً مجاهدین. مساله معروف "انقلاب ایدئولوژیک" انتصاب يك زن به رهبری سازمان، اشک تمساح ریختن آن‌ها به خاطر تحت ستم بودن زن، و اعطای "رهایی" به زن از جانب رهبری مجاهدین را در نظر بگیرید. این‌ها اگر چه با جار و جنجال سعی کردند موضع ارتجاعی‌شان بر سر مساله زن را ترقیخواهی جلوه دهند اما با اعلام این که زنی که در موقعیت رهبری قرار می‌گیرد نمی‌تواند "مشروط به مرد

دیگری باشد" در واقع بار دیگر حمایت خود را از موقعیت تحت سلطگی زن، و برتر بودن مرد اعلام کرده و به مردم وعده همان سیستمی را دادند که حق مردسالاری و سلطه مرد بر زن، نهادی بنیادین از آن است. این که زنان مجاهد و رهبران زن این سازمان راضی به چنین موقعیتی هستند و داوطلبانه بر آن گردن می‌گذارند، یا حتی خود مبتکر آن هستند، تغییری در ماهیت ستمگرانه و ارتجاعی این موضع نمی‌دهد. صحبت بر سر يك مناسبات اجتماعی معین و کنکرت است. مناسباتی که متعلق به جهان کهنه ای است که باید سرنگون شود و حامیانش نیز با آن به زباله دان تاریخ پرتاب شوند.

اشك تمساح ریختن برای زنان تحت ستم، یکی از ضرورت های مجاهدین است. چرا که آنان نیز می‌دانند بدون توده‌ها کاری نمی‌توان کرد و بخش عظیمی از این توده‌ها زنانی هستند که وزنه ای مهم در عرصه سیاسی ایران محسوب می‌شوند. سازمان مجاهدین نمی‌خواهد خود را از این نیرو محروم کند. پس برای کانالیزه کردن بخشی از این نیرو در خدمت اهداف طبقاتی خود، بالاچار باید دست به يك رشته تلاش های سیاسی بزند. اما طنز تاریخ را بنگرید: در همان حال که رهبران مجاهدین به سخنرانی‌های غلیظ در مورد ترفیخواهی خویش در این زمینه مشغولند، بالاچار می‌باید به روشی موثر (با فداکاری‌های رهبر و همدریف رهبرشان) این موضع تاریخی جهانی جامعه طبقاتی را به زنان اعلام کنند که حتی در صورت رسیدن به مقامات مهم سیاسی و "رها شدن" کماکان مشروط به مرد خود هستند!

■ انقلاب ایران شاهد حضور بی سابقه زنان در حیات سیاسی و مقاومت جنبش توده‌ای زنان در مقابل رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی و در طرف مقابل شاهد سببیت و جنایت بی‌سابقه حکومت در قبال زنان بوده است. به این مجموعه چگونه باید برخورد کرد، چه درس های اساسی را می‌باید از این تجربه بیرون کشید؟ برخورد جنبش کمونیستی ایران به این مساله و نیز به حرکت رژیم را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

□ به یاد داریم که ارتجاع تازه به قدرت رسیده در اسفند ماه 57 یعنی کمتر از يك ماه بعد از قیام، حملات مرتجعانه خود را به زنان آغاز کرد. رژیم خیلی زود فهمید که خشم زنان از آتش جهنم نیز سوزان تر است، و موقتا عقب نشست. رژیم خمینی برای تحکیم خویش باید هر چه سریع تر دست به کار میشد تا روحیه شورشگری و انقلابی که تمام

جامعه را فراگرفته بود در هم شکسته و به زیر چنگال‌های خود بکشد. ارتجاع حاکم این کار را با حمله به زنان آغاز کرد. حمله به زنان، پیام بسیار روشنی بود به تمامی قشرها و طبقات تحت ستم و استثمار که رژیم خمینی قصد چه معامله ای با آنان دارد. متعاقب این حمله، جنبش انقلابی و گسترده ای از زنان به راه افتاد. غلبه گرایشات اکونومیستی در میان کمونیست‌ها و نداشتن خط درست در مورد مساله زن مانع از آن شد که کمونیست‌ها، حقیقت و اهمیت حمله رژیم به زنان را ببینند و آن را برای مردم افشا کنند، ضد حمله قدرتمندی را سازمان دهند. حتی درون سازمان ما نیز گرایشی بود که این حمله را حمله‌ای به انقلاب، و گامی در راه تحکیم جمهوری اسلامی نمی دید. این بینش مساله زن را کاملا منحل کرده و منفعتی برای طبقات تحت ستم و استثمار در سازماندهی يك ضد حمله قدرتمند و برپایی يك جنبش انقلابی به دور این مساله مشاهده نمی کرد. این بینش غالب بر جنبش کمونیستی ایران بود و نمی توانست بفهمد که جنبش انقلابی زنان چه خطر عظیمی برای خمینی، و چه پتانسیل عظیمی برای انقلاب به حساب می آید. پروتاریای آگاه باید در این جنبش دخالت می‌کرد و نه تنها از طغیانگری زنان رزمجو و تمام خواسته های آنان در مقابل رژیم دفاع می کرد بلکه می‌باید سطح جنبش را ارتقاء داده، آن را به مثابه بخشی از تدارك خویش در راه انقلاب رهبری می‌کرد. کمونیست‌ها باید به مبارزه ای گسترده و عمیق بر سر مساله زن در کل جامعه و بالاخص در میان طبقات و اقشار تحت ستم و استثمار دامن میزدند. اگر چه می‌بایست با گرایشات بورژوا دمکراتیک درون جنبش زنان که صرفا مبارزه علیه برخی تبعیضات را بعنوان برنامه این جنبش ارائه می‌دادند مبارزه می‌شد، اما این مبارزه باید بر پایه يك تحلیل مارکسیستی از جامعه و يك برنامه سیاسی برای سرنگونی سیستم و ارائه مارکسیسم لنینیسم مائوئیسم در ارتباط با جنبش زنان انجام می‌گرفت. بسیاری از کمونیست‌های به اصطلاح "کارگری" در مقابل مساله چادر سکوت کردند. در حالی که موظف بودند ماهیت این پوشش ارتجاعی که سمبل تحقیر زنان و اثری از آثار ستم بر زن است را بیرحمانه برای همه زنان و مردان کارگر و دیگر قشرهای ستمدیده افشاء کنند. حال آن که اینان حداکثر به اتخاذ این موضع بورژوا دمکراتیک در غلتیدند که حمله خمینی باید محکوم شود زیرا آزادی و حق انتخاب پوشش را سلب می‌کند! بدین ترتیب نه تنها از فرصتی که برای افشای چهره کریه این رژیم به وجود آمده بود حداکثر استفاده نشد، بلکه به انرژی انقلابی

عظیمی که به میدان آمده بود و رشد و تعمیقش مسلما بر کیفیت جنبش‌های توده ای دیگر در سراسر جامعه تاثیر می‌گذاشت نیز به دیده تحقیر نگریسته شد. این ها دقیقا ریشه در انحراف از اصول کمونیسم داشت.

حمله ارتجاع اسلامی به زنان، حمله ای ایدئولوژیک نیز بود. این تلاشی بود برای آلوده کردن توده‌هایی که با انقلاب بیدار شده بودند به سموم خرافه و مذهب، تا سپس آن ها را خواب کرده و به تسلیم وادارشان سازند. این حمله ای بود جهت منفرد کردن کمونیست‌ها در میان مردم، و نیروهای کمونیست اصیل می‌بایست در تدارك ضد حمله، همه این حقایق را می‌دیدند. این تجربه يك بار دیگر نشان داد که داشتن خط درست بر سر مساله زن تا چه حد برای پرولتاریا حیاتی و تعیین کننده است و فقدان آن فی الواقع سلاح انقلابی را کند می کند.

رژیم حساب می‌کرد که با استفاده از اعتبار انقلاب و با عوامفریبی سیاسی و مذهبی می تواند بخش عظیمی از توده‌ها را در این رو در رویی منفعل نگاه دارد - که تا حدی در این کار موفق هم شد - اما این خیالی باطل بود که بتواند برنامه تعرض سبعانه خود به زنان را سهل و آسان به پیش برد، زیرا همان انقلابی که این حکومت بر گرده اش سوار شد و به قدرت رسید، نیروی وحشتناکی را به عرصه مبارزه سیاسی کشانده بود. زنان ثابت کردند که ضعیف ترین آماج حمله نیستند. پس رژیم به سرعت عقب کشید و سیاست تعرض تدریجی را در پیش گرفت و پس از قلع و قمع نیروهای انقلابی و سرکوب وحشیانه هر نوع طغیان و شورش و هر علامتی از آن، بر شدت ابعاد تعرضش به زنان افزود. اما علیرغم تمام این ها، جمهوری اسلامی امروزه مجبور است بخش عظیمی از انرژی و توان ماشین سرکوبش را صرف منفعل کردن این نیروی وحشتناک جامعه کند. امروزه زنان از انفجاری ترین اقشار جامعه اند و رژیم این را خوب می داند. کدام جامعه معاصر را سراغ دارید که رژیم ارتجاعی تا این حد نیروی سیاسی، ایدئولوژیک و انتظامی جهت سرکوب قشر زنان متمرکز کرده باشد؟ تلاش های دیوانه وار رژیم خمینی در تشدید ستم و تحقیر زنان می‌رود تا نیرویی را بپا خیزاند که مانند آتشفشانی منفجر شده، سیل گدازانش بدنبال رژیم روان شود.

■ تاثیرات سیاست طولانی و مداوم سرکوبگرانه رژیم علیه زنان را بر جنبش زنان، روحیه عناصر درگیر در آن، و به طور کلی بر جامعه چگونه می‌بینید؟

□ شکی نیست که رژیم تا به حال تلاش زیادی به خرج داده تا بسیاری قیود گسیخته از دست و پای زنان در جریان انقلاب را دوباره برقرار و محکم کند. و این هم واقعیتهایی است که بسیاری از زنان پیشرو و انقلابی که در دوره انقلاب و پس از آن، از زندان خانه و عقاید کهنه رها شده و به بازی کردن نقش فعال سیاسی و انقلابی در جامعه پرداختند، به خانه باز گردانده شده اند. این درست است که بسیاری از سنن کهنه و ارتجاعی مانند ازدواج اجباری، محروم کردن زنان از شغل و تحصیل، اتوریتیه مطلق پدر، برادر، شوهر بر زن، و ایده های پوسیده ای مانند اینکه هدف يك زن در زندگی ازدواج و بچه دار شدن و پیشرفت شوهر و فرزندش است، و اینکه ارزش وی با این چیزها سنجیده می شود و امثالهم، که با انقلاب ضربات محکمی خوردند دوباره پس از شکست موقتی انقلاب جانی تازه گرفتند. اما این گونه ایده های کهنه هرگز جایگاه سابق خود را در ذهن توده ها باز نخواهند یافت. بسیاری از زنان که تا مدت ها موقعیت بردگی زنان را بخشی از ساختار اقتصادی و مناسبات اجتماعی ستمگرانه نمی دیدند شروع به فهم این حقیقت کردند. بسیاری دیگر که به دلیل ناآگاهی و در عکس العمل به فرهنگ و ارزش های منحن امپریالیستی به موضع واپسگرا و فئودالی (و همانقدر ارتجاعی) در مورد زنان افتاده بودند و تحت تاثیر دیدگاه آخوندها و جریانات سیاسی مذهبی قرار گرفته بودند، اینک بیش از هر زمان دیگر آماده پذیرش این درک هستند که این دیدگاه ها موقعیت بردگی زن را به شکلی دیگر بازتولید می کنند در واقع، هیچ نیست مگر موعظه بازگشت به ارزش های هزار سال پیش، تحت عنوان رهایی از نکبت و کثافات، و رنج ها و ارزشهای تحقیرآمیز سیستم امپریالیستی. می فهمند که این دیدگاه هیچ نیست مگر فریب و نیرنگ، و این ایدئولوژی طبقاتی است که به گذشته می نگرند یعنی بورژوازی و خرده بورژوازی، و به ایده های کهنه و پوسیده دست می یازند.

اما تاثیرات سیاست سرکوبگرانه رژیم به روی زنان ستمدیده را می باید از يك زاویه دیگر هم مورد برخورد قرار داد، یعنی قرار دادن این تاثیرات بر متن شکست موقتی انقلاب. شکست و تحکیم نسبی رژیم برای دوره ای کوتاه، راه را بر جهت گم کردگی ایدئولوژیک سیاسی در بین بسیاری از توده های که با انقلاب به درون زندگی سیاسی کشیده شده بودند، باز کرد. آن ها به تنهایی قادر به تحلیل صحیح از تغییر و تحولات نبودند و نمی توانستند بفهمند که چرا رژیم خمینی قادر شد از درون سالهای توفانی 61-

60 سالم به در آید. رژیم با وارد آوردن ضربه به سازمان های انقلابی، ژست قدر قدرتی خود را کامل کرد. به واسطه این بود که کشش عظیمی در جنبش توده ای برای چرخش به عقب و دوری از ارزش ها و سیاست های انقلابی ایجاد شد. این ناشی از سرخوردگی و غیرممکن جلوه کردن انقلاب در نظر توده ها بود. در بعضی موارد این کشش به شکل مبارزه در راه "اهداف ممکن"، مبارزه در "اشکال ممکن" و "واقع بینانه" ظاهر شد. بسیاری از زنان که علیه رژیم شاه و نیز علیه جمهوری اسلامی مبارزه کرده بودند، پس از این دوره به "صلح" با رژیم و کل جهان امپریالیستی تن دادند. نه اینکه [آنطور که رژیم و نیز نادمین از مبارزه انقلابی ادعا می کنند] به سر عقل آمده، واقع بین شده باشند، بلکه بسیاری شان تحت فشار اوضاع دیگر تاب و توان تحمل نداشته، به دنبال آن بودند که از حالت غیر قانونی و سرگردانی خارج شوند. حتی بسیاری آگاهانه تصمیم گرفتند که "فعلاً سر و سامانی بگیرند تا ببینند بعد چه می شود: دانشگاهی، شغلی، و البته برای خیلی آن ها، تشکیل خانواده ای. اما علیرغم این که نیاتشان چه بود، به حکم قوانین دیالکتیک، پس از چندی افکارشان نیز عوض شد و به افرادی کیفی تا متفاوت بدل شدند. بسیاری از زنان طغیانگر به "خانه داران مطیع" و "مادران متعهدی" بدل شدند که به فکر پیشرفت شوهر و خانواده خود هستند. خیلی از آن ها به لشکر انحلال طلبان وقیح و اردوی ضد انقلاب نپیوستند، اما از آنجا که دست از مبارزه انقلابی برداشته بودند، ارزش های غالب بر جامعه بینش و عملشان را شکل داد. دوره شکست موقت انقلاب این گونه از میان زنان قربانی گرفت.

■ همان طور که گفتید انقلاب 57 به خوبی نشانگر نقش عظیمی بود که زنان می توانند ایفا کنند. خیزش خودبه خودی زنان باعث شد که قید و بندهای اجتماعی بسیاری به لرزه درآید، یا از هم گسسته شود. ستمدیدگان سراسر جهان با دیدن تصاویر زنان انقلابی ایران و شرکت قهرمانه شان در نبردهای خیابانی با سلاح هایی که در دست داشتند شور انقلابی می گرفتند. این تصاویر در همه جا شادی و شوق بر می انگیزت. آن شخصیتی که توسط ماکسیم گورکی در رمان مادر ترسیم شده را می شد در چهره زنان ایران دید. دیدیم که این زنان انقلابی ارزش های کهنه زن بودن را به دور افکندند، آن چهره و پوششی که تمام عمر بعنوان تبارز "طبیعی" زن بودن بدان عادت کرده بودند

را به یکباره دگرگون ساختند. گذراندن وقت در خانه و خانواده و محل کار، جای خود را به روی آوردن به خیابان‌ها به تظاهرات‌های خونین و میتینگ‌ها داد. رفتار "آرام" و احترام برانگیز و "خاتمانه"، جای خود را به شرکت فعال در بحث‌های سیاسی، درگیری‌های خونین خیابانی و اسلحه به دوش کشیدن در کوه‌ها داد. آرامش "ذاتی زنانه"، جای خود را به خشمی سوزان و درنده داد. جامعه با حیرت به جایگاه و حرکت زنانه می‌نگریست که "قرار بود" در صورت شرکت در گردهم‌آیی‌های سیاسی توسط شوهر، پدر یا برادر خود همراهی بشوند و در گوشه‌ای دست به سینه و محترمانه فقط گوش دهند، اما اینک مشت‌ها و انگشت‌های تهدیدآمیز زنان بود که در فضا می‌چرخید و جامعه را به تعجب وامیداشت.

با توجه به این پتانسیل انقلابی که امتحان خود را در صحنه یک انقلاب عظیم پس داده، دوباره به این سنوال برگردیم که ما کمونیست‌های انقلابی چگونه به مساله برخورد می‌کنیم و چه دورنمایی را برای حل مساله زن تصویر می‌کنیم؟ ملاحظات نهایی ما در این مورد چه جایگاهی دارند؟ معیار و محک ما برای سنجش پیگیری و اصالت حرکت سایر نیروهای طبقاتی بر سر این مساله چیست؟

□ پیش از هر چیز باید بگویم که حل مساله زن، يك تحول کیفی است و نه کمی. بدین معنا که این ستم بخشی از بنیان و اساس جامعه طبقاتی بوده، چنان‌بخش لاینفکی از آن است که مسلماً بدون انجام تحولات کیفی در مناسبات موجود این ستم ریشه کن نخواهد شد. بر همین راستا باید تاکید کرد که مثلاً تعداد مبارزین زن در يك تشکیلات، یا تعداد زنان فعال یا جنگجوی انقلابی به خودی خود معیاری برای صحت خط سیاسی ایدئولوژیک يك نیرو در مورد این مساله مشخص و درستی جهت‌گیری و برنامه عملی‌اش در راستای حل این مساله نیست. مهم‌تر و تعیین‌کننده‌تر از هر مقوله دیگر، مساله خط است. کیفیت خط در ارتباط با مبارزه طبقاتی و کیفیت خط در ارتباط با مساله زنان را باید معیار قرار داد. این مساله با تعداد حل نمی‌شود. البته وقتی خط کیفیتاً انقلابی پرولتاری در میان باشد، مبارزه مشخصی برای تبدیل این کیفیت به کمیت لازم است. در صورت فقدان این مبارزه، کیفیت نیز نهایتاً به انحطاط کشیده خواهد شد. اگر کیفیت خطی خوب باشد دیر یا زود سربازان خود را گرد خواهد آورد. زنان و مردانی مسلح به درکی



عمیق و برخورداردی پیگیر و همه جانبه، جهت متحول کردن تمامی جوانب و مناسبات جامعه منجمله مساله زن بسیج خواهند شد و ارتش عظیم انقلاب را تشکیل خواهند داد. و این کاملا ضروریست که ارتش بزرگی را تشکیل دهیم، چرا که می‌باید دشمن را هم از نظر ایدئولوژیک و هم از حیث نظامی مغلوب کنیم. بنابراین اهمیت جنبه کمی را در پرتو اساسی بودن و تعیین کننده بودن جنبه کیفی باید در نظر گرفت و معنا کرد. کیفیت محتوای طبقاتی هر خطی را باید با "دو گسست و چهار کلیت" که مارکس در "مبارزه طبقاتی در فرانسه" شرح می‌دهد اندازه گیری کنیم. باید ببینیم که هر خطی چگونه به این دو گسست و 4 کلیت برخورد می‌کند. مارکس نوشت که انقلاب کمونیستی نیازمند دو گسست رادیکال است: گسست رادیکال از مناسبات موجود مالکیت و گسست از ایده ها و روینای منطبق بر این مناسبات. او خاطر نشان کرد که سوسیالیسم اعلام ادامه دار بودن انقلاب است، که این به معنای محو کلیه تمایزات طبقاتی، محو کلیه مناسبات تولیدی که این تمایزات از آنها نشأت می‌گیرند، و خصوصا محو کلیه مناسبات اجتماعی که بر این مناسبات تولیدی استوارند، و بالاخره دگرگون ساختن کلیه ایده های منتج از این مناسبات اجتماعی است.

بنابراین، امحاء در هر چهار کلیت ضروری است. به قول مارکس، این جوهر دیکتاتوری پرولتاریا در دوره گذار است. این نکته، بعدها به طور برجسته و چشمگیری توسط کمونیست‌های انقلابی تحت رهبری مائو در جریان نبردهای حاد انقلاب فرهنگی پرولتاریایی در چین پیش گذاشته شد. آن ها بر ضرورت چهار کلیت برای تکمیل وظیفه دیکتاتوری پرولتاریا در دوره گذار تاکید داشتند. مساله زن نیز دقیقا در این دو گسست و چهار کلیت می‌گنجد و بخش لاینفکی از آن است. خلاصه آنکه، 1/5 گسست و 3/5 امحاء فایده ندارد. 2 گسست 4 امحاء: باید به دنبال این کار رفت، در همه برخوردها و مبارزات این وظیفه را مبنای جهت گیری‌ها قرار دارد، باید در مورد این وظیفه دقیق و عمیق شد. در مورد مفهوم و نیز چگونگی پیشبرد آن تحقیق کرد. همواره آن را مطرح کرد و در این مورد کوتاه نیامد. فقط با بردن این مساله به طور همه جانبه و مداوم به میان توده‌های ستمدیده است که نیروی پیشاهنگ پرولتری می‌تواند سطح آگاهی سیاسی آن ها را به طور موثر و واقعی ارتقاء داده، رسالت انقلاب را برای شان روشن سازد. ستمدیدگان جهان باید این نکته را درک کنند که وظیفه پرولتاریا به دست آوردن آن بخش

هایی از حق بورژوازی که استثمار شوندگان از آن محرومند نیست. پرولتاریا به دنبال آن نیست که سهمی برابر از حق بورژوازی داشته باشد. ما کمونیست‌های انقلابی با صدای بلند اعلام می‌کنیم که پرولتاریا به دنبال جایی در زیر این آفتاب برای خود نیست، بلکه می‌خواهد مدار چرخش زمین را عوض کند. ما خواهان متحول کردن این جهان کهنه ایم، مساله این است. بنابراین، مفهوم 4 کلیت، گسست کامل از چارچوب جامعه طبقاتی است و حل مساله زنان نیز بخشی از این گسست است. به علاوه، حرکت برای حل این مساله، جزیی از نیرویی است که بخش بس مهمی از قوه محرکه متحول ساختن و به پیش راندن جامعه را تشکیل می‌دهد. در واقع، نه برخورد ما به مساله زن يك برخورد اخلاقی است، و نه بحث‌های ما در این مورد، راسیونالیستی. ما استدلالی کاملاً عملی ارائه می‌دهیم. ما با این مساله مشخص دست و پنجه نرم می‌کنیم که آیا ستم بر زنان از دوش جامعه بشری برداشته خواهد شد یا نه؟ و این دو برخورد با هم تفاوتی کیفی دارند. زنجیر ستم طبقاتی که جامعه بشری را احاطه کرده از حلقه‌های متفاوتی تشکیل شده است. اگر هر يك از این حلقه‌ها بر جای بماند و در هم شکسته نشود بدان معناست که زنجیر ستم هنوز بر جای خود باقی است. به تعبیری می‌توان گفت که این‌ها حلقه‌هایی مولد هستند و خود را بازتولید می‌کنند. اگر پرولتاریا برخوردی پیگیر به يك این حلقه‌ها و همچنین به کل این زنجیر نداشته باشد، خود ضامن بازتولید تمامیت زنجیر خواهد شد. این مساله را می‌توان به رابطه انقلاب در يك نقطه از جهان و رهایی يك جامعه مشخص از يك طرف، با مقوله انقلاب جهانی و فتح کل جهان از طرف دیگر تشبیه کرد. هر خطه‌ای که تحت حاکمیت بورژوازی بر جای بماند نقطه‌ای است که از آنجا طبقه استثمارگر خواهد کوشید رجعت خویش را به مواضع از دست رفته سازمان دهد و جریان انقلاب جهانی را عقب بزند. به همین خاطر، پرولتاریا نمی‌تواند بدون رها کردن تمام بشریت خود را رها کند و باید به جامعه رها شده به مثابه پایگاه سرخی برای پرولتاریای بین‌المللی و برای فتح کل جهان نگاه کند. باید بر این مساله تاکید گذاشت که چنین برخوردی بر اساس علمی استوار است، زیرا هر جنبه از جهان (جوانب اجتماعی یا ایدئولوژیکی، روبنایی یا زیربنایی، و نیز جغرافیایی) که فتح نشده باشد می‌تواند هویت کل پدیده را عوض کند، هویت نوینی برقرار سازد، زیربنای ستم را برای رجعت مناسبات ستمگرانه طبقاتی گسترده ساخته، باعث عقب‌گردی عظیم‌تر و گسترده‌تر در بعد جهانی شود. با در

نظر گرفتن تمام این مسائل، می توان شباهتی میان ضرورت و جایگاه انترناسیونالیسم پرولتری با برخورد پرولتری به مساله زن ترسیم کرد. هر دو این ها، بخش هایی لاینفک از امر رها کردن بشریت از ستم و استثمار طبقاتی و حرکت در جهت فتح جهان هستند. این هاست معیار و محک ما برای سنجش خط هر عنصر و هر نیروی اجتماعی در قبال مساله زن. پرولتاریای انقلابی مرز تمایز خود را با سایر نیروهای طبقاتی روی این اصول استوار می کند.

روش پرولتاریای آگاه در برخورد به مساله زن در شعار جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به صورت واضح و قاطعی متبلور شده است: "خشم زنان را به مثابه نیروی قدرتمندی برای انقلاب برانگیزیم!". این موضع طبقاتی ما است. ما خواهان برانگیختن تمام و کمال خشم زنان هستیم، می باید انرژی انقلابی زنان به منتهی درجه رها شود، زیرا ما در جریان تدارک انقلابی هستیم که جهت کمونیسم دارند. چنین انقلابی تنها و تنها بر پایه شور و اشتیاق انقلابی و آگاهانه توده ها تحقق می پذیرند. چنین انقلابی به خشم انقلابی زنان به مثابه نیرویی تعیین کننده نیازمندند. مساله زنان، مساله ای است که موضع رادیکال و پیگیر انقلابی در ارتباط با هر پدیده اجتماعی را به زیر ذره بین می آورد. انرژی انقلابی زنان تحت ستم نیروی قدرتمندی است که باید توسط پرولتاریای انقلابی رها شود و منتظر رها شدن است. با طرح مساله زن، مرکز توجه قرار دادن و برخورد پیگیرانه به آن، ما نه تنها انرژی نیمی از ارتش خود را رها خواهیم کرد بلکه نیمه دیگر را نیز غبارزدایی می کنیم. این غبار کهنه از بروز تمام و کمال انرژی انقلابی مردان نیز در صفوف ارتش پرولتاریا جلوگیری می کند. ما با این غبارزدایی، این انرژی را شکوفا ساخته، موضوعات اساسی انقلاب را برجسته تر مطرح کرده، خط تمایز پرولتاریا و سایر نیروهای طبقاتی را عمیق تر ترسیم خواهیم کرد. ما با مرکز توجه قرار دادن و برخورد ریشه ای به مساله زن، برخی مناسبات ایدئولوژیک اجتماعی که در کنه مناسبات ستمگرانه بر زنان قرار دارند را مستقیما به زیر ضربه خواهیم برد.

■ در اینجا اساسا و به درستی بر سر خطوط تمایز و معیارهای ایدئولوژیک سیاسی و دورنمای متفاوتی که پرولتاریای انقلابی ارائه می کند، بحث شد. ولی آیا این جهت گیری و اصول در پراتیک امروز ما، یعنی پیش از آنکه شرایط حل مساله زن به طور کامل فراهم آمده باشد، نمی تواند تبارزات عملی داشته باشد؟

□ البته رها کردن زنان باید تبارزات عملی داشته باشد. این تبارزات عملی بسیار مهم هستند. نه تنها خط سیاسی و تئوری انقلابی در مورد مساله زن باید درك و تبلیغ شود بلکه باید به عمل هم درآید و تبارزات معینی در عمل بروز دهد. مثلا بسیار مهم است که در واحدهای رزمی و ارتش پرولتاریا، فرماندهان زن وجود داشته باشند؛ زانی باید باشند که توان به عمل در آوردن خط سیاسی و حمایت از آن را دارا بوده و در برابر دیدگان ستمدیدگان به مثابه نمونه ای از رهبران ظاهر شوند. داشتن نمونه هایی از چنین فرماندهان نظامی و مبارزین سیاسی مطلقا لازم است. البته این نباید با يك رشته شعبده بازی های اكونومیستی به شکل اسلحه دادن به دست زنان و عکس گرفتن از آن ها معادل قرار داده شود. صحبت بر سر تبارزات و محصولات اصیل يك خط ماتریالیستی پیگیر و انقلابی است که توان پروراندن چنین رهبرانی را دارد. تأثیرات چنین نمونه هایی نه تنها بر زنان بلکه بر مردان ستمدیده نیز آشکار می شود و انرژی انقلابی شان را بیشتر رها می کند. وجود دسته های چریکی زنان که قابلیت رهبری جنگ پارتیزانی را از نقطه نظر سیاسی و نظامی داشته باشند در میان توده های ستمدیده خصوصا دهقانان شور و شوق انقلابی بسیاری ایجاد می کند. گوشه هایی از این تجارب را باید عمومیت بخشید و بیش از پیش به کار بست و درس های بدست آمده را جمع بندی کرد.

■ چرا علیرغم پتانسیل عظیم موجود در زنان ستمدیده، صفوف احزاب کمونیست جهان و ارتش های پرولتری تعداد نسبتا قلیلی از انقلابیون زن را در خود جای داده است؟

□ واقعیت آنست که این احزاب و ارتش ها از جهانی دیگر (از يك سیاره کمونیستی ناب) به کره ارض صادر نشده اند. آن ها محصولی از همین جامعه طبقاتی هستند. در دل جوامع موجود تولد یافته، رشد کرده اند. آن ها رگه های طبقات را در خود حمل می کنند و نسبت به طبقات درون جامعه و تأثیر و نفوذ آن ها مصونیت ندارند. نتیجتا، بینش های مختلف طبقاتی بر تفکرشان تأثیر می گذارد. شکاف میان زن و مرد به مثابه شکاف بسیار مهمی از جامعه طبقاتی، در صفوف احزاب و ارتش های پرولتری و تشکلات انقلابی منعکس می شود. خود این مساله که رهبران کمونیست اغلب از قشرهای روشنفکری هستند تا از میان کارگران نیز انعکاسی از شکاف مهم میان کار فکری و کار یدی درون

جامعه طبقاتی است. این گونه تقسیمات نه تنها در احزاب منعکس می شوند بلکه پایه مادی ارتکاب اشتباه و انحراف را فراهم کرده، تا حدود معینی موجب همراهی و تن دادن به آنچه موجود است می شوند. تن دادن به تقسیمات جامعه طبقاتی زن و مرد، کار فکری و کار یدی و... به صورت اهمیت کافی ندادن به این مسائل و لزوم حرکت در جهت حل آن ها و به تعویق انداختن این وظیفه مهم و امثالهم ظاهر می شود. در جنبش کمونیستی از دیرباز گرایش کم اهمیت دادن به مساله زن وجود داشته است؛ گرایشی که نباید منفرد و در خود به حساب آورده شود. اگر مساله زن بخش لاینفکی از کل پروسه انقلاب و بینش انقلابی است که هست، بنابراین انحراف در برخورد به این مساله نمی تواند بی ارتباط با سایر گرایشات انحرافی باشد. مثلا اگر بر حزب کمونیستی، خط اکونومیستی و دنباله روانه غالب باشد یا به پاره ای برخوردهای دنباله روانه و اکونومیستی مبتلا باشد، این حزب از عواملی که به طور خودبه خودی در رو بنا موجودند دنباله روی خواهد کرد. یا اگر حزبی، سطح موجود مبارزه و تشکل توده را سطحی امکان پذیر و مطلوب بداند، و در واقع به سطوح و اشکال مبارزاتی موجود عادت کرده باشد و نتواند به سطوح عالیتر و عمیقتر بیندیشد بالاچار به دنباله روی از گرایشات غلط موجود در میان توده ها حتی در میان توده های انقلابی خواهد پرداخت. این دنباله روی در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم با گرایشات ایدئولوژیک بورژوا دمکراتیک درهم می آمیزد. تمایلات قدرتمند ناسیونالیسم انقلابی با یک رشته درک ها و مفاهیم بورژوا فئودالی نسبت به مساله زن همراه می شود و تأثیرات خود را بر صفوف احزاب کمونیستی و تشکلات انقلابی این کشورها اعمال می کند. معمولا مرحله گرایشی مکانیکی و حواله دادن حل مسائل به "مرحله ای مناسب" شکل بروز این گرایشات انحرافی غیر پرولتری است.

### ■ چرا در کشورهای تحت سلطه این گرایشات انحرافی بدین شکل و با این حدت بروز می کند؟

□ کشورهای تحت سلطه مسائل و تضادهای گوناگونی را دارند که همگی پایه مادی یا عمدتا پایه مادی خیزش های انقلابی و پتانسیل عظیم برپایی توفان های انقلابی را شامل می شوند. از طرف دیگر، هر تلاش انقلابی را نباید تلاش پیگیر انقلابی محسوب داشت. در کشورهایی نظیر ایران که تحت ستم امپریالیسم به سر می برند و سلطه همه

جانبه امپریالیسم بر جامعه اعمال می شود، تمایلات و احساسات ضدامپریالیستی و انقلابی عظیمی وجود دارد. بدین مفهوم انقلاب از پایگاهی عظیم و بسیار گسترده برخوردار است. بخش های وسیعی از مردم به انجام تغییرات رادیکال تمایل دارند. و البته این سؤال نیز با قاطعیت مطرح است که رهایی از شر مناسبات موجود تا چه درجه، تا چه حد باید به اجراء درآید؟ یا به عبارت دیگر، انقلاب باید بر چه اساسی مبتنی باشد؟ کشش خودبه خودی در این کشورها به سوی "برابری" و نوعی بورژوا دموکراسی است بدین معنی که تمام ملت، از هر قشر و طبقه ای که باشند، باید جایگاهی برابر به دست آورند. بنابراین در عین وجود تمایل گسترده به انجام تغییرات انقلابی می بینیم که به واسطه رشد ناکافی پایه مادی فرماسیون اقتصادی اجتماعی، مقاومت قدرتمندی نیز در برابر لزوم تغییرات همه جانبه و عمیق در جامعه و تبدیل آن به پایگاهی برای تحول انقلابی جهان به چشم می خورد. این کشش خودبه خودی و عقب مانده در میان ستمدیدگان، خواسته های شان از انقلاب را به کسب استقلال و دموکراسی تا حد از سر گذراندن مناسبات عقب مانده تولیدی و خروج اقتصاد از حالت برزخی تنزل می دهد. بسیاری فقط به دنبال دستیابی به کشوری پیشرفته هستند. بر مبنای این طرز تفکر، برخورد به مساله زن به جایگاهی تبعی و درجه دوم رانده شده، حتی گاهی کاملاً بر آن سرپوش گذارده می شود. معمولاً در این جوامع دو گرایش در برخورد به مساله زن بروز می یابد: برخوردی بورژوا دمکراتیک که باز کردن راه ورود زنان به عرصه تولید در خدمت جامعه ای پیشرفته و مدرن را راه حل مساله می داند. و برخوردی که به شکل ترجیح برخی مناسبات عقب مانده اجتماعی در مقابل مناسبات تحمیل شده به مردم از جانب "خارجی ها" بروز می کند [انگار که آن نوع دیگر تحمیلی نیست و فرقی می کند که ستم از جانب "داخلی ها" باشد یا "خارجی ها"].

تأثیر سلطه امپریالیستی بر موقعیت زنان که به شکل رواج پورنوگرافی و فرهنگ منحط در جوامع تحت سلطه بروز می کند و بر تحقیر و پست شمردن زنان استوار است در بسیاری از موارد با ستم و حقارت نوع فئودالی مقایسه می شود و ستمدیدگان حتی بدان تمایل می یابند که در برابر اشکال "خارجی" ستم بر زنان، از اشکال بومی فئودالی حمایت کنند. توده های ستم دیده به دلیل آلوده بودن به بینش طبقات ارتجاعی به طور خودبه خودی به چنین گرایشی دچار می شوند که باید آنان را آگاه کرد. اما برخی نیروهای سیاسی که حتی مدعی "مبارزه در راه رهایی ستمدیدگان" هستند خود نتوریزه

کننده چنین بینشی هستند. انگلس ماهیت حاملین این بینش را به خوبی تشریح می‌کند:

«به اصطلاح سوسیالیست‌ها را می‌توان به سه گروه تقسیم کرد. گروه اول کسانی هستند که طرفدار جامعه فئودالی و پاتریارکی (پدرسالاری) هستند، جامعه‌ای که توسط صنعت سنگین و تجارت جهانی و جامعه بورژوازی... نابود شده یا در حال نابود شدن است. این گروه، از امراض جامعه کنونی این نتیجه‌گیری را می‌کنند که جامعه فئودالی و پاتریارکی باید دوباره مستقر شود زیرا از این امراض نداشت. طرح آنان به طور مستقیم و غیر مستقیم به این هدف شان منجر می‌شود. این گروه سوسیالیست‌های مرتجع، علیرغم همبستگی ادعایی شان و اشک‌های داغی که برای بدبختی‌های پرولتاریا می‌ریزند، به سختی از جانب کمونیست‌ها مورد مخالفت قرار خواهند گرفت. چون: (1) آن‌ها در تلاش برای چیزی کاملا غیرممکن هستند، (2) آن‌ها خواهان مستقرکردن دوباره حاکمیت اشرافیت، استادکاران، و مانوفاکتورها، شاهان مستبد یا فئودال، مقامات، سربازان و احزاب سابق مربوط به آن‌ها هستند. جامعه‌ای که اگر چه چیزهای منفی جامعه امروزی را نداشت، معیذا حداقل به همان اندازه امراض ویژه خود را داشت. و حتی دورنمای رهایی کارگران ستمدیده از طریق يك سازماندهی کمونیستی را در بر نداشت. (3) آن‌ها همیشه مقاصد واقعی خود را زمانی آشکار می‌کنند که پرولتاریا انقلابی و کمونیست می‌شود، که در این صورت آن‌ها فی‌الغور با بورژوازی علیه پرولتاریا متحد می‌شوند.»

پرولتاریا به هیچ وجه چنین روشی را در پیش نمی‌گیرد. پرولتاریای آگاه ذهن ستمدیدگان را از انتخاب میان کلیه اشکال ارتجاعی ستم (فئودالی یا بورژوازی) به سوی طریقی دیگر رهنمون می‌کند. بسوی ریشه کن کردن عمیق و همه جانبه ستم بر زنان. پرولتاریای انقلابی می‌تواند و باید بر این مبنا توده‌ها را تربیت کرده، پرورش دهد. هر گونه بهانه‌ای که بخواهد با پیش کشیدن "شرایط مشخص جامعه"، "احترام به سنن و آداب"، و در نظر گرفتن "روحیه توده" در برخورد به مساله زن و امثالهم، در ارائه برخورد رادیکال و انقلابی به این گونه مسائل تعدیل ایجاد کند، صراحتا عقب مانده و ارتجاعی است و در خدمت منافع طبقات استثمارگر و ستمکار و در جهت تقویت و تحکیم مناسبات ستم و استثمار طبقاتی قرار می‌گیرد. کمونیست‌های انقلابی، مانند ماتریالیست‌های عامی‌گرا نیستند که بقول مارکس، وجود رابطه بین روبنا و زیربنا را قبول داشته

باشند و حتی مطرح کنند که شرایط مادی متفاوت به ایده های متفاوت پا می دهد، لیکن حلقه ارتباطی بین پشت سر گذاشتن شرایط مادی معین و رسیدن به شرایط نوین منطبق بر ایده های انقلابی را نفهمند یا بر آن سرپوش گذارند. کمونیست‌های انقلابی، پراتیک انقلابی و برخورد آگاهانه و انقلابی را معیار، ابزار و طریق گذر از کهنه به نو قرار می دهند. بسیاری می‌گویند ما هم برخورد رادیکال به مساله زن را قبول داریم، اما در يك جامعه عقب مانده با ساختار نیمه فئودالی یا سرمایه داری آمیخته با بقایای فئودالی، پایه مادی برای چنین برخوردی موجود نیست. پس بگذارید، نخست شرایط مادی پیشرفت کند و توده‌ها به سطح بالاتری از آگاهی دست یابند، آنوقت به برخورد رادیکال خواهیم پرداخت.

ما صراحتاً چنین طرز تفکری را محکوم می کنیم. این درست است که يك خط مشخص را در همه جا با روش مشابه نمی توان پیاده کرد، اما از نقطه نظر سیاسی، ایدئولوژیک، تئوریک باید در همه جا عیناً پیشرفته ترین درك از مساله را تبلیغ و ترویج کرد و به کار بست. و پیشرفته ترین درك در مورد مساله زن در درجه اول آن است که به این مساله نباید به صورت تبعی و درجه دوم برخورد کرد.

## ■ آیا این انحراف یا گرایش‌ات انحرافی فقط در احزاب کشورهای تحت سلطه زمینه نفوذ و بروز دارد؟

□ خیر. انحراف در برخورد به مساله زن مختص احزاب کمونیست کشورهای تحت سلطه نیست بلکه در احزاب کشورهای امپریالیستی نیز می تواند ظاهر شود. اگر این احزاب علیه رفتار و برخورد موجود نسبت به زن که توسط بینشی بورژوایی رنگ و لعاب زده شده و شکل گرفته، به طور فعال و آگاهانه مبارزه نکنند، مسلماً دیر یا زود و به درجات مختلف، بینش انقلابی شان از طریق گرایش‌ات خودبه خودی موجود لطمه خواهد خورد. بنابراین، مبارزه آگاهانه کمونیست‌ها و نقش آگاهی و ایدئولوژی و تئوری انقلابی ماتریالیسم دیالکتیک پیگیر امری غیرقابل گذشت و تعیین کننده است. و احزاب و تشکلات کمونیستی می‌باید با دیدی نقادانه به خود نگاه کنند، نوع وظایف ایدئولوژیک خود را معین سازند و اهمیت مبارزه در روبنا را بار دیگر مورد بررسی قرار دهند. مثال‌های فراوانی در مورد اهمیت این بازبینی و نیز برخورد نقادانه به خود وجود دارد. تجارب تاریخی



بسیاری در دست‌اند که درخور توجه اند. فی المثل وقتی انقلابیون چینی در سال 1940 چند سال پیش از پیروزی انقلاب دمکراتیک نوین فیلم **رسته سرخ زنان** را ساختند، برخورداردی معین و دیدگاه مشخصی را در مورد مساله زن به نمایش گذاشتند که انحرافات بسیاری را در خود حمل می‌کرد. بعدها وقتی این فیلم به مثابه بخشی از فرهنگ انقلابی توده‌های چین مورد بازبینی قرار گرفت، اشکالاتش به نقد کشیده شد و کمونیست‌ها تحت رهبری چیان چین آن را دوباره ساختند. نسخه اولیه فیلم تفاسیر نادرستی از علل ریشه‌ای ستم بر زنان ارائه می‌داد و نحوه غلطی از برخورد به مساله زن را به میان ستم‌دیدگان می‌برد. این تفاسیر به وضوح دنباله‌روانه بود و از نظرات موجود و حاکم بر جامعه گسست نکرده بود. فی المثل علت آن که قهرمان زن تحت تأثیر ارتش سرخ قرار می‌گیرد و ارتش سرخ الهامبخش وی می‌شود، در نسخه اول بر رابطه کهنه زن و مرد استوار است. بدین معنی که فیلم روشن نمی‌کند این تغییر و تحولات انقلابی است که الهامبخش قهرمان زن می‌شود یا عشق مردی انقلابی که در راه آرمان‌های انقلاب جان باخته است. در نسخه دوم این تفاسیر با صراحت کنار زده می‌شوند. رابطه زن و مرد قطع می‌شود و برخورد زن نسبت به انقلاب بسیار قدرتمندتر ارائه می‌شود. در اینجا دیگر حزب کمونیست و ارتش سرخ و فرماندهانش نقش حامی و یاور زن را ندارند، بلکه مبارزه طبقاتی عامل به میدان کشاندن زن و رهاکننده پتانسیل انقلابی است. ستم فئودالی از زن **یک شورشگر** ساخته که بدنبال راه حل رادیکال می‌گردد و از این رو به حزب کمونیست که رهبری کننده چنین مبارزه بنیادینی است می‌پیوندد. شک نیست که سازندگان نسخه اول فیلم نیز انقلابیون درون حزب کمونیست چین در دوران قبل از پیروزی انقلاب دمکراتیک نوین بودند. و آن فیلم را باید در متن تاریخی اش بررسی کرد. اما این امر مانع برخورد نقادانه کمونیستی به دیدگاه‌ها و برخوردهای نادرست سازندگان نسخه اول نسبت به مساله زن نشد. در واقع تکامل و پیشرفت مبارزه در راه سوسیالیسم و مبارزه طبقاتی تحت سوسیالیسم و گذر کردن از مرحله انقلاب دمکراتیک مسائل و جوانب مختلف جامعه طبقاتی را واضح تر و برجسته تر در مقابل پرولتاریا قرار می‌دهد و برخورد علمی و دقیق تری را طلب می‌کند. هر چه مبارزه به سوی کمونیسم حادتر می‌شود، این مسائل خود را برجسته تر نمایان می‌کنند و این امری طبیعی است. چرا که پیشروی در این راه نیاز به شخم عمیق تر زمین دارد و رشد و تکوین انقلاب خود پایه عینی و مادی عمیق تر

شخم کردن را برای پرولتاریای آگاه فراهم می آورد. غرض این که، تجارب تاریخی و مبارزات عمیق ایدئولوژیک سیاسی پرولتاریا در سطح جهانی معیارهای نوین و برخوردارهای عمیق و رادیکال و علمی به مساله زن را به ما ارائه کرده اند. این تجارب و این برخورد نقادانه به انحرافات را باید به مثابه مقولاتی جهانشمول در نظر گرفت. این ها نه صرفا در شرایط چین یا شوروی یا... بلکه در مبارزه طبقاتی جاری سراسر جهان کاربرد عملی دارند. فی المثل اگر قرار باشد جنبش کمونیستی ایران فیلمی درباره انقلاب و مساله زن بسازد، مسلما از صفر شروع نمی کند بدون شك تفاسیری در حد نسخه اول رسته سرخ زنان ارائه نمی دهد، بلکه به عمیقترین درک پرولتاری از مساله و نحوه برخورد به آن تکیه می کند.

### ■ ریشه های تاریخی-اجتماعی مساله زن در کجاست؟ تاریخ تکامل اجتماعی چگونه این مساله را ثبت کرده است؟

□ یم کار اجتماعی به طور کلی، به دلیل عملکرد بیولوژیکی (که آن زمان علم قادر نبود بر آن غلبه کند)، زنان کسانی بودند که در خانه می ماندند. زیرا به هر حال این زنان بودند که بچه دار می شدند. تقسیم کار اولیه در جامعه ابتدایی یعنی جامعه کمونی قبل از برده داری به وجود آمد. این تقسیم کار اولیه بدین صورت بود که مرد برای کسب معاش بیرون می رفت، و زن در خانه می ماند و از آتش، بچه ها و... نگهداری می کرد. این تقسیم کار با ظهور مالکیت خصوصی از تقسیم کار صرف به انقیاد زن تبدیل شد و از آن زمان تا کنون در تمام جوامع طبقاتی، زن به موقعیت فرودست و تحت سلطه رانده شده است. با ظهور مالکیت خصوصی، تمام ثروت، گاو و گوسفند، برده ها، زمین و خانواده به مرد که چه خودش به طور مستقیم در تولید درگیر بود، چه از طریق برده هایش به ثروت خویش می افزود، تعلق گرفت. و در تمام اشکال مختلف جامعه طبقاتی (از برده داری گرفته تا سرمایه داری) این تقسیم کار به معنای نگاه داشتن زنان در موقعیت فرودست، تحقیر شده و تحت سلطه بوده است. زنان ملزم بوده اند که مسئول بزرگ کردن بچه ها و نگاه داری از خانواده باشند، و بدین ترتیب توسط کار فردی، خرد کننده و احمقانه خانه خرد شوند و بیشتر و بیشتر به موضع تحقیر شده و فرودست در جامعه رانده شوند. کار روزمره خانه نه تنها زن را فرسوده می کند بلکه او را تنگ نظر و فردگرا بار

می آورد. میلیون ها زن در سراسر جهان به طور روزمره در حال انجام کاری یکسان هستند و این عظیمترین خط تولید خسته کننده و فرساینده جهان است که طبقات دارا به مردم ستمدیده تحمیل می کنند. در جامعه سوسیالیستی این خط تولید باید برچیده شود.

با ظهور سرمایه داری، زنان در شمار گسترده و عظیم وارد تولید اجتماعی شدند. لیکن در این نظام نیز آنان (زنان طبقات دارا به کنار) در عین حال که خارج از خانه کار می کنند، باید مرکز توجه شان خانواده و فرزندانشان باشد.

اما ستم بر زن که در تاریخ با ظهور مالکیت خصوصی به منصفه ظهور رسید، خود عامل قدرتمندی است که بر سپری شدن اجتناب ناپذیر مالکیت خصوصی اشاره می کند و نشانه ای است بر ناگزیر بودن عصر نوین، عصر کمونیستی، عصر جامعه عاری از طبقات و تمایزات طبقاتی. عصر بورژوایی پشت سر گذاشته خواهد شد و ستم بر زن نیز به مثابه یکی از مظاهر این عصر با انقلاب جهانی کاملا از میان خواهد رفت. این واقعیت که انقلاب پرولتری بالکل با هر انقلاب دیگری تفاوت دارد، و نیز این واقعیت که ستم بر زن و جامعه طبقاتی عمیقا به يك دیگر گره خورده اند، کاملا به هم مرتبطند: انقلاب پرولتری خواهان برقراری شکل جدیدی از استثمار و ستم طبقاتی و تخفیف برخی دردها نیست، بلکه در پی محو هر نوع ستم و استثمار است. همانطور که جامعه طبقاتی و تمایزات طبقاتی در ستم بر زن منعکس می شود، خلاص شدن از این تمایزات نیز با رهایی زن از چنگال ستم عمیقا به هم وابسته است. نه بدان معنا که کل این مقوله عام در مساله خاص زنان منعکس می شود، بلکه صحبت بر سر حضور عام در خاص است. این که ستم بر زنان بخش لاینفکی از جامعه طبقاتی و ستم طبقاتی است باعث می شود که به واسطه ستم، تحقیر و سرکوب مداوم، زنان تمایل و انگیزه نیرومندی برای خلاص شدن از شر این شرایط اجتماعی در خود داشته باشند. نفع زنان در آن است که ساختار طبقاتی این ستم را به طور علمی درك کنند، چنین درکی را به کار بندند، و راه ضروری خلاص شدن از این ستم را در پیش گیرند. بنابراین، وقتی زنان به آگاهی دست می یابند و ریشه های ستم و تحقیر و سرکوب وارد بر خود را درك می کنند، به دنبال راه خروج از این اوضاع می گردند؛ اوضاعی که دیگر برای شان قابل تحمل نیست. آن ها در پی راه حل انقلابی، پیگیر و ریشه ای هستند. آن ها راه دگرگون کردن کل جامعه و جهان را جست و جو می کنند. این چنین است که درك ریشه های اصلی ستم، جنگجویانی اصیل و پیگیر و

رزمندگانی برای انقلاب اجتماعی از میان زنان آگاه پدید می‌آورد.

■ آیا می‌توان از این صحبت کرد که زن و مرد به طور عام دو قطب يك تضاد را تشکیل می‌دهند؟ آیا می‌توان مرد را به طور عام ستمگر و زن را به طور عام تحت ستم دانست؟

□ بگذارید از اینجا شروع کنیم که درون طبقات محروم و ستم دیده، زنان محروم ترین و ستم دیده ترین هستند. برگرده زنان بنای عظیم و فراگیر قانونی، فرهنگی، سیاسی سنگینی می‌کند. بنایی که وزنی گران داشته و ریشه ای عمیق دارد و مرتباً توسط ساختار و سیاست های جامعه طبقاتی بازتولید می‌شود، به طوری که مرد عامل قابل اتکایی در اعمال ستم بر زن می‌شود. و این چیز نفرت انگیز حتی به درون صفوف انقلابیون نفوذ کرده و در موارد بسیار آن‌ها را منحن و گیج و عوامفریب کرده، خلع سلاحشان می‌کند. آری در جامعه طبقاتی مردان به طور عام، خود به نوعی تبدیل به عامل ستم می‌شوند؛ عامل ستم بر زن. از این حرف منظورمان این نیست که مردان پرولتر را باید استثمارگر، تصاحب کننده ارزش اضافه و امثالهم به حساب آورد. منظور این نیست که آنان، مردان يك طبقه ستمگرند. بلکه این واقعیت را می‌خواهیم بیان کنیم که تحت نظام ارتجاعی، مردان پرولتر، خود عامل تولید و بازتولید شکلی از ستم در خانواده، و علیه زن (و علیه فرزندان) هستند. مردان به طرق مختلف به آتورپته موجود، به مناسبات اجتماعی تولیدی غالب صحنه گذارده، به آن کمک می‌رسانند مگر آنکه برخوردی فعال، آگاهانه و خستگی ناپذیر را برای متحول ساختن خود، بازسازی و تجدید تربیت بینش خویش در پیش گیرند؛ درک شان را از مساله ارتقاء داده، بفهمند که این جامعه، ستم بر زن را از کانال‌های مختلف بازتولید کرده، اشاعه می‌دهد و یکی از این کانال‌ها، خود مرد است که این ستم طبقاتی را در شکل مردسالاری به اجراء می‌گذارد. بدون برخوردی کاملاً آگاهانه به قصد مبارزه علیه این گرایش‌ها، هیچ تضمینی نخواهد بود که انقلاب پرولتری به ثمر برسد و مضافاً پس از انقلاب، حق ارتجاعی پدرسالاری احیاء نشود. این هیچ نیست مگر احیای دیکتاتوری بورژوازی در این عرصه از مناسبات اجتماعی. بنابراین به صراحت می‌گوییم که در تشکلات کمونیستی انقلابی می‌باید به برخوردهای غیر نقادانه و درجه دوم دیدن مساله ستم بر زن، و یا هرگونه مقاومت در مقابل برخورد علمی و فعال به این

مساله در صفوف احزاب و در میان توده‌ها، به عنوان نشانه بارزی از انحراف بورژوا دمکراتیک برخوردار کرد. این معیاری است برای تشخیص دمکرات های انقلابی از کمونیست‌های اصیل و پیگیر. اگر چه این تنها سنگ محک نیست، اما بدون شك معیار بسیار مهمی برای آزمودن موضع کمونیستی افراد يك تشكل کمونیستی و خود آن تشكل کمونیستی است.

رفتار مردان طرفدار انقلاب در دوران های خیزش انقلابی و همین طور در مقاطع شکست و یزگی هایی را در مواجه با مساله ستم بر زن نشان می دهد. مثلا در دوران اوج جنبش، گرایش فزاینده ای به قبول تغییر و تحولات انقلابی در مناسبات موجود میان زن و مرد در میان مردان انقلابی ایجاد می شود. اما در عین حال گرایش نادرست در این ارتباط، می تواند به شکل دیگری بروز یابد. مثلا به شکل صحه گذاشتن بر تقسیم کار موجود در جامعه "به نفع انقلاب" و گردن گذاشتن پراگماتیستی به "وظایف" مردان و زنان. معمولا در این مقاطع می شنویم که مرد وظایف انقلابی مهمی بر دوش دارد و قابلیت پیشبرد آن ها را نیز دارد، اما زن بی تجربه است و از ظرفیت و مهارت لازم برای انجام این وظایف برخوردار نیست. بنابراین، فعلا مناسبات و تقسیم کار موجود در خانه و در ابعادی وسیعتر در جامعه، باید تحمل شود، و آن را فعلا نمی توان زیر و رو کرد. و توجیهاتی از این قبیل که تلاش برای زیر و رو کردن این مناسبات خطر "بی ثباتی" تشکیلات و وقوع "هرج و مرج" در صفوف آن را به همراه می آورد! این استدلالی کاملا پراگماتیستی است. اتفاقا در دوران اعتلا و غلیان انقلابی می‌باید انرژی زنان به حد اعلی رها شود، می‌باید مناسبات کهن در این ارتباط به حداکثر از میان برداشته شود و از دوران خیزش و اعتلا استفاده شود تا برای تقسیم کار نوین در جامعه، زمینه و شالوده سنن و میراث انقلابی فردا مستقر شود. این درست در نقطه مقابل دیدگاه پراگماتیستی و غیر پرولتری قرار دارد که از میان زن و شوهر انقلابی، نقش اصلی شرکت در مبارزه را به مرد می دهد و وظیفه زن را "فعلا و لاجرم" رسیدگی به وضع خانه و خانواده و سرپرستی کودکان معرفی می‌کند. یا اگر در حرف هم این را نمی‌گوید در عمل چنین می‌کند. به طور مثال می توانیم صحنه گرد هم آیی های سیاسی در خانه يك کارگر انقلابی یا يك روستایی را در نظر بگیریم. مردان به بحث در مورد مسائل مهم سیاسی می‌پردازند و وظیفه زنان تهیه شام و چای و مهیا کردن جای خواب و غیره

است. و در این میان حتی يك لحظه هم به فکر انقلابیون حاضر در جمع خطور نمی‌کند که اینجا هم مناسبات ستمگرانه ای برقرار است و اگر قرار است کارگران و دهقانان برای انقلاب آماده شوند باید با آن‌ها در مورد این مناسبات بحث و مبارزه ایدئولوژیک کرد. در قبال این مساله، حتی اگر سکوت نشود، هرگز به عنوان شرط مهم و حیاتی انقلابی بودن برخورد نمی‌شود. این مناسبات موجود در همین خانواده ستمدیده و تحت استثمار بخشی از مناسبات گنبدیده و پوسیده جامعه طبقاتی است. و مبارزه نکردن با آن یعنی سازش با ارتجاع، یعنی سازش با آن سیستمی که علیه آن می‌جنگیم.

پرولتراهاى انقلابی نباید کوچکترین شکی در مورد ضرورت حیاتی رهاسازی انرژی و ظرفیت انقلابی زنان ستمدیده به خود راه دهند. پرولتاریا می‌باید زنان را تربیت کند و به انقلابیونی در همه عرصه‌ها تبدیل کند. باید رهبران سیاسی، فرماندهان نظامی، تئوریسین‌ها از میان زنان تربیت شوند و پا به میدان گذارند. زنان باید تجربه کسب کنند و در خط مقدم باشند تا توده‌ها به چشم خود ببینند که آن‌ها می‌توانند به همان خوبی مردان این نقش‌ها را به عهده بگیرند. می‌توانند به همان صورت رهبران سیاسی و نظامی انقلاب باشند.

در دوران شکست و عقبگرد انقلاب نیز دیده شده که مردان در سطح تشکلات انقلابی یا به طور گسترده در جامعه، کاملاً طریق کرنش به خودرویی در پیش می‌گیرند و تا درجاتی به عامل ستمگری، و مبلغ مناسبات شنیع موجود بین زن و مرد بدل می‌شوند. عملکردهای مشخصی از این دیدگاه و رفتار انحرافی ناشی می‌شود. به طور مثال در عرصه مبارزه دو خط بسیار دیده می‌شود که مردان با هراس و نگرانی عملاً نقشی سدکننده را ایفاء می‌کنند. نگرانی شان از آن است که شاید همسرشان مستقلانه از خط دیگری حمایت کند، خط دیگری را تبلیغ کند و برای خطی جز خط شوهرش بجنگد [این مثالی ملموس برای جنبش کمونیستی و انقلابی ماست که دوره دشوار شکست و مبارزه حاد در عرصه جمع‌بندی از تجارب انقلاب را از سر می‌گذرانند.] در این منطق، زن انقلابی و کمونیست از حق انتخاب و پیشبرد آگاهانه و مستقلانه خط سیاسی محروم می‌شود و این هیچ نیست جز سنت و حق پدرسالاری کهنه. این یعنی انحصاری کردن حق سیاسی درون تشکیلات یا خانواده برای مردان. تأثیر عملی این اقدام بر مبارزه دو خط جاری نیز مخرب است. با این کار از شکوفا شدن همه جانبه و کامل مبارزه خطی و

شرکت فعال تمام اعضاء تشکيلات (يا اعضاء جامعه) در آن جلوگیری می شود. با این کار در پروسه تربیت، تحکیم و ارتقاء اتکاء به نفس زنان انقلابی کمونیست، زنانی که پتانسیل رهبر شدن و تئوریسین شدن را دارند، اخلال می شود. عقب نگاه داشتن زنان در عرصه سیاسی ایدئولوژیک با اسیر کردن آنان در زنجیر سنن پدرسالاری همراه می شود. به علاوه، به موازات نفوذ گرایشات شکست طلبانه در میان انقلابیون به اشکال پوشیده یا آشکار می بینیم که مبارزه حادی میان زن و شوهر (البته با این فرض که زن از نقطه نظر فهم سیاسی و اعتقادات سیاسی ایدئولوژیک و درک اوضاع، کمابیش با شوهرش همسانی داشته باشد) به راه می افتد و شوهر تلاش می کند که بینش شکست طلبانه خویش را بر همسرش تحمیل کند. در اینجا تضادهای بسیاری بروز می کند. همین جاست که مرد تا درجه معینی (در جامعه یا در تشکل انقلابی) به عنصر و عامل فعال ستمگران و مبلغ ایده های شکست طلبانه پاسیویستی تبدیل می شود، با این جهت گیری که مقاومت زن انقلابی کمونیست را در هم شکند. حربه مرد در این مبارزه، همان حق مردسالاری است. با اتکاء به این حق، مرد به قانع کردن همسرش می کوشد. تلاش می کند وی را به دنبال خط خود بکشد و به تجربه دیده ایم خصوصا در دوره شکست موقتی انقلاب که این برخورد مردسالارانه چه نقش مخرب و ضدانقلابی بازی کرده است. معمولا گرایش خود به خودی قدرتمندی در میان بسیاری از مردان انقلابی و کمونیست وجود دارد که در همه حال رابطه سیاسی میان خود و همسرشان را طوری شکل دهند که رفته رفته زن به زائده سیاسی وی بدل شود و بدون شوهرش از هویت سیاسی کاملی برخوردار نباشد. همانطور که گفتیم این گرایش خود به خودیست، اما باید با آن برخوردی آگاهانه صورت گیرد. باید دانست که این گرایش وجود دارد و باید به مصاف با آن رفت. در غیر این صورت، نهایتا بر ماهیت انقلابی مرد بالاجبار تأثیر گذاشته و آن را به ضد خود بدل خواهد کرد. این پدیده به طور چشمگیری در دوران مبارزات خطی عظیم نمایان می شود. زن محکوم است که خط نزدیکان مذکر خود از برادر گرفته تا شوهر یا پدر را دنبال کند. در اینجا ضروری است اشاره کنیم که در میان ستمدیدگان حتی در خانواده کارگران انقلابی یکی از شنیع ترین اشکال ستم بر زن بچشم می خورد: کتک زدن همسر. به این امر نباید به مثابه پدیده ای اتفاقی یا غیر رایج برخورد کرد. شرم آورتر این که، برخی گرایشات اکونومیستی برای "توضیح" یا در واقع توجیه این پدیده، به تئوری باقی های قلابی می

پردازند. مثلاً در توجیه این عنصر ستمگری در میان پرولترهای تحت ستم و استثمار می گویند که مرد کارگر از صبح تا شب توسط جامعه به این سو و آن سو پرتاب می شود و اعصابش خرد می شود، پس طبیعی است که وقتی به خانه آمد به طور خود به خود ناراحتی‌ها را به سر زن و بچه اش خالی کند. این‌گونه توجیهات نه تنها اکونومیستی و دنباله روانه، بلکه به يك معنا تئوریزه کردن ستمگری است. كتك زدن زنان را باید بیرحمانه محکوم کرد و زنان را به طور سیاسی و عملی به مقابله با آن برانگیخت. تجربه کمونیست‌های چینی در این ارتباط قابل توجه است: آن‌ها اعلام کردند که اگر مردی، همسرش یا یکی از افراد زن خانواده اش را كتك بزند، زنان باید دسته جمعی حسابش را برسند و درس خوبی به او بدهند. مرد پرولتری که چنین رفتار شرم آوری با همسرش داشته باشد و بتواند به محض ورود به خانه، یکی از اعضاء هم طبقه و هم سرنوشت خود را به زیر لگد بگیرد و او را تحت ستم قرار دهد، نشان می دهد که آنقدرها هم از فشارهای ستم و استثمار طبقاتی در رنج نیست. او در واقع مهر تأیید بر ستمگری می کوبد و تبعیت خود را از این دیدگاه اعلام می‌کند که: بخشی از مردم به ناگزیر باید تحت ستم باشند و بخشی دیگر باید نقش ستمگر را بازی کنند. او اساساً بر تمایز طبقاتی صحه می گذارد. و این دیدگاهی است که برای انجام انقلابی پیگیر و واقعی، گسست از آن ضروری است. توده‌ها باید درك کنند که نقش این ستم در حفاظت از تمایزات طبقاتی چقدر حیاتی‌ست و گردن گذاردن به آن یا عمل کردن به آن هیچ چیز نیست مگر حفاظت فعال از جامعه کثیف طبقاتی. انگلس جمله مشهوری دارد که مضمون آن چنین است: آیا مردانی که نسبت به ستم بر زن بی تفاوت اند و از این امر آشفته و پریشان نمی شوند، نمی‌فهمند که در تاریخ بشر مادرتباری سرنگون شد بدان خاطر که مشخص شود برده‌های مذکر را چه کسی به ارث خواهد برد؟ نمی‌فهمند که این امر به خاطر استقرار حقوق مالکیت برده داران بر ابزار تولید به وقوع پیوست؟ بنابراین، همراهی و دمسازی با این نوع ستم در واقع عبارتست از همراهی با بردگی خودشان. و تا زمانی که طبقه تحت ستم با این نوع ستم دمساز باشد یعنی ستم را قبول کرده است، یعنی ستم را به مثابه نظم طبیعی امور، منطقی جلوه داده است.

■ اما بسیاری از مردم، حتی عناصر انقلابی، به تقسیم کار طبیعی میان زن و مرد،



و یک جایگاه طبیعی برای زنان معتقدند و حتی بحث های بیولوژیک را به پیش می کشند! در این مورد چه می توان گفت؟

□ بیش از صد سال پیش مارکس گفت که هرکس چیزی در مورد تاریخ بداند، می داند که تحولات عظیم اجتماعی بدون غلیان زنان ممکن نیست. تمام رهبران انقلابی پرولتاریا به اهمیت و نقش غیر قابل اجتناب زنان در به ثمر رساندن انقلاب تاکید کرده اند. اما همین موقعیت ستمدیدی که به شورشگری زن پا می دهد، خود بخشا مانعی است در مقابل شرکت کامل زن در انقلاب. هزاران زنجیر اقتصادی - اجتماعی و سیاسی - ایدئولوژیک بر دست و پای زن بسته است. ایده برتر بودن مرد و این که زنان دارای نقش اجتماعی بچه زاییدن، بچه داری کردن و خدمت به خانواده هستند، و اینکه "جایگاه طبیعی" زن در جامعه همین جاست، حتی در میان طبقات تحت ستم و استثمار بسیار عمیق و گسترده است. چرا که بینش بورژوازی در میان آن ها نیز نفوذ می کند. این ایده های جان سخت در ته کله بسیاری وجود دارد. خیلی ها هستند که جایگاه و وظایف "طبیعی" برای زن قائل هستند و در واقع انعکاسی از همان بینش کلی که نظم حاکم بر جهان، کائنات و جامعه را طبیعی یا الی الابد تصویر می کنند ارائه می دهند. ممکن است چنین بینشی بروز نطفه ای داشته باشد، اما به هر حال بسیار قدرتمند است. این بینش خود را در نحوه برخورد به مساله فرزندان، تولید مثل و بازتولید نسل بشر نیز ظاهر می کند. بگذارید سوالی طرح کنیم: چند مرد، کدام مرد، کدام انقلابی کمونیست را سراغ دارید که فکر نمی کنند زاییدن، راه طبیعی بازتولید نسل بشر است و قبول ندارد که زاییدن، کار طبیعی و تقسیم کار طبیعی زنان در پروسه تولید اجتماعی است؟ به نظر خیلی ها این سوال شدیداً عجیب و غریب می آید و برخوردهای ارتجاعی و هر آنچه نهفته بوده به یکباره بیرون ریخته می شود. در مقابل همه اینها، باید با صراحت گفت که هیچ نظم طبیعی و خدادادی برای امور وجود ندارد. تاریخ بشر يك تاريخ طبیعی است؛ تاریخ مبارزه برای متحول کردن جهان طبیعی و جهان مادی در خدمت تولید و بازتولید خود و زندگی است. تاریخ تکامل بشر، تاریخ مبارزه است، مبارزه ای طبیعی. و در این مبارزه، در تکامل بشر از حیوان به انسان، هنوز خصوصیات وجود دارند که کاملاً انطباق نیافته اند. در تکامل بدن انسان نیز برخی تکامل نیافتن ها هنوز به چشم می خورد. مثلاً در مورد ستون فقرات، زانوها، یا مثلاً دندان عقل و... این تکامل نیافتگی و عدم انطباق دیده می شود. در مورد نوع مونث بشر نیز باید گفت که تکامل و تغییرات زیادی

صورت گرفته و این پروسه تکاملی در مورد خصوصیات نظیر حاملگی و عادت ماهانه نیز وجود داشته است. اما انسان شناسی نشان می دهد که دوره حاملگی، پس از قامت راست کردن انسان، به مقدار زیادی کوتاه شده است. بنابراین، هیچ کارکرد "طبیعی" ابدی و مطلق در مورد امور وجود ندارد. بر همین راستا می توان گفت که زایمان نیز پس مانده ای است از تحول بشر از تکامل حیوان به انسان. پرولتاریا در مورد این همه تغییر و تحولات، در مورد تکامل نژاد بشری چه می خواهد بگوید؟ آیا می خواهد تا ابد به تقدیس سنن به جا مانده از گذشته بپردازد، یا اینکه از نظر دیالکتیکی تکامل را توضیح می دهد و پروسه های بیشمار و بی انتها را تشریح می کند؟ ما طرفدار این دیدگاه هستیم که از طریق علوم خصوصا علم پزشکی، اما همراه با رهایی طبقاتی، این تغییرات نیز صورت خواهد پذیرفت.

تکامل از طریق رهایی از شر طبقات و ستم طبقاتی و ارتقاء درک ما از ساختار مادی ماده و دخالت در پروسه تغییر آن انجام خواهد گرفت. ما به مساله تکامل برخوردی مثبت در پیش می گیریم و می گوئیم که خواهان برداشتن بازتولید از دوش زنان هستیم. با تکامل آگاهی سیاسی و همین طور درک عمیقتر از علم و بدن انسان، احتمالا چنین امری به وقوع خواهد پیوست و بازتولید بشر بسیار بی خطرتر انجام خواهد شد و بدین طریق امکان ظهور نسل بسیار سالم تری از بشر نیز به وجود خواهد آمد. درست است که این ها طرح هایی برای آینده اند، اما تأثیرات فلسفی و ایدئولوژیک بر برخوردهای معین امروز ما می گذارند. اگر کسی راه "طبیعی" و تنها راه برای بازتولید بشر را همین که هست در نظر بگیرد، آنگاه می باید به موقعیت کنونی زن در جامعه به مثابه نظم "طبیعی" امور صحه بگذارد و نهایتا به اینجا برسد که نظم طبقاتی کنونی نیز نظم "طبیعی" امور بوده، اظهار کند که در شرایط موجود نمی توانیم بر این نوع تمایزات و بر این قانون جنگل حاکم بر جهان فائق آییم، نمی توانیم تمایز بین کار فکری و یدی را از بین ببریم. این طرز تفکر نهایتا شکست طلبانه است. باید به ریشه های فلسفی این قبیل انحرافات برخورد کرد. باید همانطور که در مورد مساله انقلاب در ایران و در ابعاد جهانی، درباره انترناسیونالیسم پرولتاری و غیره، بدنبال ریشه های فلسفی انحرافات می گردیم، در مورد مساله زن نیز همین طریق را در پیش گیریم.

بحث را خلاصه کنیم و به نکته پایانی برسائیم. این جنایات آشکار یعنی ستم بر زن

چنان تبارزات تکان دهنده و شنیعی دارد که حتی توده‌های غیر انقلابی را هم به موضع‌گیری وادار می‌کند. کافیسیت به هندوستان نگاه کنیم که چگونه سنت عروس سوزان همچنان پابرجاست و همچون سندی زنده بر محکومیت جامعه طبقاتی شهادت می‌دهد. به کردستان و نقاط دیگر نگاه کنیم که چطور زنان در سنین پایین خرید و فروش می‌شوند و ازدواج‌ها به روش فئودالی پیشاپیش صورت گرفته‌اند. به زنان این جوامع بنگرید که همانند گوساله‌های جوان برای این یا آن نیاز ساختار اجتماعی به سوی این یا آن مقصد رانده می‌شوند و آن‌ها را مانند حیوانات داد و ستد می‌کنند. این‌ها اشکال عریان و چشمگیر جنایت هستند، اما در کشورهای امپریالیستی نیز مظاهر ستم بر زنان در اشکالی "تصفیه شده تر" به چشم می‌خورند: زنان را به مثابه کالا به گردش در می‌آورند. در میان زنان این کشورها که قصد مقاومت در مقابل ستم را دارند این شعار رایج شده که: می‌خواهیم کنترل بدن خود را داشته باشیم. البته این بیانگر يك بینش بورژوایی است. جنبش مقاومت علیه ستم و تحقیر زنان در جوامع امپریالیستی [جنبش‌هایی که جهت‌گیری فمینیستی دارند] نیز از افق‌های بورژوایی فراتر نرفته‌اند. مفهوم آن شعار این است که زن و بدن زن به مثابه کالا نباید به عنوان مایملک مرد به بازار برده شود، بلکه زن خود باید کنترل این کالا را داشته باشد. تفوق این بینش بورژوایی بر جنبش مقاومت جویانه و اعتراضات زنان نباید توجیهی بر عدم حمایت از حرکت مبارزاتی و تشویق مبارزه آن‌ها شود. باید از طغیانگری آنان حمایت کرد، اما همه بحث ما اینجاست که این طغیان باید پیگیرانه و elasst تا حدی که بتواند منبع ستم بر زنان و کلیه مظاهر ستم اجتماعی و طبقاتی را بخشکند.

امروز در عصر امپریالیسم ما می‌توانیم در افق، آینده درخشانی را ببینیم که برای اکثریت مردم به وجود خواهد آمد: یعنی سوسیالیسم و سپس جهان کمونیستی. جهانی که در آن طبقات، استثمار و ستم و انقیاد بخشی از جامعه توسط بخشی دیگر سرانجام محو خواهد شد. جهانی که دستیابی به آن بدون محو ستم بر زن امکان‌ناپذیر است. مبارزه علیه این ستم بخش بسیار مهم و حیاتی از در هم شکستن سیستم سرمایه داری است. ما نمی‌توانیم منتظر آینده شویم تا "کمونیسم سر رسد و این ستم از بین برود." بدون مبارزه برای محو این ستم، کمونیسمی در کار نخواهد بود. به کف آوردن آن آینده درخشان فقط از طریق مبارزه قاطعانه و سازش‌ناپذیر علیه سیستم سرمایه داری و ستمی که این سیستم

در هر عرصه ای بر مردم وارد می‌کند، امکان پذیر خواهد بود و مهمترین این‌ها، ستم بر زنان است. هدایت جامعه در جهت این آینده درخشان و وظیفه تاریخی پرولتاریاست. حرکت به سوی این آینده می‌باید توسط پرولتاریا و حزبش رهبری شود. باید پرولتاریا و حزبش توده‌ها را نسبت به منافعشان آگاه کنند و آن‌ها را در مبارزه علیه هر تظاهری از ستم بر مردم به طور کلی، و به خصوص ستم بر زنان هدایت کند.

شرایطی بی‌سابقه در حال تکوین است. جهان با فریاد طلب تحول می‌کند. این جهان باید زیر و رو شود. توده‌ها باید اوضاع را کاملاً درک کنند، خطرات را بفهمند، چشم‌هایشان را بازکنند و نقاط قوت واقعی مان را ببینند. باید چگونگی تقویت توان انقلابی را درک کنند، چگونگی سازمان دادن را یاد بگیرند، و جرأت تدارک برای دوران گره‌گامی در سطح جهان را داشته باشند. در این چارچوب، ضرورت اتخاذ یک موضع کمونیستی و انقلابی در قبال زنان صد چندان احساس می‌شود. این بخش عاجلی از تدارک سیاسی و ایدئولوژیک ماست. اگر قبول داریم که شرایط تحول کردن ریشه‌ای بسیاری از نقاط جهان فراهم خواهد آمد و اگر انقلابی تحت رهبری کمونیست‌ها نظیر آنچه در پرو جریان دارد و جامعه پرو را به لرزه انداخته و تأثیراتی جهانی به جای می‌گذارد را ضروری و امکان پذیر میدانیم، اگر به دنبال تدارک جدی برای جراحی قطعی جهان کنونی هستیم، آنگاه باید مساله زن را به مثابه بخش بسیار مهمی از این راه حل ریشه‌ای در نظر بگیریم. جایگاه عمیق این مساله را در کار تدارکاتی امروز ببینیم. در ایران و در سراسر جهان میلیون‌ها نفر گرد خواهند آمد و خواهان تشکل در جهت اجرای راه حل عمیق و ریشه‌ای پرولتاریا خواهند شد. برای آنکه توان برانگیختن و رهبری خشم توده‌های انقلابی را داشته باشیم، باید درک کنیم که بخشی از این کار، برانگیختن خشم زنان به مثابه نیرویی قدرتمند در راه انقلاب است.

- این مقاله حاضر، متن تنظیم شده مصاحبه‌ای بود که توسط نشریه حقیقت پیرامون مساله زن و برخورد کمونیست‌ها به این مقوله با یکی از رفقا در سال 1366 صورت گرفته است.

# يك مساله مورد مشاجره

---

سقط جنين

## نگاهی مردسالارانه و فرمیستی به مساله سقط جنین در نقد نظرات "حزب کمونیست کارگری ایران"

مقاله زیر نقدی است بر نظرات "حزب کمونیست کارگری ایران" و رهبر آن آقای حکمت بر سر مساله سقط جنین. این نظرات در مصاحبه ای در شماره 25 نشریه "انترناسیونال" به تفصیل بیان شده است. اگرچه موضوع بحث آقای حکمت به روی مساله سقط جنین متمرکز است اما دیدگاه کلی ایشان بر سر مساله زنان را نیز منعکس می کند.

مقوله ستم بر زن در جامعه طبقاتی و چگونگی برخورد کمونیست های انقلابی بدان باید بارها موضوع تبلیغ و ترویج کمونیستی قرار گیرد. زیرا برای دست زدن به مبارزه آگاهانه انقلابی به منظور زیر و رو کردن جهان ستم و استثمار کنونی باید به پالایش و تحول دیدگاه ها پرداخت و دیدگاه های کمونیستی را در این مورد فراگیر ساخت. نقد نظرات این حزب و رهبر آن آقای حکمت در مورد مساله سقط جنین (که ارتباط لاینفکی با مساله رهایی زن دارد) به این امر خدمت می کند. این نقد به خصوص بدین لحاظ که این حزب خود را "کمونیست" می خواند مهم است. ما نشان خواهیم داد که نظرات این حزب در مورد مساله سقط جنین ربطی به ایدئولوژی علمی و جانبدار کمونیستی ندارد. نقد این نظرات به لحاظ دیگری نیز اهمیت دارد. این ها نظرات رایج در جامعه است. به همین دلیل نقد آن ها، تنها نقد نظرات این حزب نیست. مبارزه کمونیست ها علیه این تفکرات و برای ترویج افکار صحیح پرولتری در مورد مساله زن و سقط جنین، يك حرکت خلاف جریان است. کمونیست ها نسبت به مساله ستم بر زن برخوردی کیفی متفاوت از برخوردهای رایج و سنتی ارائه می دهند. اگر قرار است در حرکت پرولتاریای انقلابی چیزی به مثابه سنت در نظر گرفته شود، همانا نفی تمامی عادات و سنت های کهنه است.

درجه پیگیری و انقلابی بودن هر فرد و نیرویی با این سنجیده می شود که در مورد ستم بر زن و جوانب گوناگون آن، چه موضعی اختیار می کند. این در مورد نظرات آقای حکمت نیز صادق است. بی جهت نیست که در ارتباط با این موضوع، پای بسیاری از مسائل دیگر به میان کشیده می شود: مباحث فلسفی و مربوط به جهان بینی؛ چه چیزی در

این جهان عادلانه است و چه چیزی نیست؛ دیدگاه های این حزب از جامعه طبقاتی و چگونگی مبارزه برای تغییر آن. با وجود اینکه در این نوشته نظرات "حزب کمونیست کارگری ایران" و آقای حکمت را مورد نقد قرار می دهیم اما روی سخن ما با طیف گسترده تری است. در جنبش چپ از دیر باز گرایش کم بهایی به مساله زن وجود داشته است. این گرایش بی ارتباط با سایر انحرافات در برخورد به مسائل اساسی انقلاب نبوده و نیست. همواره گرایشات اکونومیستی و رفرمیستی می تواند به دنباله روی از ارزش ها و افکار کهن مسلط در جامعه منجر شود. بخش بسیار قدرتمندی از ایده های مسلط در جامعه، ایده های ارتجاعی و عقب مانده در مورد زن است. افکار بورژوا فئودالی (و بورژوا امپریالیستی در کشورهای سرمایه داری پیشرفته) در صفوف احزاب و سازمان های کمونیستی نیز نفوذ می کند. زیرا این احزاب یا سازمان ها از سیاره ناب کمونیستی به روی کره زمین پرتاب نشده اند. آن ها مدام در معرض تاثیرات افکار غلط قرار دارند. این هشدار است به تمامی پرولترهای آگاه که مداوما از ایده های کهن گسست کرده و خود را به افکار کمونیستی راستین مجهز کنند.

امروزه در ایالات متحده آمریکا جنبش قدرتمندی در میان زنان در دفاع از حق سقط جنین جریان دارد و صف بندی معینی حول آن شکل گرفته است. در يك طرف صف "پروچویس" ها (حق انتخاب آزاد زنان) قرار دارد و در مقابل آن صف "پرو لایف" ها (اولویت حیات جنین بر سرنوشت زن) قرار دارد. این جنبش صدها هزار تن از زنان پرولتر و زنان متعلق به طبقات میانی را در بر می گیرد. تاکنون مبارزین زیادی در این جنبش مورد حمله نیروهای شبه نظامی دست راستی قرار گرفته و تعدادی جان باخته اند. در این جنبش کمونیست های انقلابی (مشخصا فعالین حزب کمونیست انقلابی آمریکا) نقش سیاسی و عملی فعالی بازی می کنند؛ و صفحات نشریه "کارگر انقلابی" ارگان این حزب به انعکاس این مبارزات پرداخته و در مقابل خطوط رفرمیستی جنبش زنان به ارائه خط مشی انقلابی برای پیشبرد این مبارزه می پردازد.

این وظیفه هر زن طالب رهایی و هر نیروی مترقی و انقلابی است که به دفاع از این مبارزه عادلانه بر خیزد و کسانی را که تحت عناوین و اشکال مختلف به این مبارزات با دیده تحقیر نگاه می کنند و با ایجاد موانع عملی یا نظری در همبستگی جهانی زنان اخلاص به وجود می آورند، افشاء کنند.

از همین رو نقد نظرات آقای حکمت و حزبش، دفاع از مبارزات زنان در آمریکا علیه ستم های جامعه مردسالار نیز هست.

ما در این نقد نشان خواهیم داد که آقای حکمت در برخورد به صف بندی شکل گرفته، به طور واقعی کجا ایستاده و سمت چه کسانی را می گیرد و چرا؟

نکات اصلی نظرات آقای حکمت از این فرارست: جنین انسان است؛ نفس عمل سقط جنین انسانی نیست و از همین رو کار درستی نیست؛ سقط جنین گواه از خودبیگانگی بشر است؛ پدیده حاملگی و تولد پرورسه باشکوه و خیره کننده ای است و پدیده ای ای است دارای نقش بنیادی، ابدی و ازلی.

آقای حکمت برای اثبات این نظرات به روی دو حقیقت خط بطلان می کشد. یکی این حقیقت علمی که جنین "انسان" نیست - حقیقتی که در نتیجه پژوهشهای علمی بشر اثبات شده است؛ و دیگری این حقیقت اجتماعی که سقط جنین قبل از هر چیز، مساله ای است مربوط به مناسبات میان زن و مرد؛ و زن و مناسبات اجتماعی مسلط.

### جنین انسان نیست

آقای حکمت می گوید: "...نظر مشخص مردم راجع به هویت انسانی جنین هر چه باشد، اکثریت عظیم آن ها حس می کنند که این کار دردناک و نامطلوبی است (یعنی سقط جنین) و به هر حال با قطع حیات انسانی ربط دارد." (عبارت داخل پرانتز از ماست)

این بحث حقیقت ندارد که جنین انسان است یا دارای حیات انسانی است. حیات انسانی از وقتی آغاز می شود که بند ناف متصل کننده جنین به بدن زن قطع شده و نوزاد نخستین نفس مستقل خود را می کشد. این نقطه شروع حیات انسانی به مثابه موجودی با حیات بیولوژیک و حیات اجتماعی جداگانه است. تا پیش از این، جنین توده ای از نسوج در حال تکامل است که به طور لاینفکی در روندهای بیولوژیکی بدن زن ادغام شده است. یعنی بخشی از بدن زن است؛ سوخت و ساز و قدرت تکامل و ادامه حیاتش وابسته به بدن زن و انجام فعالیت های مشخص از سوی بدن زن است. یعنی موجودیتی مستقل از بدن زن ندارد. مهم نیست که این توده نسوج در کدام مرحله تکاملی قرار دارد، دست و پا پیدا کرده است یا نه. آن را نه به لحاظ بیولوژیکی می توان انسان خطاب کرد و نه به لحاظ داشتن حیات مستقل اجتماعی.

بحث آقای حکمت کاملا غیر علمی است وقتی میگویند: "...از نظر بیولوژیک مقطع



شروع حیات انسان جدید بنظر من لحظه شروع حاملگی است. یعنی وقتی کلید يك روند جدید بیولوژیکی زده می شود و تقسیم سلولی آغاز می شود. ....

هر جا این روند قطع بشود، روند تکامل يك انسان جدید قطع شده است...."  
خیر! هنوز انسان جدیدی در کار نیست. آغاز تقسیم سلولی است نه آغاز حیات انسان. سلول هایی با وابستگی تام و تمام به بدن زن، سلول هایی که زنده بودندشان وابسته به اکسیژن و سیستم انتقال غذایی است که از بدن زن تامین می شود. این سلول ها پتانسیل آن را دارند که در مسیر رشد و تکاملشان به انسان تبدیل شوند اما هنوز انسان نیستند.  
عمل سقط جنین یعنی سقط این سلول ها! این عمل بسیاری مواقع به طور خود به خودی اتفاق می افتد و خود زن نیز آن را متوجه نمی شود.<sup>8</sup> اما پروسه حاملگی (یعنی حمل این سلول ها)، همانقدر "با شکوه و خیره کننده" است که پیشرفت آن در بدن يك پستاندار دیگر. این پروسه نه جادویی است و نه اینکه دیگرانی آن را از خارج هدایت می کنند. پروسه ای از بدن مرد یا ساختار دولت هم نیست. تمام مساله درون بدن زن می گذرد. این پروسه ای پیچیده اما شناخته شده از تغییر است و این تغییر فقط به خاطر فیزیولوژی بدن زن است که می تواند این گونه صورت بگیرد.

این پروسه چه چیزی را به ما نشان می دهد؟ این که بازتولید نسل بشر هنوز وابسته به آحاد زنان است. و دقیقاً به همین دلیل تلاش برای تنظیم اجتماعی تولید مثل، می تواند به ستمگری بر زن مبدل شود. درست به همین دلیل سلامت جسمی و منافع اجتماعی زن باید نسبت به هر روند اجتماعی دیگری مانند تولید مثل ارجحیت داده شود. و درست به همین دلیل است که مساله سقط جنین موضوعی کاملاً مرتبط با رهایی زنان است.

آقای حکمت می گوید: سقط جنین "قطع حیات انسانی" است. این واقعیت ندارد. اما سقط جنین قطع يك شکل از زندگی - به نفع حیات زن (یعنی يك موجود کامل انسانی) - است. آیا این غلط است؟ خیر.

زندگی، مشخصه هر چیزی به روی کره زمین است که پتانسیل رشد دارد؛ می تواند تکامل پیدا کند؛ محیط را تغییر دهد و توان بازتولید دارد. این مشخصه همه گیاهان، حیوانات

---

<sup>8</sup> برای بحث بیشتر در این زمینه رجوع کنید به جزوه "زندگی چیست؟ زندگی نمیتواند و نیابستی همیشه حفظ شود". مقاله ای از نشریه "کارگر انقلابی" ارگان "حزب کمونیست انقلابی آمریکا" - ترجمه هواداران اتحادیه کمونیستهای ایران (سربرداران) - 8 مارس 1370

و هر سلولی است. مشخصه تخمک بارور شده و یا اوول و اسپرم و یا هر سلول دیگر است. اما هر زندگی نمی تواند و نباید حفظ شود. چون همه زندگی ها دارای ارزش یکسانی نیستند. اینکه کدام زندگی باید حفظ شود و کدام نشود مربوط است به ارجحیت های اجتماعی. این هم در مورد از بین بردن زندگی های حیوانی و گیاهی صادق است (که انسان ها هر روزه آن ها را برای رفع نیازمندیهای خود از بین می برند) و هم در مورد زندگی های انسانی. تمام قضیه فهمیدن این حقیقت است که افراد با تعلقات طبقاتی مختلف، حتی در برخورد به زندگی انسانی، ارجحیت های متفاوتی دارند. از نظر طبقات دارا و صاحب قدرت در دنیای کنونی، ندارها به درد نخور هستند. یا تا سرحد مرگ باید از آن ها کار کشید و یا آنان را از میان برداشت. آن ها گاه عامدانه برنامه هایی طراحی می کنند که منجر به از میان بردن بخش های زیادی از توده های فقیر می شود. و وقتی به این نتیجه می رسند که بخشی از مردم فلان کشور جهان سوم و یا بهمان قشرهای توده ها در کشورهای امپریالیستی محل نظمشان هستند و یا سرمایه گذاری روی آن ها سودی بیار نمی آورد، نقشه مند برای از میان بردنشان برنامه ریزی می کنند. در حالی که طبقه کارگر در وجود این انسان ها آینده را می بینند و نیرویی که پتانسیل به وجود آوردن جهانی کاملاً متفاوت را دارد. از نقطه نظر طبقه کارگر، این طبقات استثمارگر هستند که انگلند و آحاد بسیاری از آنان در مصاف و نبرد طبقاتی به ناگزیر از میان برده می شوند. پس هر زندگی را نمی توان حفظ و نگهداری کرد. تصمیم گیری بر سر این مساله بسته به آنست که چه چیزی به نفع اکثریت بزرگ توده های مردم و نهایتاً به نفع کل جامعه بشری است. پرولتاریا در جنگ های طبقاتی خود نیروهای مرتجع را از میان می برد. باید چنین شود تا يك زندگی خالی از مصیبت و بدبختی و سرافکنگی به وجود بیاید. کسانی که می خواهند تمام زندگی ها به هر قیمتی که شده حفظ شود، در واقع اجازه می دهند تا دردها و مصیبت های بیحسابی که انسان ها روزمره در سراسر جهان متحمل می شوند بی جواب و بدون چاره جویی بقاء پیدا کند. اینهم از واقعیت های زندگی است!

آقای حکمت وقتی از "حیات انسانی" چنین به دفاع برمی خیزد در حقیقت می گوید که چنین بیشتر از زندگی و آینده يك زن ارزش دارد. ایشان نیز به این ترتیب ارجحیت های خود را انتخاب کرده است. زندگی و سرنوشت و آینده يك زن در برابر زندگی مشتی سلول که فقط پتانسیل انسان شدن را دارد.

سقط جنین موضوع مشترك زنان است بر سر کنترل آنان بر بدن خودشان و توسط خودشان. مهم نیست چه مدت از حاملگی گذشته است. مسلماً عمل سقط جنین هر چه زودتر صورت بگیرد برای سلامت زن بهتر است. با وجود این مهم است که از حق زنان در خاتمه دادن به حاملگی ناخواسته در هر زمانی که باشد، حمایت شود. و امکانات و مراقبت های لازم پزشکی برای این کار فراهم شود.

اما زنان به دلایل مختلفی دست به سقط جنین می‌زنند؛ و همه آن‌ها معتبر است. هیچ زنی نباید به خاطر پایان‌گذاردن بر حاملگی اش احساس گناه کند. تولد کودک می‌تواند برای زنی شادی آفرین و خوب باشد و برای زنی دیگر منبع هزاران درد و مشکل. در چنین شرایطی مجبور کردن زن به ادامه حاملگی و تلاش برای قانع کردن او به نگهداری فرزندی ناخواسته، عملی جنایتکارانه است. بچه دار شدن، تمام زندگی يك زن را تغییر می‌دهد و اگر نخواهد باید بتواند آن را سقط کند. در جامعه مردسالار کنونی سلطه مرد بر زن به طور قهرآمیز اعمال می‌شود؛ کنترل بر بدن زن و خصوصی‌ترین مسائل زندگی او به طور قهرآمیز اعمال می‌شود. غیرقانونی کردن سقط جنین و یا توجیهاتی که بخواهد اگر و مگر و شرط و شروط برای این بگذارد هیچ نیست مگر حفظ، تحکیم و بازتولید همین وضعیت. بر مثنی سلول، نام انسان‌گذاردن و از میان بردن آن را قتل جلوه دادن (خواه آشکارا مانند بنیادگرایان اسلامی و هم قماشان مسیحی فاشیست آن‌ها، خواه خجالتی) برای شرم‌منده کردن زنان و تهمت زدن به آنان است. خواسته یا ناخواسته برای تقویت کنترل دولت و جامعه مردسالار و مردان حتی به روی اجزاء درونی بدن زن است.

اما چرا در شرایطی که روزانه زندگی‌های بسیاری زیر پا گذارده می‌شود، جدال بر سر این نوع زندگی تا این حد جنجال برانگیز شده است؟ چرا حتی با وجود این که جنین بخشی از بدن زن است (یعنی بخشی از بدن يك موجود کامل انسانی)، با حق سقط جنین از جانب مردمان زیادی مخالفت می‌شود؟

در پس این مناظره برخورد بینش‌ها و منافع طبقات مختلف قرار دارد. طبقاتی که حامی و حافظ نظم کهنه‌اند و مذهب و قوانین ارتجاعی برخاسته از مناسبات کهنه پشت و پناه آنان است؛ و طبقه‌ای که می‌خواهد بر هر گونه ستمگری و افسانه نظم طبیعی و همیشگی امور نقطه پایان بگذارد.

## موضوع اصلی جنین نیست، رابطه زن و جنین هم نیست؛ مسئله رابطه میان زن و مرد؛ زن و نظام طبقاتی حاکم است.

قبل از هر چیز این را بگوییم که مخالفین سقط جنین هنگام بحث بر سر این مسأله، عامدانه زن را حذف می‌کنند. آن‌ها عکس بچه متولد شده‌ای که دارد انگشتش را می‌مکد بعنوان جنین نمایش می‌دهند و عوام فریبانه ادعا می‌کنند که این همانی است که سقط شده است. اما انگار نه انگار که این "بچه" (و در واقع توده‌ای از سلول) درون بدن زنی قرار گرفته و اگر این بدن نبود آن نیز موجود نبود. رهبران مخالفت با سقط جنین کاملاً متوجه مسأله زن هستند و جنین چندان مسأله‌شان نیست. اما از جنین بعنوان يك سمبل استفاده می‌کنند. نیروی محرکه آن‌ها مجبور کردن زنان به قبول موضع تبعی و انقیاد در خانواده و جامعه است.

برخی دیگر از مخالفین حقیقی (و نه حقوقی!)<sup>9</sup> سقط جنین (مانند آقای حکمت) هم در انتظار رشد تکنیک نشستند تا دستگاه‌های پیشرفته‌ای اختراع شود و نشان دهد که در 12 هفته آغاز حاملگی هم آن چیز چون دست و پا و قلب داشته پس يك موجود انسانی بوده است. و به طور طنزآلودی در اینجا آقای حکمت همان تاکتیک رهبران مخالفت با سقط جنین را به کار می‌گیرد. ایشان فلسفه و حق و بیولوژی را به کار می‌گیرد تا ثابت کند که جنین يك موجود انسانی است. اما آنچه در این میانه غایب است، موقعیت، خواست و اراده زن است. آنچه در این میانه اصلاً مطرح نمی‌شود ربط مسأله سقط جنین با رها شدن زنان است.

آقای حکمت می‌گوید: "اینکه جنین از چه مقطعی دست و پا و سر و قلب دارد (که بسیار قبل از 12 هفته‌گی است) به طور طبیعی بر ذهن هر انسانی سنگینی می‌کند. به نظر من به همین دلیل گسترش روش‌های عکسبرداری کمک می‌کند که مردم پیوستگی رو به عقب آدمی را ببینند و بیشتر حس کنند و سقط جنین روز به روز به عمل ناگوارتری برایشان تبدیل شود...."

اولاً ایشان می‌خواهد دیدگاه ضدعلمی خود را با وعده گسترش "روش‌های

---

<sup>9</sup> آقای حکمت در مصاحبه خود به روشنی اعلام می‌کند که به طور حقوقی موافق قانونی کردن حق سقط جنین در 12 هفته اول حاملگی است. اما به لحاظ حقیقی مخالف است زیرا سقط جنین را "قطع حیات انسانی" می‌داند.

عکسبرداری" لاپوشان کند. ثانیاً، اینکه جنین تا قبل از 12 هفتگی دست و پا و قلب دارد باز هم تفاوتی در اصل قضیه به وجود نمی آورد. چون کماکان زندگی، اراده و آینده زن، ارجحیت دارد. در ضمن، این بحث آقای حکمت مانند فلسفه کهن و غیرعلمی عهد عتیق در چین است که سن انسان را از زمان نطفه بستن حساب می‌کنند. آن‌ها معتقدند از همان زمان روح انسانی در نطفه دمیده شده است. ایشان مساله را امروزی تر و تکنیکی تر مطرح می‌کنند: کلید زده شده انسانی عمر خود را شروع کرده است.

به طور خلاصه این افکار (خواه متعلق به نیروهای راست مذهبی باشد، خواه متعلق به نیروها و افرادی چون حزب کمونیست کارگری و آقای حکمت) افکاری است غیرعلمی و در تخالف با رهایی زنان. این تفکرات، زنان را زیر فشار اخلاقی و احساس تقصیر و شرمگین شدن قرار می دهد و به این ترتیب "عذاب وجدان" را به جان زنی می اندازد که جرات و اراده کرده تا جنینی را که نمی‌خواهد سقط کند. وضعیتی که ذره ای اشتراك با موقعیت زنی که می‌خواهد برای رهایی کامل مبارزه کند ندارد. زیرا زنی که با رای و اراده خود صاحب فرزندى بشود یا نشود، به مراتب با روحیه تر خواهد بود و شخصیتی قویتر برای دخالتگری در امور جهان و تغییر آن خواهد داشت. این تفکرات، توانایی حامله شدن زن را نوعی "وظیفه الهی" یا "نقش طبیعی" قلمداد می‌کنند. چیزی جاودانه که از روز اول قرار بوده اینطور باشد و به نظمش نباید دست درازی کرد. این‌ها کاملاً به تقویت سلطه مرد بر زن و حفظ سیستم مردسالار خدمت می‌کند. این تفکرات، تبیینی به شدت احساساتی از نقش مادری ارائه می دهند. اما پشت این تبیین، واقعیتی سخت خشن نهفته است. حق مردان که قدرت کامل دولت را در این زمینه پشتوانه خود دارند.

آقای حکمت شکایت می‌کند که چرا در این میان مساله مالکیت مطرح می شود. ایشان می‌گوید: "چرا باید فرمول تضاد مادر و جنین، جدال بر سر مرزهای مالکیت طرفین بر سلول‌های جفت و رحم را پذیرفت؟".

اولاً، منظورتان از مالکیت "طرفین" چیست؟ مسلماً بحث نمی تواند بر سر مالکیت جنین بر سلول‌های جفت و رحم باشد! پس، منظور از "طرفین"، زن و مرد است.

ثانیاً، مساله مالکیت طرح می شود چون موجودست. و ماتریالیسم تاریخی آن را اثبات کرده است. حقیقت از این قرارست: از وقتی که جامعه بشری به طبقات متخاصم تقسیم

شد و زن تحت کنترل مرد قرار گرفت، کنترل تولید مثل زن نیز به یکی از اهرم های اصلی ستم بر زن و سلطه بر سرنوشت و آینده او تبدیل شد. از همان وقت، تمایزات اقتصادی مبتنی بر مالکیت خصوصی، جوامع بشری را به بالادست و فرودست تقسیم کرد و همزمان سلطه مرد بر خانواده و زن تحمیل شد و زنان همه حقوق خود و حتی اختیار بدن خود را نیز از دست دادند. دستگاه روحانیت و دولت ها، نهادهای سیاسی، قوانین و ایدئولوژی ارتجاعی همگی دست به کار شدند تا باری سنگین را بر دوش زنان مستقر کنند. این يك مشخصه کلیه جوامع طبقاتی بوده، بیانگر آنست که در قلب منازعه بر سر سقط جنین، مساله مناسبات مالکیت قرار گرفته است. غیرقانونی کردن، محدود کردن و یا مخالفت داشتن با حق سقط جنین، یعنی اینکه زنان مایملکی هستند که باید کنترل شوند و جنین، مایملکی است که وسیله ایدئولوژیک - سیاسی مناسبی برای تحت ستم نگاهداشتن زنان است.

آقای حکمت برای جوش دادن "معامله" و راضی کردن "طرفین" طرح عملی هم جلو می گذارد و می گوید: "ظاهراً می شود مهلت را 12 هفته قرار دارد (منظور مهلت برای سقط جنین قانونی است)... و به يك تعادل سیاسی بین خواست آزادی سقط جنین و حمایت هرچه بیشتر از جنین رسید." (عبارت داخل پرانتز و تاکید از ماست)

اما به چنین تعادلی نمی توان دست یافت. این تضادی است عمیق که ریشه در مناسبات مالکیت و مناسبات قدرت در جهان کنونی دارد و هر نیرو یا فرد مترقی باید سمت خود را بدون ابهام روشن کند. "هم این و هم آن" پاسخ مساله نیست. "هم این و هم آن" یعنی هم منافع زن و هم منافع نظام طبقاتی کنونی. و این دو جور در نمی آید.

اما صحبت آقای حکمت جنبه دیگری هم دارد. ایشان می گوید: "چرا باید فرمول تضاد مادر و جنین، .... را پذیرفت؟"

البته تضادی موجودست. جنین بعنوان يك جزء از بدن زن با کل (یعنی بدن زن) تضاد دارد. اما آقای حکمت سعی می کند این را تلقین کند که گویا بحث بر سر این تضاد است. و این واقعیت ندارد. در بحث سقط جنین به هیچوجه موضوع مورد جدال بر سر این تضاد بسیار فرعی و غیر مهم، نیست. مساله اصلی نه "تضاد مادر و جنین" است و نه خود "جنین" (که آقای حکمت با حرارت به دفاع از حق حیات آن بر میخیزند). در قلب این مناظره تضاد میان زن و مرد، و زن با مناسبات طبقاتی حاکم قرار دارد. این تضاد است

که حق انتخاب را جلو می‌گذارد. ارجحیت‌ها را مطرح می‌کند. چی به قیمت چی را پیش می‌آورد. هر تبیین دیگری به جز این وارونه جلوه دادن حقیقت است.

### از اصالت بشر تا "جاودانه" کردن نقش زن

آقای حکمت به منظور قانع کردن زنان برای اینکه قبول کنند سقط جنین عملی نادرست است از مفاهیم و مقولاتی مانند "احترام"، "تعقل"، "حیات انسانی"، "اصول انسانی مطلق و تفسیر نابردار" و "حرمت آدمی" استفاده می‌کند. گویی این‌ها مفاهیم و مقولاتی مجرد و در هوا هستند و نه مفاهیمی مشخص و مشروط در چارچوبه‌های اجتماعی و تاریخی معین.

به طور مثال ایشان می‌گوید: "احترام به حیات انسانی بحثی بیولوژیک نیست. بحثی فلسفی است". بخش دوم این حرف درست است. بحثی فلسفی است. اما فلسفه‌ای غلط. "احترام" نیز مقوله‌ای اخلاقی مربوط به جوامع بشری و لاجرم با تغییر و تکامل جوامع بشری، ارزش‌های اخلاقی آن و بالطبع خود مفهوم احترام تغییر می‌کند. احترام به هر پدیده‌ای، مهر یک تفکر و بینش ایدئولوژیک طبقاتی را بر خود دارد. برای هر طبقه‌ای "نیک" و "بد"، "احترام" و "بی‌احترامی" فرق می‌کند. البته طبقات استثمارگر همواره و از طریق ایدئولوگ‌های خود کوشیده‌اند موضوعات معینی را فراتر از تضادها و منازعات طبقاتی قرار دهند. حتی زمانی که قبول می‌کنند طبقات و منافع طبقاتی متضاد موجودست، اما اصرار می‌ورزند که احکام و ارزشهایی هستند که مهر طبقات ندارند؛ ارزش‌های ابدی و تفسیرناپذیرند. آن‌ها در حالی که جایگاه مقدسی برای ارزش‌های اخلاقی خود قائلند، می‌کوشند تا این ارزش‌ها را مجرد از زمان و مکان جلوه بدهند. آن‌ها تلاش می‌کنند تا این مساله که این ارزش‌ها متعلق به کدام رده بندی اجتماعی و طبقاتی است و منافع چه کسانی را حفظ و تقویت می‌کند را پنهان کنند. همه اینها از ضروریات و منافع طبقاتی آن‌ها بلند می‌شود. و کمونیست‌ها همواره تلاش می‌کنند پرده از این عوامفریبی طبقات حاکم بردارند و غیرعلمی بودن و جانبدار بودن ایده‌های آن‌ها را افشا کنند.

آقای حکمت معتقد است "احترام به حیات انسانی نشانه تعقل بشر است و نه توکل به خرافه مذهبی". درست است. این احترام ناشی از تعقل بشر است، اما بشری که هنوز می

تواند به خرافه مذهبی توکل یابد. عقل بشری که جامعه اش به طبقات تقسیم شده به کار می آید تا مسائل و پدیده ها را بر طبق خاستگاه و جهان بینی طبقاتی اش تفسیر کند. تصویر واقعی آنچه به عنوان "احترام به حیات انسانی" مطرح می شود اینست: زنی به دلیل اینکه حامله است از کار بیکار می شود؛ نمی تواند تحرك زیاد داشته باشد؛ به خاطر حاملگی - حتی اگر ناخواسته هم نباشد - بسیاری زنان می میرند؛ به حاشیه فعالیت های اجتماعی رانده می شوند؛ دچار انواع آسیب های جسمی و روحی می شوند. به ویژه هنگامی که این حاملگی ناخواسته باشد ابعاد و عمق این آسیب ها سر به فلک می زند؛ او این جنین را نمی خواهد اما زیر فشار اخلاقیات سنتی و اخلاقیات "تفسیر نابردار" بورژوازی مجبور به نگهداری چیزی است که نمی خواهد. این ها همه از سوی جامعه مردسالار با توجیهات به غایت ضد علمی، مذهبی و محافظه کارانه به هیچ گرفته می شود. و در مقابل تمام این مصیبت ها آن زن باید قانع شود (خواه توسط رداپوشان کلیسایی، خواه توسط فعالین حزب کمونیست کارگری در "فردای تحولات ایران") که به قیمت حیات بیولوژیک و اجتماعی خودش، از "حق حیات" مثنی سلول بدنش دفاع کند. شما آقای حکمت این جهت گیری تان را نمی توانید با الفاظ فلسفی مبهم و ادعا و تفرعن روشنفکری بیوشانید. در این جدال شما چه بخواهید و چه نخواهید به طور حقیقی در کنار کلیسا و جنبش پرولایف قرار گرفته اید. اینکه می گوئید حق سقط جنین را تا سه ماهگی به رسمیت می شناسید فقط باعث خنده است. این حق را مدت هاست در مناطق زیادی از دنیا زنان در نتیجه مبارزات خود بدست آورده اند و برای از دست ندادن این حق دارند مبارزه می کنند. لطفا برای غصب این حق توسط جامعه مردسالار اغتشاش به پا نکنید.

اما جوهر نظرگاه آقای حکمت مقوله "از خودبیگانگی" است. ایشان می گوید: "سقط جنین گواه از خودبیگانگی بشر است". اینجا آقای حکمت مفهومی که مارکس در موردی مشخص به کار برده را به عاریت می گیرد.<sup>10</sup> اما منظور آقای حکمت چیست؟ منظور آقای حکمت از طرح مساله "از خودبیگانگی" اینست که: سقط جنین کردن در سرشت انسان نیست! در طبیعت انسان نیست! سقط جنین نکردن در ذات انسان است. اما -

---

<sup>10</sup> مارکس از این مقوله برای تشریح تاثیرات مناسبات تولیدی سرمایه داری بر کارگر استفاده کرد. مناسباتی که بر زمینه آن کارگر نه تنها از کار و روند تولید لذت نمی برد بلکه به شدت با آن احساس بیگانگی می کند.



طبق گفته ایشان - اوضاعی فراهم شده که آدم مجبور می شود دست به کاری بزند که خلاف سرشتش است. و وعده می دهد که در فردای تحولات سیاسی، حزب ایشان کاری خواهد کرد که زنان به اصل خویشتن بازگردند! (یعنی بزیابند و سقط نکنند!).

درک ایده آلیستی از تاریخ منجمله تاریخ تکامل بشر در این نظریه به خوبی آشکار است. آیا می توان از "سرشت و ذات انسان" به طور مجرد و جدا از مناسبات طبقاتی موجود حرف زد؟ مذهبیبون از این حرف ها زیاد می زنند زیرا دست "خدا" و تقییر و سرنوشت را از روز ازل در کار می بینند. شما چطور آقای حکمت؟ مال شما از کجا می آید؟ مال شما هیچ نیست مگر اومانیسیم بورژوایی. مائوتسه دون در مبارزه با چنین تفکری مساله را اینطور طرح کرد: "... آیا چیزی بنام سرشت انسانی وجود دارد؟ البته که وجود دارد. اما فقط سرشت انسانی مشخص، نه سرشت انسانی مجرد. در جامعه طبقاتی هیچ سرشت انسانی نیست که خصلت طبقاتی نداشته باشد، سرشت انسانی مافوق طبقاتی وجود ندارد...." (سخنرانی در محفل ادبی - هنری ین آن).<sup>11</sup>

<sup>11</sup> اومانیسیم بورژوایی، يك سیستم نظری است مبتنی بر احترام به هویت و حقوق انسانی و ارزش انسان به مثابه فرد. شالوده این دیدگاه احترام به مالکیت خصوصی و فردگرایی است. اومانیسیم يك عنصر مهم از ایدئولوژی بورژوایی را در ضدیت با فئودالیسم نمایندگی می کرد. اومانیسیم بورژوایی در قرون 18 به نقطه اوج خود رسید زمانی که بورژوازی شعار "ازادی، برابری، برادری" را به میان گذارد و حق انسان در تکامل آزادانه "جوهر طبیعی" خویش را اعلام کرد. "جوهر طبیعی" یا "سرشت انسانی" یکی از موضوعات مهم مبارزه فلسفی درون جنبش کمونیستی بوده است. یکی از مهمترین مبارزات در این عرصه درون حزب کمونیست چین صورت گرفت. لیوشائوچی که یکی از رهروان سرمایه داری در چین سوسیالیستی بود و يك خط همه جانبه بورژوایی را به پیش می گذاشت، در زمینه فلسفی نیز معتقد به تئوری "سرشت انسانی" و "اصالت بشر" بود. این دیدگاه دو وجه برای جوهر انسان قائل میشد. يك وجه "جوهر فطری یا سرشت انسانی" (یعنی هوش، سلامتی، غرایز و امثالهم)؛ و وجه دیگر، "جوهر اجتماعی" (یعنی روانشناسی، ایدئولوژی، آگاهی، دیدگاهها، عادات و خواسته های انسان). اعتقاد به تئوری بورژوایی "طبیعت عام انسانی" در عرصه سیاست به نفی مبارزه طبقاتی می رسید. زیرا مقدم بر تمایزات طبقاتی و خصائل متضاد طبقاتی، مقوله ای بنام "طبیعت عام انسان" را قرار می داد. برخلاف دیدگاه مارکسیستی که وجود اجتماعی انسان را تعیین کننده فکر او می داند، پیروان "اصالت بشر" برای فکر بشر تقدم قائل می شدند.

اینگونه گرایشات به ویژه پس از شکست پرولتاریا در شوروی (در میانه دهه 50 میلادی) و سال های متعاقب آن، و همچنین به خاطر پایه طبقاتی خرده بورژوایی برخی نیروهای مترقی در کشورهای امپریالیستی، به درجات و اشکال مختلفی رشد کرد. يك ویژگی مهم این پدیده بیگانگی و با جدایی از مارکسیسم انقلابی بود و علم کردن مفهوم مجرد و عام "بشر". این پدیده عکس العملی بورژوایی بود به حقیقت مارکسیستی مبنی بر اینکه در جامعه طبقاتی به هر چیزی نشان طبقه ای معین خورده است. و این بیشتر از همه شامل خود "بشر" می شود. این پدیده بعدها و به خصوص سال های متعاقب شکست انقلاب

در این حرف حقیقتی بزرگ موجود است. یعنی شما نمی توانید از سرشت انسان، مجرد از مکان و زمان و شرایط مادی تاریخا معنا یافته صحبت کنید. به راستی مبداء این "سرشت" و "حرمت" عام و مجرد انسان کجاست؟ برای شما هر موجود راست قامت (و یا حتی جنین) دارای سرشتی "در خود" است. اما این حقیقت ندارد. حقیقت اینست که از وقتی جامعه به طبقات مختلف و متخاصم تقسیم شد، انسان ها، عواطف و اصول آن ها قویا با منافع و مواضع طبقاتی معینی مشخص شد و سرشتشان را این رقم زد. اما نتیجه مستقیم دیدگاه "اصالت بشر" آقای حکمت، "جاودانه" دیدن نقش زن است. ایشان می گوید: "...چرا باید درک انسان از پدیده ای چنین بنیادی، ابدی و ازلی بر مقولاتی چنین دورانی و گذرا، نظیر مالکیت و تئوری لیبرالی فردیت بنا شود؟" منظور ایشان از این پدیده ازلی و ابدی، همان پروسه "باشکوه و خیره کننده حاملگی و تولد" است.

ما اینجا از سوز و گدازهای دراماتیک آقای حکمت می گذریم. "ابدی و ازلی و پروسه باشکوه و ..." تماما برای جاودانگی بخشیدن به تقسیم کار اولیه ای است که میان زن و مرد به طور طبیعی به وجود آمد. اما خیلی چیزها در این جهان مادی به طور طبیعی شکلی داشت و توسط فعالیت آگاهانه بشر صورت دیگری پیدا کرد. اغلب عناصری که به صورت طبیعی در جهان موجود بودند در نتیجه فعالیت های علمی و تولیدی بشر و بنا بر نیازمندی های بشر دستخوش تحولات و تغییراتی عظیم شدند. همین کره ای که شما رویش زندگی می کنید به صورت طبیعی صورت دیگری داشت و انسان آن را منطبق بر ضروریات خود تغییر داد. چه کسی تا دهه 70 می توانست تصور کند که امکان به وجود آوردن جنین خارج از رحم زن موجودست؟ و یا تا همین دو سال قبل چه کسی می توانست باور کند که می توان عمل کلوناز را انجام داد؟ عملی بدون نیاز به حضور جنس نر.<sup>12</sup> چرا برای بسیاری افراد تحولات و تغییرات عظیمی که در طبیعت و به دست انسان

---

ایران و رشد روند انحلال طلبی در صفوف بسیاری از نیروهای چپ سابق، دامن آنان را نیز گرفت و به لحاظ نظری و فلسفی خود بخشی از این روند و دوری جستن از مارکسیسم انقلابی شد.

<sup>12</sup> گرایشات طبقاتی مختلف به پژوهشهای علمی و نتایج آن با عینک طبقاتی خود نگاه می کنند. در نشریه همبستگی شماره 73 در نوشته ای تحت عنوان "اولین کپی از یک پستاندار" می خوانیم: "...در این پروسه طبعاً عامل طبیعی تولید مثل، یعنی دخالت مستقیم یا غیرمستقیم (اسپریم) جنس نر، وجود نداشته است و دقیقاً به همین خاطر آن را کپی (clone) می نامند و نه تولید مثل". آنگاه نویسنده به جمع بندی از مثبت بودن یا

انجام گرفته قابل قبول و منطقی جلوه می‌کند، اما تعداد قلیلی هستند که قادرند به تغییرات در این تقسیم کار طبیعی میان زن و مرد، بیندیشند؟ این درست به خاطر سلطه هزاران ساله جامعه مردسالار و منافع طبقاتی ناشی از آن است.

هیچ پدیده ای در جهان مادی ازلی و ابدی نبوده و نخواهد بود؛ منجمله این شکل از بازتولید نسل بشر. چرا باید تولد بچه از شکم زن را تنها راه بازتولید نسل بشر دانست؟ برای خیلی ها فکر کردن به این مسائل عجیب است. اما واقعا هیچ کارکرد "طبیعی" استقرار یافته و مطلق در هیچ موردی موجود نیست.

اگر کسی راه "طبیعی" و تنها راه برای بازتولید بشر را همین که هست در نظر بگیرد، آنگاه می باید به موقعیت کنونی زن در جامعه به مثابه نظم "طبیعی" امور صحه بگذارد و نهایتا به اینجا برسد که نظم طبقاتی کنونی نیز نظم "طبیعی" امور است. ناچارست که بگوید نمی توان بر این نوع تمایزات و بر این قانون جنگل حاکم بر جهان فائق آمد. و آنگاه باید نتیجه گیری کند که تنها کاری که از دست ما بر می آید، اعتراض به زیاده روی های این نظام است.

با تکامل آگاهی سیاسی و همینطور درك عمیقتر از علم و بدن انسان زمانی خواهد رسید که بار بازتولید از دوش زنان برداشته شود. نگران نشوید! منظور این نیست که این بار این مسئولیت به عهده مردان قرار خواهد گرفت. مساله اینست که بشر با تکامل آگاهی و علم قادر به اتخاذ روش هایی دیگر به جز این "تنها روش طبیعی" برای بازتولید خود خواهد شد. روش هایی که باعث می شود تا بازتولید بشر بسیار بی خطرتر انجام گیرد و به این طریق امکان ظهور نسل بسیار سالم تری از بشر نیز به وجود خواهد آمد. مسلما این ها طرح هایی برای آینده اند، اما تاثیرات فلسفی و ایدئولوژیک بر برخوردهای امروز ما به جا می گذارند.<sup>13</sup> در آینده زمانی که جامعه بشری از شر جامعه طبقاتی و مردسالار

---

منفی بودن این عمل می پردازد و می گوید: "استفاده از این تکنولوژی به نظر من تنها در زمینه های پزشکی می تواند اعتبار داشته باشد چرا که تمامی کاربردهای دیگر آن در تقابل با نفس بشری و نفس وجود طبیعی است." چرا؟ آیا به همان دلیل که بورژوازی آن را کپی کردن می خواند و نه تولید مثل؟ یعنی چون عامل نر در این میان کاره ای نبوده این در تقابل با نفس بشری است و غیر طبیعی؟ یا چون بشر موفق به خلق آن شده و نه جنس نر؟

<sup>13</sup> این موضوع یازده سال قبل در جزوه "پرولتاریای آگاه و مساله زن" بیان شد. بخشهایی از این جزوه در همین شماره حقیقت تجدید چاپ شده است.

رها شود، مطمئنا همه نیروهای تولیدی از انسان تا علم و تکنولوژی رها خواهند شد و در خدمت تعالی جامعه بشری و آسایش هر چه بیشتر همه انسان‌ها قرار خواهند گرفت. آنگاه مفاهیم و شیوه های مختلف زندگی تغییر خواهد کرد و امراض کنونی لاعلاج ناشی از جامعه طبقاتی نابود خواهند شد. و تولید مثل که به مثابه يك ستم طبیعی بر عهده زن بوده و موجبات فرودستی او را نیز فراهم کرده است آگاهانه و نقشه مند دستخوش تغییرات بنیادین خواهد شد. این موضوعی است که آقای حکمت که ستایشگر این "تقسیم کار طبیعی" است حتی فکرش را هم نمی تواند بکند.

### از رفرمیسم تا مخالفت با سقط جنین

آقای حکمت می‌گوید: "... بسیاری از روابط و مسائل اجتماعی هستند که همه ما در عین این که آرزوی محوشان را داریم آن را بعنوان يك واقعیت عینی و داده جامعه کنونی به رسمیت می شناسیم و سعی می کنیم آثار ناگوار آن ها را بر زندگی خود و همه مردم کاهش دهیم... ما خواهان آزادی مصرف برخی مواد مخدر و حتی تامین دولتی آن برای معتادین شده ایم و این را شرط از بین بردن اعتیاد می دانیم... ما خواهان رفع ممنوعیت از تن فروشی شده ایم و این را يك شرط از بین بردن فحشا می دانیم... جواب مصائب جامعه سرمایه داری غیرقانونی کردن آن ها و تنبیه قربانیان آن نیست... این فقط حرف ما کمونیست ها نیست. حرف هر کسی است که همپای همین تمدن اروپایی جلو آمده است."

اما پدیده های ناگواری چون اعتیاد و فحشا و غیره ریشه در مناسبات اجتماعی و اقتصادی مشخص و تعریف شده ای دارند. در این عصر نام این مناسبات، سرمایه داری است. این مناسباتی است که قهرا خود را جایگزین مناسبات اقتصادی اجتماعی قبلی کرده و قهرا نیز باید جای خود را به مناسبات دیگری بدهد. چیزی که آقای حکمت پیشنهاد می‌کند ارائه مرهم و مسکن برای کاستن از آلام ناشی از این مناسبات دهشتناک است - و نه ریشه کن کردن آن.

البته آقای حکمت اولین کسی نیستند که چنین پیشنهاداتی به ذهنشان رسیده است. پیشینیان بورژوا لیبرال ایشان با جدیت و پشتوانه قویتری از این تلاش ها کردند. ولی عوارض ناگوار ناشی از این مناسبات اجتماعی، هرچه در قرن بیستم جلوتر رفتیم،

وحشتناک تر و ابعادش وسیع تر بود. تمدن اروپایی که آقای حکمت به آن دل بسته، مرتبا با فجایعش، با افزایش ستمگری و استثمارش، به ویژه در سطح جهانی، گواه این مساله است. فقط هر آنجایی که این تلاش ها، به مثابه بخشی و تابعی از مبارزه انقلابی و پیگیر برای ریشه کردن اساس چنین مصائبی جلو رفت، این ناگواری ها از زندگی اجتماعی رخت بر بست. این حقیقت تاریخی را در پرده نگهداشتن فریبکاری است. به مردم وعده های واهی دادن کاری بسیار خطرناک است. شما آقای حکمت، آسان می توانید چشمتان را به روی حقایق تاریخی ببندید و آن ها را انگار نه انگار بگیرید. اما ما نیز حق داریم تا به مردم و منجمله خوانندگان شما بگوییم که شما بیهوده می گوئید. در هیچ جای دنیا **شروطی** که شما برای از میان بردن فحشا و اعتیاد جلو گذارده اید کار نکرده است. درست به این دلیل که شروط واقعی نیستند. همین حالا در برخی جوامع امپریالیستی و به طرق اعلام نشده در برخی جوامع غیر امپریالیستی این ناهنجاری های اجتماعی به لحاظ قانونی به رسمیت شناخته می شود. اما چرا بار این فجایع روز به روز افزونتر می شود؟ درست به خاطر اینکه آن ها معلول و عوارض گریزنپذیر يك مناسبات اجتماعی معین هستند. بخشی از کارکرد این نظام و استمرار آن. نه "غیرقانونی" کردن های امپریالیستی و نه "قانونی" کردن های لیبرالی امثال شما، **شروط** از میان رفتن این فجایع نیستند. گرچه ممکن است برای زمانی مرهمی هستند ناچیز بر زخم هایی به غایت عمیق و چرکین. مسلما باید برای بهبود زندگی مردم مبارزه صورت گیرد. باید از مبارزه زنانی که برای گذران زندگی خود و فرزندانشان مجبور به تن فروشی هستند دفاع شود. مبارزه این زنان علیه کنترل دولت و اوباشان بر زندگی شان و برای داشتن بیمه بهداشتی، مبارزه عادلانه ای است. اما اگر این مبارزه در پرتو و به مثابه بخشی از مبارزه برای از میان بردن ریشه های این فجایع اجتماعی صورت نگیرد، دست آخر هیچ چیز نیست جز تداوم همین رنج ها.

آقای حکمت! آیا شما به طور "صمیمانه" (به قول خودتان) و جدی تلاش کرده اید تا بفهمید چرا در چین سوسیالیستی، زمانی که تحت رهبری مائو تسه دون بود، برای نخستین بار و در حالی که اکثریت بزرگی از مردم اسیر اعتیاد بودند، این مرض واقعا و بدون اجبار در فاصله کوتاهی از میان رفت؟ و چرا در جامعه ای که بخش بزرگی از زنان مجبور به تن فروشی بودند این پدیده ناهنجار در فاصله کوتاهی محو شد؟ این

تحولات تنها در سایه تغییرات عظیم اجتماعی و در نتیجه انقلابی بزرگ، ممکن شد. اگر نیروهای پیشرو و آگاه آن جامعه تنها دنبال مرهم گذاردن بر مصائب توده ها بودند هرگز به رهایی واقعی پیدا نمی‌کردند. این واقعیتی است که نمی‌توان به رویش چشم پوشید. کاری که شما می‌کنید.

لابد می‌پرسید ربط اینها به مساله سقط جنین چیست؟ بسیار ربط دارد. نکته اینست که شما در پی تسویه حساب قطعی با مناسبات اجتماعی اقتصادی حاکم و ایده‌های برخاسته از این مناسبات نیستید. به خاطر همین به ناگزیر به تبیینی نادرست از موضوع سقط جنین (که با مساله زنان ارتباط لاینفک دارد) و ارائه طرح‌هایی رفرمیستی برای این مساله کشیده می‌شوید. چگونگی برخورد به این مساله ربط دارد به اینکه شما با چی، برای چی، و چگونه مبارزه می‌کنید. در برنامه حزب شما انقلاب به معنای دگرگونی تمامیت مناسبات کهنه اقتصادی و اجتماعی و ایده‌های برخاسته از این مناسبات جایی ندارد. پس بسیار طبیعی است که بر سر جوانب مختلف رهایی زن خط‌بورژوایی را جلو بگذارید.

تلقی شما از مساله قهر نیز کاملاً به دیدگاه رفرمیستی تان مربوط است. در مقابل این سؤال مصاحبه‌کننده که می‌گوید کسانی نتیجه گرفته اند که: "از دیدگاه برنامه حزب سقط جنین جنایت است و مادری که چنین کرده در موقعیت يك جانی قرار دارد و مرتکب قتل عمد شده است...."، شما پاسخ می‌دهید:

"....هرکس را باید در متن نرم‌ها و سنتهای جامعه معاصرش قضاوت کرد. جامعه به اشکال از بین بردن انسان‌ها در عصر ما قتل اطلاق نمی‌کند.... عضو هیات منصفه ای که رای به حکم اعدام می‌دهد.... رییس جمهوری که حکم بمباران جایی را صادر می‌کند، چریک یا تروریستی که بمب می‌گذارد همه و همه آگاهانه در بیجان کردن انسان‌های واقعی شرکت می‌کنند اما جامعه لزوماً همه این اعمال را قتل و همه عاملین آن‌ها را قاتل نمی‌شمارد. تلقی شخصی ما می‌تواند مبتنی بر اصول انسانی مطلق و تفسیر نابردار باشد. اما تلقی جامعه از اینکه جنایت چیست نسبی و از نظر تاریخی مشروط و متغیر است...."؛ ".... من شدیداً مخالف مجازات اعدامم.... اما نمی‌توانم به میل خود هیات منصفه ای را که در آمریکا رای به محکومیت اعدام می‌دهد را قاتل بخوانم، چون جامعه و لاجرم خود آن‌ها این تعریف را از کارشان ندارند. زنی که اقدام به سقط جنین می‌کند یقیناً از نظر خود جنین را يك انسان، یا انسان کامل، نمی‌داند و

تصویری منفی از عمل سقط جنین از فرهنگ و قوانین جاری در جامعه نمی‌گیرد...."

اولاً، آن "کسان" که می‌گویند برنامه حزب شما عمل سقط جنین را جنایت می‌داند و زنی که سقط جنین کرده را در موقعیت قاتل قرار می‌دهد، برداشت درستی کرده‌اند. برنامه حزب شما با "هر تلاش صمیمانه‌ای" هم که هر کسی بکند این مسأله را در خود مستتر دارد.

ثانیاً، و مهم‌تر، حرف شما اینست: معلوم نیست قتل و جنایت چیست و قاتل و جانی کیست. مقایسه‌ای که بین هیئت منصفه آمریکا و زنی که سقط جنین کرده می‌کنید این را به خوبی نشان می‌دهد. این تشبیه را آوردن، یعنی سقط جنین همانقدر شنیع و سنگین است. و در آمریکا و یا دستور بمباران گذاردن، یعنی سقط جنین همانقدر شنیع و سنگین است. و در کنار همه این‌ها موضوع آن چریک را آوردن یعنی اینکه به هر حال و به هر صورتی سرکار از اعمال قهر خوشتان نمی‌آید. حال این اعمال قهر انقلابی باشد یا ضدانقلابی. خواه اعمال قهر به صورت عمل سقط جنین باشد یا رای هیئت منصفه آمریکا برای اعدام. سؤال اینست: چرا نمی‌گویید نرم‌ها و سنت‌های جامعه معاصر متعلق به چه طبقاتی است و طبقات مختلف چگونه در تعارض (و یا در تطابق!) با این نرم‌ها قرار دارند و تا چه حد این نرم‌ها بر پایه توهم و فریبکاری و نیروی قهر به جامعه تحمیل شده‌است؟

از نظر شما قضیه به این شکل است: رییس جمهوری که حکم بمباران و کشتار مردم را صادر می‌کند، خلقی که اسلحه برداشته و برای رهایی خود می‌جنگد، زنی که می‌خواهد از شر چیزی ناخواسته که موقعیت ستم‌دیدی‌اش را تشدید می‌کند رها شود، همه یکجا قرار دارند. به این ترتیب شما صف‌ها را مخدوش می‌کنید و می‌خواهید میان ستم‌دیده و ستمگر سازش و همسانی ایجاد کنید.

تلقی "شخصی" شما "مبتنی بر اصول انسانی مطلق و تفسیر نابردار..." به هیچوجه تلقی شخصی نیست و بی‌جهت امتیاز آن را به خود ندهید. این با تلقی قشری از بورژوازی - اساساً در جوامع امپریالیستی اما همچنین جوامع تحت سلطه - کاملاً همخوان است. با نرم‌ها و سنت‌ها و اخلاقیات آنان تفاوتی ندارد. آن قشر رفرمیست و سازشکاری که از زیاده‌روی‌های بورژوازی ناراضی است، اما در عین حال از توده‌ها و انقلاب‌آنان نیز سخت در هراس است. و به همین دلیل قادر نیست تفاوت میان اعمال فاشیستی و وحشیانه مرتجعین را با شورش و مبارزه به حق و عادلانه توده‌ها درک کند. شما مانند

يك بورژوا لیبرال مساله را اینطور تبیین می‌کنید: "هرکسی نظرش محترم است!" برای اطلاع شما بگویم که اصلا مهم نیست کسانی که به روی سر مردم بمب می‌ریزند طبق نرم‌ها و قوانین جامعه معاصر قاتل خوانده نمی‌شوند. از نظر پرولتاریا و خلق‌های تحت ستم و نیروهای پیشرو و مترقی جهان این‌ها جانیان و قیح و بیش‌رمی‌اند که باید از قدرت به زیر کشیده شوند. هیئت منصفه دستگاه قضایی آمریکا که انقلابیون و افراد مترقی و توده‌های تحتانی را با جرم تراشی و دلایل دروغین دستگیر کرده و به مرگ محکوم می‌کنند از نقطه نظر ستم‌دیدگان و کلیه نیروهای مترقی، قاتل و جانیانی هستند که مثنی قوانین را برای منافع خود وضع و پیاده می‌کنند. از نظر پرولتاریا این‌ها حتی حق ندارند مجرمین واقعی را اعدام کنند چون مجرمین و جنایتکاران اصلی خودشان هستند. توده‌های پیشرو این قضاوت را نه بر اساس "تلقی شخصی" بلکه بر اساس تفکر و بینش حقیقی و جانبدار طبقاتی خود می‌کنند. تلقی شخصی که "مبتنی بر اصول انسانی مطلق و تفسیر نابردار باشد" را نیز برای خیال‌پردازانی چون شما باقی می‌گذارند تا بلکه روزی سرتان به سنگ بخورد و از عالم اثری خود بیرون بیاید. آن اصولی که "تفسیر نابردار" است اصول "الهی" است. یعنی چیزی که وجود ندارد! اصول انسانی و کلا اخلاقیات انسانی مشروط به شرایط تاریخی و اجتماعی است و با تغییر آن‌ها نیز مفاهیم جدیدی به خود می‌گیرد و تفسیر بردار است. آیا شما با این مفاهیم آشنایی ندارید؟

### از تقلیل‌گرایی تا قانون‌گرایی

آقای حکمت می‌گوید با تلقی بخش اعظم جنبش فمینیستی از هویت اجتماعی زن و خود آگاهی زن، مشکل دارد. ایشان می‌گوید: "در تصویر اینان (یعنی بخش اعظم جنبش فمینیستی) در بحث سقط جنین زن همیشه در قامت مشتری حامله کلینیک ظاهر می‌شود (لابد حال شما گرفته می‌شود که این موجود ایده‌آلیست و اراده‌گرا به میدان آمده و ضد سرشت خود مبارزه می‌کند!) نه رهبر جامعه نه فیلسوف و ایدئولوژی که باید بالاخره راجع به حیات و هویت انسانی جنین و حرمت آدمی و غیره اظهار نظر کند، نه انسانی که جدا از جنسیتش می‌تواند راجع به این مسائل نظر داشته باشد و بخواهد دنیا را به سمت خاصی ببرد...". (عبارات داخل پرانتز از ماست)

آقای حکمت ادامه می‌دهد: "اتفاقا این بی‌عاطفگی، تقلیل‌گرایی بیولوژیک و صنفی



گرایی فمینیستی است که اجازه این ریاکاری و بلند کردن پرچم احترام به حیات را به مذهب یعنی یکی از مخوف ترین و ضد انسانی ترین نهادهای تاریخ بشر داده است." اولاً، به نظر شما اینجا هم زنان بدهکار هستند. تقصیر آن هاست که ارزش ها و باورهای فلسفی شما از حیات و حرمت انسانی با مذهب یون منطبق شده است. تقصیر آن هاست که نسبت به يك پدیده زنده که فقط پتانسیل انسان شدن دارد و هیچ چیز به جز این نیست و بخشی از بدن **خود زن است، بی عاطفه هستند.** شما همان عطوفتی را از زنان انتظار دارید که پیروان دین از زن بعنوان موجودی که "بهشت زیر پایش" قرار دارد! ثانیاً، این از آن ظاهرنامی های "چپ" و در محتوا به شدت راست است. چرا زن باید به طور مجرد و جدا از جنسیتش راجع به مسائل نظر بدهد. در حالی که به خاطر داشتن این جنسیت تحت ستم قرار دارد. مثل اینست که بگوئیم کارگر باید مجرد از موقعیت و خصائل اش فقط به عنوان يك انسان در مورد مسائل اجتماعی نظر بدهد. این شدنی نیست. نیروهای کمونیستی و انقلابی درون جنبش فمینیستی باید با محدودیت های این جنبش مبارزه کنند. باید در عین دفاع از مبارزه برای داشتن حق سقط جنین، توده ها را تعلیم دهند که این مبارزه را به مثابه بخشی از مبارزه عمومی زنان علیه هر شکلی از ستم و همچنین به مثابه بخشی از مبارزه توده های تحت ستم علیه کلیت نظام ارتجاعی مردسالار جلو ببرند. اما حتی اگر جنبش فمینیستی چنین هم نکند باید از مبارزات آن برای دستیابی به هر حقی و علیه هر شکلی از ستم دفاع شود. شما تحت پوشش اینکه "زنان باید به مثابه رهبر و ایدئولوگ و ... ظاهر شوند"، مبارزات زنان بر سر این مساله را تحقیر می کنید. در حالی که رهایی بخش بودن سقط جنین ربط دارد به اینکه زن بتواند در این مصاف ها ظاهر شود. نقش اجباری مادری یکی از اصلی ترین موانع زن برای ایفای این نقش است و جامعه مردسالار آن را تحکیم می کند تا دقیقاً از چنین عرض اندامی ممانعت کند.

شما قادر نیستید این را درك کنید که مبارزات زنان در این زمینه در هر سطحی که باشد به نظم مردسالار ضربه زده و ذخیره انقلاب طبقه کارگر و توده های خلق است. شما می گوئید نکنید! ما می گوئیم این مبارزه به حق است، با خط و جهت گیری رادیکالتری این مبارزه را پیش ببرید، با اکثریت زنان که توده های پرولتر و نیمه پرولتر، توده های کارگر و دهقان هستند، متحد شوید؛ چشم خود را به مراحم بالایی ها نوزید؛ با

دید گسترده تری به مشکلات جامعه بشری و طرق تحول آن نگاه کنید.

این درست است که جنبش فمینیستی در برگیرنده گرایشات مختلف است و بخش مهمی از آن مشکل تقلیل گرایی دارد؛ یعنی خلاصه کردن مشکلات و معضلات در همین يك نوع ستم. اما تقلیل گرایی ایدئولوژیک و سیاسی شما هیچ کمتر از آن نیست؛ بیشتر و خطرناکتر است. شما چشم خود را به روی تضادهای عینی و واقعی اجتماعی بسته اید و کوتاه بینانه و مکانیکی می خواهید همه آن ها را در تضادی "ماکرو" (کلان) بگنجانید. (بگذریم از اینکه این تضاد را نیز صراحتاً روشن نمی کنید که چیست. زمانی آن را تضاد "کارگر و سرمایه دار" می خواندید در این مبحث به نظر می آید منظور تان "تضاد انسان با سرشت خویش" است.) اما منظور شما امروز هر چه باشد این عین تبیین تقلیل گرایانه ای است که در مورد مساله ملی و نابرابری ملی کردید و نتایج عملی زیانبار و مخرب آن را بر جنبش انقلابی کردستان همگان دیدند. در این مورد نیز چنین خواهد بود.

مارکسیسم انقلابی به ما چه چیزی می آموزد؟ بسیاری موضوعات و به ویژه برخی نابرابریها و تمایزات مانند ستم بر زنان (و همچنین ستم ملی) بیانگر تضادهایی واقعی هستند که دارای زندگی و محرك های خود هستند؛ گرچه ریشه در مناسبات بنیادین جامعه دارند و راه حل نهایی آن ها در تحول انقلابی این مناسبات است. در این عصر، ستم بر زن ریشه در تضاد اساسی سرمایه داری دارد و راه حل نهایی اش در انقلاب پرولتری، برای کمونیسم است. اما از طرف دیگر مبارزه علیه هرگونه ستمگری بر زن، نقشی مهم در انقلاب پرولتری، در حل تضاد بنیادین عصر سرمایه داری، ایفا می کند. و انقلاب پرولتری و دستیابی به کمونیسم بدون جنگیدن و سرانجام ریشه کن کردن ستم بر زن، انجام نخواهد گرفت.

درک این مساله يك خط تمایز مهم است میان مارکسیستهای واقعی و رفرمیستها و اکونومیستها و انحلال طلبانی که تلاش می کنند خود را "مارکسیست" بخوانند.

آقای حکمت می گوید: "مساله سقط جنین يك مساله ماکرو و عمومی و اجتماعی است و باید پاسخ ماکرو بگیرد. اگر پاسخ عمومی و بنیادی يك جنبش درست و انسانی و راهگشا باشد، موارد ویژه را می توان در متن این پاسخ انسانی جواب داد..."

درست است. این مساله ای "ماکرو، عمومی و اجتماعی است". اما طبقات مختلف و به تبع آن بینش های فلسفی مختلف به این موضوعات "ماکرو و ..." یکسان نگاه نمی

کنند. برای برخی (منجمله آقای حکمت) پاسخ ماکرو به این مساله اینست: بدون این شکل از تولید مثل، نسل بشر منقرض خواهد شد. رهایی زن از آن دستکاری در "طبیعت" است. و بر همین مبنا به مساله سقط جنین نگاه می‌کنند و بر همین مبنا سقط جنین مذموم و یا "قتل" شمرده می‌شود.

برای ما مساله "ماکرو و عمومی و ... " یعنی اینکه در دنیای طبقاتی و مردسالار، پاسخ به این مساله در درجه اول باید متوجه مبارزه طبقاتی و مساله ستم بر زن باشد. پاسخ درست به این مساله فقط با این معیار و محک سنجیده می‌شود؛ نه بر مبنای چیزی موهوم بنام پاسخ "درست و انسانی و راهگشا".

در همین چارچوب آقای حکمت خواست زنان به کنترل بدن خود را يك مورد "میکرو" می‌داند. آن را فرعی و استثنایی در متن مسائل بزرگتر "انسانی و بنیادی" می‌داند. این یعنی طفره رفتن. یعنی این‌ها را ول کنید به مسائل "انسانی و بنیادی" فکر کنید. تفکر تیپیک غلط، انحرافی و مردسالارانه بخش بزرگی از نیروهای چپ سابق که درک نازلی از مارکسیسم دارند. از نظر ما مساله سقط جنین بعنوان مساله ای "میکرو" در متن موضوع بزرگی چون مبارزه برای کسب رهایی زنان قرار گرفته است. جزیی از مبارزه ای (ماکرو) یعنی مبارزه علیه نظام مردسالار است. ما از این حرکت می‌کنیم و جای این "جزء" را مشخص می‌کنیم. آقای حکمت از "بشریت" و "سرشت" آن آغاز می‌کند و به نفی آن می‌رسد.

اما بپردازیم به قانون گرایی شما: روش مبارزه شما نیز کاملاً با دیدگاه کلی تان منطبق است. به "معجزه" قانون دست انداختن و راه حل مشکلات را در "وضع قوانین" دیدن. شما از اینکه در "فردای تحولات ایران" چه‌ها که نخواهید کرد حرف می‌زنید. منظورتان کدام تحولات است؟ **تحت حاکمیت کدام طبقه؟** چرا فکر می‌کنید بدون يك مبارزه انقلابی و به کف گرفتن قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر و توده‌های محروم می‌توان به این خواسته‌ها به‌طور واقعی دست یافت؟ قوانینی که وضع خواهید کرد منطبق بر کدام مناسبات اجتماعی و اقتصادی است؟ و ضامن اجرایی آن چیست؟

قوانین در جامعه ای وضع می‌شود که تمایزات طبقاتی موجود است. در جوامع طبقاتی مبتنی بر استثمار برای تقویت این تمایزات و در جامعه سوسیالیستی برای محو این تمایزات. سؤال اینست که قوانینی که شما وضع می‌کنید مربوط به کدام یکی است؟

مضافاً، قوانین اساسی حاکم در هر جامعه، بازتاب مناسبات اجتماعی و اقتصادی حاکم بر آنست. این قوانین بر حسب مراحل تکاملی هر جامعه دستخوش تغییرات و حک و اصلاحات می شود. در جوامع سرمایه داری تحت شرایط معینی، در نتیجه پیشروی مبارزات مردم، می تواند حک و اصلاحاتی و عقب نشینی هایی در برخی قوانین پدید بیاید. نکته اینجاست که در این جوامع قوانین اصلی و اساسی که بیانگر و حافظ وضع موجودست، دست نخورده باقی می ماند. دستاوردهای مبارزات مردم نیز که به شکل حک و اصلاحات قانونی تثبیت شده، همیشه تا وقتی که ریشه های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی مناسبات ستمگرانه موجودست، پا برجا می ماند و در معرض تهدید و پایمال شدن - رسمی یا غیررسمی - قرار دارد.

آقای حکمت و عده وضع قانون بر سر حق سقط جنین را می دهد. اما مگر این قانون در ایالات متحده وضع نشده است؟ ایشان می گوید: "تصور نسبتاً رایجی که به خصوص در میان محافل تازه فمینیست ایرانی در خارج از کشور هست اینست که پروچویس ها مدافعان عمل سقط جنین و پرولایفها مخالفان آن هستند. اینطور نیست. بحث بر سر قانونی بودن یا نبودن سقط جنین است و نه خوب و بد بودن این عمل...".

این حرف ها واقعیت ندارد. جنبش پروچویس و پرو لایف قویتر از هر جا در ایالات متحده جریان دارد. جایی که از سال 1973 سقط جنین در نتیجه مبارزات زنان در دهه 60 و به ویژه دهه 70 میلادی **قانونی** اعلام شد. اما مساله به این سادگی ها نبود و نیست. قوانین محدود شده توسط دولت و حملات فاشیستی نیروهای ضد سقط جنین هر روزه این را برای زنان مشکل و مشکل تر کرده است. دیوان عالی کشور در دهه های 80 و 90 میلادی احکامی را در جهت محدود کردن سقط جنین صادر کرد. روسای جمهور آمریکا، ریگان و بوش، از نیروهای مخالف سقط جنین پشتیبانی کردند. و هنوز مبارزات مهمی در دفاع از حق سقط جنین انجام می گیرد. به راستی چرا؟ چرا در عین اینکه سقط جنین در آمریکا قانونی است اما این مبارزه کشته هم می دهد؟ درست به خاطر حاکمیت و نفوذ عمیق و گسترده ایده هایی که بیشتر از قانون روی کاغذ آمده کاربری دارند و مهم تر اینکه دولت ارتجاعی در پشت آن قرار گرفته است.

پس، وضع قوانین (هرچند قوانینی عادلانه) به خودی خود حلال مشکلات نیست. فقط در صورتی که حاکمیت انقلابی طبقه کارگر برقرار باشد - نه هر حاکمیتی که "فردای

تحولات" مستقر می شود - و توده های مردم آگاه و فعال در همه عرصه های جامعه دخالتگر باشند، آنگاه قوانینی که به نفع آنان وضع شده، ضامن اجرایی خواهد داشت.

آقای حکمت، تحت عنوان وضع قوانین و "همزمان مبارزه با مذهب" وعده هایی به مردم می دهد که انجام نگرفتنی است. و این بسیار خطرناک است. شما نمی توانید چیزی بنام قانون ورای مناسبات اقتصادی و طبقاتی حاکم وضع کنید و خود و مردم را دلخوش کنید که اله و بله می شود.

شما سخاوتمندانه به زنان قول می دهید که آزادی سقط جنین را تا سه ماهگی به رسمیت می شناسید و آن را "در فردای تحولات" قانونی می کنید. اما به این سخاوتمندی باید با دیده شك نگریست. چون قبل از اعطای این حق آنچنان عمل سقط جنین را شنیع و "غیر انسانی" جلوه می دهید که اگر زنی بخواهد از این حق اعطایی شما استفاده کند، عطایش را به لقایش می بخشد. یا اینکه آن چنان جوی در جامعه با این موضعگیری به وجود می آید که حتی با داشتن حق قانونی سقط جنین، کسی جرات نکند دست به چنین کاری بزند و در دولت شما نیز زنان در سرداب های مخروبه به طور پنهانی سقط جنین کنند.

اگر ملاها و کشیشها را اعتقاد به خدا و روح به اتخاذ مواضعی اینچنین بر سر مساله زنان و جوانب مختلف مبارزه آنان گشاده است، آقای حکمت را رفرمیسم و اومانیسم بورژوایی اش به اینجا رسانده است.

### **دیدگاه مردسالارانه، برخوردارهای شوونیستی**

آقای حکمت يك پایه بحث خود را در مورد سقط جنین به روی از "خودبیگانگی" قرار می دهد و بی مورد آن را با کار مزدی مقایسه می کند. ایشان می گوید: "کار مزدی هم مانند سقط جنین گواه از خودبیگانگی بشر است".

اما این سوال طرح می شود که این چه تفکر و منطقی است که مفهوم "از خودبیگانگی" را هم در ارتباط با کارگر به کار می برد و هم در ارتباط با زنان، آن ها را کنار هم میچیند و یکی می داند؟ این تفکر کلاسیک بورژوازی است. این بورژوازی است که با شنیدن نام کارگر یاد تولید می افتد و با شنیدن نام زن یاد تولید مثل. آقای حکمت نگران "از خود بیگانگی" زن از وظیفه تولیدی اش است. این تفکر نمی تواند زن را يك ابزار تولید، يك

ماشین جوجه کشی، نبیند و هر واقعه و تصمیمی که مانع حداکثر استفاده از این ماشین می شود موجب نگرانی اش نشود.

موضوع بحث، مساله زنان، موقعیت ستمدیده زن و ابزار مختلفی است که به تقویت این موقعیت خدمت می کند، در حالی که آقای حکمت موضوع سقط جنین را سوای مساله زن طرح می کند. بی جهت نیست که ایشان می گوید: "...چه زن و چه مرد که درد ناشی از سقط جنین را در زندگی مستقیم خود حس کرده باشد." این واقعیت ندارد. درد مرد و زن از سقط جنین یکسان نیست. درد مرد از شل شدن حق مالکیت و کنترل بدن زن است. و زن اگر دردی احساس کند برای آنست که می داند به خاطر این کار در معرض اتهام و فشار جامعه قرار خواهد گرفت. چون شما دارای نظرگاهی مردسالارانه هستید، بحث خود را از خواست و اراده آگاهانه و داوطلبانه زن به حمله بودن یا نبودن شروع نمی کنید. بلکه زن را در هر حال تابع ارزشها و عواطف و احساساتی که بر آن ها نام عام "بشری" گذاشته اید قرار می دهید. وقتی این حرف ها از دهان يك زن بیرون بیاید می توان امیدوار بود که موضوع را به لحاظ معرفتی متوجه نیست و یا تحت تاثیر تفکرات جامعه مردسالار و افرادی چون شما قرار گرفته است. اما وقتی از زبان يك مرد و آن هم رهبری يك حزب سیاسی بیرون می آید دیگر مساله بالکل متفاوت است. شما روشن نمی کنید که ربط مساله سقط جنین به رهایی زن چیست. گویا ما داریم در مورد چیزی مانند هر چیز دیگر صحبت می کنیم. مسائلی خارج از زمان و مکان و به طور مجرد.

شما از "شکوه و خیره کنندگی پروسه حاملگی"، از اینکه "جنین انسان است"، از عاطفه و احساسات - که البته در دیدگاه شما هیچگونه مهر طبقاتی بر آن نخورده است - و خلاصه از همه چیز حرف می زنید، الا یک چیز. تکلیف آن زنی که این جنین را نمی خواهد چیست؟

آقای حکمت می خواهد نظر کسی که مخالف بحثهای ایشان هست را بداند و می پرسد: "..... آیا این عمل را (یعنی سقط جنین) اصولاً عمل ناگوار و تلخی می داند یا خیر هیچ مشکل معنوی و اصولی و وجدانی با سقط جنین ندارد...؟"

خیر آقای حکمت! زنان (و همچنین مردان) آگاه که واقعا برای رهایی زنان مبارزه می کنند، کسانی که فریب خرافه های ضد علمی را نخورده اند، هیچ مشکل معنوی و اصولی و وجدانی با سقط جنین ندارند. آنان با تفکرات امثال شما مشکل دارند. با کلماتی

که غیرمسئولانه ردیف می‌کنید و تلاش می‌کنید تا بدین ترتیب زنان را مرعوب کنید، به طور خجالتی صفت قاتل به آنان اطلاق می‌کنید، موعظه های کشیش مآبانه برای قانع کردن زنان در مورد زشت بودن عمل سقط جنین می‌کنید و غیره و غیره. اگر باور ندارید امتحان کنید. يك جلسه علنی بگذارید و از زنان بخواهید فقط احساس خود را پس از عمل سقط جنین به شما بگویند. بیشك اغلب زنان جواب خواهند داد احساس آرامش خاطر و احتیاط. احساس آرامش از اینکه يك مصیبت (یعنی حاملگی ناخواسته) بر طرف شد. در عین حال احساس احتیاط از این به بعد. بهتر است سؤال دیگری نیز از زنان پرسیده شود. وقتی زمان عادت ماهانه شان عقب می‌افتد چه احساسی دارند؟ بی‌گمان خواهند گفت "در وحشتناك ترین لحظات به سر می‌برم... اعصابم خرد است و آرامش خود را از دست داده ام و ...." این چیزيست که شما آقای حکمت وجدان انسانی تان هیچ احساسی نسبت به آن ندارد.

در جابجای مصاحبه آقای حکمت شوونیسمی قوی را می‌توان مشاهده کرد. از ابتدای گفتگو ایشان با دادن القابی چون "چپ سابق تازه فمینیست مهاجر ایرانی" مبارزه زنان را تحقیر می‌کند. دلخوری و مشکل داشتن آقای حکمت با "تازه فمینیست" ها دقیقا بیان شوونیسم ایشان است. آقای حکمت از دست عده ای زن که می‌خواهند زنان دیگر را از راه بدر ببرند به خشم آمده اند. باید به عرض رساند زانی که برای رهایی و مبارزه علیه جامعه مردسالار و ایده ها و افکار مضحك نشأت گرفته از آن پا به عرصه مبارزه گذارده اند "تازه فمینیست" نیستند. شاید این شما هستید که تازه از این ماجرا خبردار شده اید. آنچه تازه است (شاید هم نیست!) ورود شما به جمع مردان شوونیست ایرانی است که دقیقا به سبک شما مبارزات زنان را با القابی متفرعانه تحقیر می‌کنند؛ آنچه جدید است تطهیر جنایات ستمگران حاکم تحت لوای نرم ها و سنت های جامعه معاصر است.

آقای حکمت می‌پرسد: "آیا صدایی از درون منتقد ما به او می‌گویید که مجبور به این کار نباشم...". "کسی که سقط جنین را با عمل لوزه از يك نوع می‌داند قادر به درك عمق مساله و تلخی و بن بست اخلاقی آن برای انسان های بیشتر و نسل های متعدد نیست...". اما این تلخی و بن بست اخلاقی را همین مناسبات و فرهنگ حاکم و جعلیات خرافی و مذهبی و ضدعلمی و نوع معینی از نگرش به جایگاه زن و نقش مادری به ذهن انسان های بیشتر منجمله شما آقای حکمت فرو کرده است. این منتقد درونی که شاید

بتوان بر آن نام "ندای وجدان" گذاشت، در واقع جامعه بیرونی است. این جامعه و مناسبات و ارزش ها و باورهای حاکم بر آنست که زن را در منگنه می گذارد و به او "هولناک" بودن - "گناه" بودن - سقط جنین را گوشزد می کند.

آقای حکمت می گوید: "...از نظر حقوقی يك ناظر خارجی در اروپا و آمریکا برنامه حزب کمونیست کارگری ایران را بعنوان يك سند پروچویس دسته بندی می کند چون خواهان آزادی سقط جنین است... منتها خود این اسم گذاری پروچویس (طرفدار انتخاب) و پرولایف (طرفدار حیات) گمراه کننده است و تبلیغاتی است (چرا؟ چون شما را مجبور می کند موضع بگیرید؟).... از آن طرف سمبل و بستر اصلی جنبش پروچویس حزب دمکرات آمریکا و امثال کلینتون هستند.... به این دلیل اگر از من بپرسند خود را پروچویس معرفی نمی کنم. این اسم گذاری ریاکارانه و عوامفریبانه است." (عبارت داخل پرانتز از ماست).

اما این قطب بندی در جامعه آمریکا يك قطب بندی مهم اجتماعی حول مساله زن است. علاوه بر آن يك وجه از مبارزات ضد نظام حاکم در بعد ایدئولوژیک و سیاسی را تشکیل می دهد. در قطب پروچویس ها، زنان فمینیست، کمونیست های انقلابی و جریانات مترقی قرار دارند. در صف مقابل فاشیست های مذهبی و غیر مذهبی و گروهی از لیبرالها و اومانیستها با تنگ نظریها و باورهای خاص خود و عده ای از سر ناآگاهی. حزب دمکرات آمریکا و کلینتون در این جدال پروچویس نیستند؛ هرچند گرایشهای درون پروچویس ها به غلط و بنا بر توهمات که این جناح از هیئت حاکمه آمریکا پراکنده است به آنان چشم امید بسته اند. و این مسئولیت و وظیفه بزرگی را بر دوش کمونیست های انقلابی درون این جنبش بمنظور افشای این انحرافات گذارده است. حزب دمکرات و کلینتون در جریان کارزار انتخاباتی که جذب آرای زنان اهمیت بیش از پیش یافته بود و همچنین در برابر جنبش رو به رشد زنان (که دفاع از حق سقط جنین یکی از محورهای اصلی این جنبش بود) سمتگیری هایی با این مساله نشان دادند؛ همانقدر که خاتمی برای زنان و مبارزات و اعتراضات آنان سمتگیری نشان داد. درست عین همان. کلینتون به روشنی اعلام کرد که به نظر او سقط جنین قانونی است ولی باید "بندرت" صورت بگیرد، چون عملی "کثیف" است. کلینتون در حقیقت این ایده را تقویت می کند که سقط جنین کاری غیر اخلاقی است و زنانی که تصمیم بگیرند از حاملگی ناخواسته جلوگیری



کنند اشکال دارند. همانقدر کلینتون پروچویس است که آقای حکمت. و این تحریف های آقای حکمت نه از اعتبار جنبش پروچویس می کاهد و نه کلینتون را در جنبش پروچویس می گنجاند.

خلاصه کنیم: مشخصه نظرات آقای حکمت از این قرار است:

برخورد ایده آلیستی به علم و تاریخ از طریق نفی قوانین عینی حاکم بر طبیعت و بر جامعه بشری؛ سودجویی از مفاهیمی عام و مجرد برای مخدوش کردن مرز میان درست و غلط، مرز میان ستمدیده و ستمگر؛ ارائه یک خط سیاسی رفرمیستی و روش مبارزه محدود و غیرانقلابی و دیدگاهی به غایت مردسالارانه.

آقای حکمت یکبار دیگر اثبات کرد که "چپ" ترین لفاظی ها را باید هنگام کنکرت کردن و ارائه برنامه عملی مورد قضاوت قرار داد.

خط و برنامه ای که آقای حکمت ارائه می دهد، نوید دهنده "یک دنیای بهتر" نیست؛ بلکه کماکان تداوم نظام مردسالاری و لاجرم تداوم جامعه طبقاتی است. حداکثر افقی که برنامه حزب کمونیست کارگری ترسیم می کند، مثنی اصلاحات جزئی است که قرار است به قانونمند کردن جامعه طبقاتی در یک نظام سکولار خدمت کند. نظرات آقای حکمت نه تنها موجب رهایی زنان نخواهد شد بلکه دست و پای آن ها را برای پیشبرد یک مبارزه انقلابی و رادیکال می بندد. این خط و برنامه یکبار دیگر این حکم را اثبات می کند که اگر کسی قصد سرنگونی کل نظام کهنه را نداشته باشد به ناچار پای او بر سر مساله زن نیز خواهد لنگید. و اگر کسی بر سر ستم بر زن موضع درستی نداشته باشد به ناچار به سازش با نظام حاکم کشیده می شود، حتی اگر چنین قصدی نداشته باشد.

\*\*\*

مساله زنان در جامعه ایران بسیار حاد است. جامعه شاهد یک جنبش رو به رشد زنان است که می تواند نقشی تعیین کننده در تحولات پیشرو ایفا کند. این جنبش تمام افراد و نیروها را در بوتۀ آزمایش قرار می دهد. محکی است برای تشخیص موضع، دیدگاه و جایگاه نیروهای طبقاتی گوناگون. اینکه آیا از موضع رهایی کل ستمدیدگان و علیه تمامی جوانب کهنه نظام موجود و برای دنیایی دیگر مبارزه می کنند یا خیر.

مباحث فوق برای جهت گیری جنبش زنان از اهمیت زیادی برخوردار است. اینکه جنبش زنان بتواند تمامی زنجیرهایی که بر دست و پای زنان بسته است را بگسلد و در

مسیر رهایی گام بردارد و خشم زنان را به مثابه نیروی قدرتمندی برای انقلاب رها کند، منوط به اینست که چه افق و اهداف و روشی را پیشاروی خود قرار می دهد. جنبش زنان اگر علیه دیدگاههای غلط و افق ها و روش های محدود به مبارزه برنخیزد، قادر به پیشروی های بزرگ و موثر نخواهد بود. این جنبش با فرصت ها و مصاف های بزرگی روبروست. اینکه از این ها چه نتیجه خواهد شد تماما بسته به آنست که به چه میزان احساسات و آمال انقلابی زنان با خطی صحیح و انقلابی ترکیب می شود.

- از نشریه حقیقت دوره دوم، شماره 28، اردیبهشت 1377

## زندگی چیست؟

چرا این سوال مهم است؟ موجودات انسانی در سراسر جهان ارزشی ویژه به زندگی می دهند. در تمام فرهنگ ها ما زندگی را جشن گرفته و در عزای مرگ می نشینیم. این افترا که در بعضی فرهنگ ها یا بعضی بخش های دنیا، زندگی ارزان است، حقیقت ندارد. همه جا ما به آنچه زنده است بیشتر از اشیاء فاقد زندگی ارزش می نهیم - یا حداقل اغلب آدم ها ادعا دارند که چنین می کنند. ما آگاه هستیم که زنده ایم، و اغلب می خواهیم تا هر اندازه که بشود زنده بمانیم - گر چه بسیاری از ما تحت شرایط خاصی حاضریم زندگی خودمان را به خاطر دیگران فدا کنیم. ما به اطرافمان نگاه می کنیم و فکر می کنیم چه چیزی ما را از دیگر چیزهای اطرافمان متمایز می کند، یا چه وجه اشتراکی با آنان داریم. ما در این مورد که زندگی از کجا آمده و آیا زندگی بعد از مرگ وجود دارد بحث می کنیم، در شگفت هستیم آیا زندگی در دیگر بخش های جهان وجود دارد و آیا به موجودیت بر روی این سیاره ادامه خواهد داد. اغلب آدم ها موافقت می کنند که همه زندگی های روی زمین دارای ارزش اجتماعی برابر نیستند. اغلب ما برای زندگی انسان ارزشی بیش از زندگی گیاهان یا دیگر حیوانات قائلیم و در همان حال آدم ها به طور روز افزونی بر این حقیقت آگاه می گردند که بقاء و کیفیت موجودات انسانی از نزدیک با زندگی دیگر اشکال زندگی در این سیاره گره خورده است. انسان ها همه روزه موجودات زنده را می کشند. اینکه که آیا کشتن گیاهان یا حیوانات گوناگون درست است یا غلط مساله ای است مربوط به ارجحیت های اجتماعی انسان. و بر سر چنان موضوعاتی بین مردم برخوردهای طبقاتی وجود دارد - و خواهد داشت. این برخوردها بوسیله ماهیت مناسبات بورژوازی حاکم بر جهان شکل گرفته؛ مناسبات بورژوازی منافع بشریت را به طور کلی قربانی منافع اقلیتی می کند. مثلا دنیایی فرق است بین کشتن گیاهان و حیوانات برای سیر کردن شکم از يك سو و از سوی دیگر نابود کردن موجودات زنده در اقیانوس ها یا جنگل های بارانی توسط کمپانی های نفت و چوب بری به خاطر بدست آوردن منافع سهل الوصول و غنی.

مهمترین موضوع، آگاهی بر این حقیقت است که افراد متعلق به رده های مختلف اجتماعی و طبقات مختلف اجتماعی، حتی در مورد زندگی انسانی ارجحیت های بسیار

متفاوتی دارند. ما روزمره شاهد این موضوع هستیم. افراد غنی و قدرتمند برای زندگی فقرا و ستمدیدگان چندان ارزشی قائل نیستند. آن‌ها ایشان را برای کار، یا برای جنگ بکار می‌برند. از نقطه نظر قدرتمندان، زندگی افراد فقیر کاملاً خرج کردنی است. بعنوان مثال از نظر قدرت‌های حاکم در ایالات متحده جوانان گتوها (محلات فقیرنشین) و حصیرآبادها همانقدر بی ارزش و خطرناک هستند که اشغال‌های جامعه. بسیاری از نخبگان حاکم آرزو دارند که هر چه زودتر این جوانان از روی زمین جارو شوند. از طرف دیگر وقتی ما به همین جوانان نگاه می‌کنیم، خود و آینده مان را می‌بینیم - ما طبقه ای از مردم را می‌بینیم که دارای پتانسیل به وجود آوردن دنیایی کاملاً متفاوت و بهتر است.

در مورد کشتن موجودات انسانی دیگر چطور؟ بعضی از مردم می‌گویند این دیگر توجیه پذیر نیست. دیگرانی مثل ما می‌گویند که بر سر این موضوع دنیایی تفاوت بین ستمگر و ستمدیده وجود دارد. دنیایی از تفاوت بین خشونت يك تجاوزکننده به عنف و خشونت زنی که تجاوزگر را دفع می‌کند، وجود دارد. دنیایی تفاوت بین ارتشی که می‌گوید "برویم عده ای اشغال کله ویت‌کنگ را در خدمت سیستم استثمار بکشیم" و ارتشی که می‌گوید "برویم خلق را از طریق جنگ انقلابی آزاد کنیم" وجود دارد.

آن‌هایی که می‌گویند باید همیشه، به هر قیمتی که شده، جان همه انسان‌ها حفظ شود باید بدانند که چنین نظری اجازه می‌دهد دردها و رنج‌های بی‌حسابی که انسان‌ها روزمره و در سراسر جهان متحمل می‌شوند، بدون جواب و چاره جویی بقاء یابد. این نیز از واقعیات زندگی است.

موضوع حق سقط جنین نیز باید به همین ترتیب فهمیده شود. افراد به اصطلاح "طرفدار زندگی" که برای ممنوع کردن سقط جنین مبارزه می‌کنند، می‌گویند "فوتوس زندگی است!" و بنابراین نباید کشته شود. آن‌ها فوتوس (جنین سه ماهه) را نه فقط يك موجود زنده بلکه يك موجود کامل انسانی می‌دانند. در حالی که این طور نیست.

(مقاله بعدی این موضوع را بیشتر مورد بحث قرار می‌دهد.) آن‌ها اساساً می‌گویند زندگی يك فوتوس (جنین سه ماهه) ارزش اجتماعی بیشتری از زندگی يك زن دارد. آن‌ها می‌گویند، "گور پدر زندگی زنان".

این روزها بین مردم بر سر اخلاقیات سقط جنین، مسائل نابودی محیط زیست، جنگ‌های مختلف و مساله پاسیفیسم در مقابل خشونت انقلابی و غیره، بحث است. موضوع

"زندگی چیست؟" هم به این مسائل مربوط است. ما باید راجع به زندگی فکر کنیم؛ راجع به اینکه زندگی چه هست و چه نیست؛ راجع به اینکه چرا و چه چیز آن گرانبهاست؛ و اینکه چرا حتی زندگی انسان را همیشه نمی توان و نباید حفظ کرد.

قدرت های حاکم برای اسیر کردن اذهان توده های مردم و به طور کلی ستمدیدگان، مقدار زیادی گنجی و اطلاعات غلط برحول این موضوع حیاتی به وجود آورده اند. آن ها اکثر مردم را نسبت به اولیه ترین واقعیات علمی زندگی، مسائلی که بر سر آن ها مطالعه شده و حل شده و در جهان واقعی به اثبات رسیده اند، نادان نگاه می دارند.

انسان ها با در نظر گرفتن کلیه موجودات مختلف روی زمین، معمولا خط تمایز بزرگی بین آنچه ما می گوئیم "زنده است" با آنچه که نیست ترسیم می کنند. اما این واقعا به چه معناست؟ واقعیاتی است که بدن ما و تمام گیاهان، جانوران، و حتی صخره ها و خاک های روی زمین شامل عناصری است که مدت ها قبل درون ستاره ها ساخته شدند. پس چه چیزی واقعا ما یا هر جانور یا ارگانیسم زنده دیگری را از کلوخه ای ذغال متفاوت می کند؟

جواب چندان بدیهی نیست. کلوخه ذغال نمی تواند بلند شده و در اطراف قدم زند، اما گیاهان نیز چنین نمی کنند - با این وصف گیاهان نفس می کشند! يك رودخانه برای بسیاری جانوران و گیاهان خانه است و خودش نیز نیروی مادی عظیمی است که زمین های اطرافش را می کند و انحاء می بخشد - ولی آیا رودخانه خودش ارگانیسم زنده است؟ واقعیت اینست که موجودات زنده روی زمین با چیزهای غیرزنده و به طور کلی با تمام مواد جهان وجه اشتراك فراوانی دارند. فقط این را در نظر بگیرید که 99 درصد جهان شناخته شده صرفا از دو عنصر شیمیایی ساخته شده است: هیدروژن و هلیوم. دیگر عناصر شیمیایی واقعا مشترك در درون هسته های ستارگان زمانی که ستارگان شروع به سوختن و فرو ریختن می کنند، تولید می شوند. حرارت و فشار درون آن ستارگان چنان عظیم است که واکنش های دماهسته ای مانند آنچه که در بمب هسته ای روی می دهد، در آن ها رخ می دهد: اتم های هیدروژن ترکیب شده و به هلیوم تبدیل می شود، هلیوم به کربن، کربن به اکسیژن، سپس نئون، منگنز، سیلیس، سولفور، و غیره - منجمله نیتروژن (ازت)، کلسیم، آهن، ...

اگر بعضی از این نام ها آشنا بنظر می رسد به این دلیل است که عناصر خیلی

متعارف روی زمین هستند. در واقع هم اکنون چنین پنداشته می شود که تمام عناصر شیمیایی روی زمین به غیر از هیدروژن و مقداری هلیوم در اصل میلیاردها سال قبل در درون ستارگان تولید شده اند و ستارگانی که در حال خاموشی و سقوط بوده اند این عناصر را در شکل گازها در فضا رها کردند. این گازها به تدریج سرد شده و با غلیظ شدن آن‌ها ستارگان و سیارات جدید تشکیل شد. این پروسه ایست که هنوز در بخش‌های دیگر کهکشان ادامه دارد. ستاره ما، خورشید، و نه سیاره ای که به دور آن گردش می‌کنند - منجمله زمین - به همین ترتیب تشکیل شدند.

بر روی سیاره ما، تمام چیزهای زنده اغلب از چهار عنصر اصلی ساخته شده اند: کربن، اکسیژن، نیتروژن و هیدروژن. بعنوان مثال 99 درصد اتم‌های بدن خود ما از این چهار عنصر شیمیایی ساخته شده است. حدود یک پنجم وزن بدن ما از اتم‌های کربن ساخته شده است. لذا حرف "کارل ساگان" ستاره شناس واقعا حقیقت دارد که، ما از مواد ستاره ای درست شده ایم! ارزش دارد راجع به این مساله فکر کنیم، و از پیوستگی و تشابهات ما بین تمام چیزهای روی زمین، زنده و غیرزنده، و بقیه مواد کهکشان، درک درستی بیابیم. البته اتم‌های متعارف روی زمین صرفا نقش آجرهای ساختمانی را دارند که به میلیون‌ها شکل گوناگون کنار هم چیده شده اند. انواع مختلف اتمها با یکدیگر ترکیب شده و واحدهای پایه ای بنام مولکول را میسازند. بعنوان مثال، یک واحد پایه ای یا مولکول آب از دو اتم هیدروژن و یک اتم اکسیژن درست شده است. اتم‌ها می توانند به اطراف حرکت کرده و جاهای خود را با دیگر اتمها در همان یا مولکول‌های مختلف معاوضه کنند. به این حرکات واکنش‌های شیمیایی میگویند. ترکیبات بسیار مختلف و تغییرات بسیار زیاد همواره روی می دهد. ماده می تواند اشکال بینهایت زیادی به خود بگیرد و به همین دلیل است که چیزهای روی زمین همه یک جور نیستند. اتم‌ها هرگز ساکن نیستند. مولفه‌های تمام ماده‌ها، زنده یا غیر آن این است که همواره در حال حرکتند، تغییر می‌کنند، و با یکدیگر فعل و انفعال دارند.

اما اگر تمام ماده همیشه در حرکت است، چه چیزی ماده "زنده" را از غیر زنده متمایز می‌کند؟ بر روی سیاره ما حتی ساده ترین ارگانیسم‌های زنده خیلی پیچیده اند - باین معنی که آن‌ها دارای مولفه‌های داخلی و سطوح سازماندهی بسیار زیاد هستند. ارگانیسم‌های زنده به طور عموم از یک سلول زنده یا بیشتر ساخته شده اند. سلول‌ها

واحد های کوچک زندگی هستند؛ اینها در اساس تجمع مولکول هایی هستند که پوسته ای آنان را احاطه کرده که در درون آن واکنش های شیمیایی بسیاری رخ می دهد. بعضی ارگانسیم های زنده، مانند باکتری یا ارگانسیم های حوضچه ای میکروسکوپی، فقط دارای يك سلول هستند، در حالی که دیگر ارگانسیم ها دارای سلول های بسیار زیاد که متقابلا پیوسته و وابسته اند، هستند. بدن انسان به طور متوسط دارای تریلیون ها (یعنی میلیون ها میلیون) سلول زنده پیوسته است.

ولی پیچیدگی و تشکیلات سلولی، به خودی خود، برای تعریف زندگی کافی نیست. معذالك بنظر می آید که می توان با جمع زدن تعدادی از پروسه های معین، زندگی را به آن صورت که ما می شناسیم مشخص کرد و از این مجموعه برای متمایز کردن موجودات زنده از غیر زنده استفاده کرد. این پروسه ها عبارتند از:

- 1 - توانایی رشد، و توانایی سوخت و ساز (متابولیزه کردن) يك منبع انرژی بیرونی.
  - 2 - توانایی تولید مثل.
  - 3 - توانایی جذب تغییر طی نسل ها و تولید مثل آن.
- بگذارید به هر کدام از این ها به نوبت نگاهی کنیم:

### 1 - رشد و متابولیزم

تمام موجودات زنده يك نوع منبع انرژی را از جهان بیرونی به درون می کشند و آن را متابولیزه می کنند. یعنی آن را می سوزانند و تبدیل به مواد جدیدی می کنند. موجودات زنده بدین طریق آنچه را که برای رشد، گسترش و ابقاء بدنشان نیاز دارند، تهیه می کنند. تمام موجودات زنده همچنین نوعی از محصول زائد (فضولات) را به محیط زیست بیرونی برمی گردانند.

همه می دانند که آدم ها و حیوانات "می خورند". ولی آیا گیاهان هم "می خورند"؟ بله، آن ها نیز این کار را می کنند. گیاهان سبز بوسیله جذب انرژی نور خورشید (و همچنین گاز دی اکسید کربن و آب) عمل "خوردن" را انجام می دهند و آن را به انرژی شیمیایی شکرها و نشاسته ها تبدیل می کنند. این پروسه فتوسنتز نامیده می شود. شکر و نشاسته تولید شده به ساخت برگ های نو، میوه، بذر و غیره می رود. گیاهان نیز به دنیای بیرونی "فضولات" پس می دهند که تولید جانبی متابولیکی است. از شانس ما این "فضولات"

گیاهان سبز، اکسیژنی است که ما برای تنفس نیاز داریم! حیوانات، منجمله انسان ها، منبع انرژی خودشان را بوسیله خوردن گیاهان - که انرژی خورشیدی را به انرژی شیمیایی در شکل شکر و نشاسته تبدیل کرده اند - و (یا) خوردن دیگر حیوانات که به نوبه خود بخشی از آن انرژی را در بافت های بدن خود انبار کرده اند، تامین می کنند. در طول این "زنجیره غذایی" گیاهان و حیوانات منابع "غذایی" خودشان را برای رشد، گسترش و تامین وظایف بدنی شان مصرف می کنند. تمام چیزهای زنده از این پروسه مستمر رشد و متابولیسم گذر کرده و طی آن فعالانه خودشان و جهان بیرونی را تغییر می دهند.

## 2- تولید مثل

انواع مختلف ارگانسیم های زنده تولید مثل می کنند. هیچ ارگانسیم زنده ای برای همیشه زندگی نمی کند و مطمئنا هر ارگانسیم زنده منفردی تولید مثل نمی کند. (بعنوان مثال، هر حیوان منفردی دارای فرزند نیست.) اما توانایی تولید نسل های جدیدی از افراد جداگانه خصوصیت تمام انواع موجودات زنده است.

این تولید مثل به طرق بسیار انجام می شود. بعضی موجودات تك سلولی فقط به دو سلول جدید تقسیم می شوند. بعضی موجودات می توانند خودشان را کلون (تولید مثل غیر جنسی مثلا از طریق شکفتن یا تقسیم شدن - م) کرده، افراد جدید یکسانی تولید کنند. باز تولید جنسی در بسیاری از انواع گیاهان و حیوانات روی زمین تکوین یافته است به طوری که سلول های تخمک ماده و اسپرم نر را ترکیب می کنند و بذر یا تخمک هایی با هویت و پتانسیل منحصر به فرد تولید می کنند. توانایی باز تولید به هر طریقی که انجام شود، صفتی کلیدی در تمام موجودات زنده است.

## 3- طریقی برای جذب و بازتولید تغییر طی نسل ها

جذب تغییر به معنای در خود کشیدن، ترکیب کردن آن با خود، و همچنین محقق ساختن آن است. بازتولید کردن تغییر طی نسل ها به معنای تکرار کردن آن و انتقال آن به دیگران است.

احتمالا بزرگترین اختلاف بین موجودات زنده و غیرزنده طریقه فعل و انفعال آنان با دنیای خارج است. موجودات زنده به طریقی کیفیتا متفاوت جهان خارج را تغییر می دهند و به وسیله آن تغییر می یابند.



موجود غیر زنده ای مثل سنگ خارا را در نظر بگیرید که می تواند بوسیله دنیای خارج تغییر داده شود - به عنوان مثال، می تواند بوسیله باد و باران فرسوده شود. و همچنین می تواند دنیای خارج را تغییر دهد - به عنوان مثال، می تواند مسیر آب را منحرف کند، یا اگر پرتاب شود می تواند شیشه يك ماشين را بشکند، و حتی می تواند به صورتی پاسیو طی زمان تغییرات را ثبت کند - به عنوان مثال بوسیله فشار درون زمین خرد شده و لایه لایه می شود یا نقش فسیل گیاه یا حیوانی مربوط به عهد قدیم را نگاه می دارد. يك رودخانه می تواند زمین را انحاء دهد، پس از بارانی از يك جریان آرام به سیلابی خشم آلود تبدیل شود یا توسط سدی محصور شود. فوران آتشفشانی می تواند با خاکستر خود اشعه خورشید را سد کرده و میلیون ها هکتار را با گدازه سوزاننده تحلیل برد. يك طوفان حاره ای می تواند چندین گردباد به راه اندازه و باعث شود هوا در مناطق دوردست تغییر کند. طوفان می تواند قدرت بگیرد یا به تدریج زائل شود. این ها مثال هایی از کنش و واکنش بسیار پویایی است که بین ماده غیرزنده و محیط زیست اطرافش روی می دهد. ولی حتی پویا ترین سیستم های غیرزنده دارای آن توانایی که تمام چیزهای زنده در پیش کشیدن و جذب عناصر "جدید"، و بازتولید و پراکندن این تغییرات به طور مستمر طی نسل ها هستند، نیستند.

طریقی که این کارکرد روی می دهد چنین است: تمام ارگانیسم های زنده (حداقل در روی این سیاره) دارای سیستم ژنتیکی هستند که در درجه اول بر مجموعه ای از مولکولهای DNA که در سلول های آنهاست، استوارند. DNA مانند انباری شیمیایی حاوی اطلاعات است که بخش بزرگی از رشد و تکامل يك ارگانیسم زنده را برنامه ریزی کرده و گرچه نه تمام اما بسیاری از خصائل اساسی آن را معین می کند. DNA انبار اطلاعاتی برای خصوصیات موروثی است. از نسلی به نسل دیگر انتقال می یابد. و آن اطلاعات اساسی که ممکن است يك سلول تخمك را به اردك یا دیگری را به خرگوش و آن يك را به موجود انسانی تکامل دهد، در بر دارد.

مقایسه DNA در سلول های تیره های مختلف، تشابهات بسیار بین اشکال مختلف زندگی روی زمین را نشان داده و آشکار می کند که ما همه از اجدادی مشترك نتیجه شده ایم (به یکی از ضمیمه ها بنام "مثالی از تکامل از طریق انتخاب طبیعی" نگاه کنید). این قبیل مقایسه کردن ها نشان می دهد که مثلا ما از همه نزدیکتر با شامپانزه مرتبط بوده و

احتمالا دارای اجداد مشترکی که به حدود 4 میلیون سال قبل می رسد، هستیم. يك سیستم ژنتیکی، تغییرات گذشته تاریخ زندگی را ثبت کرده و نقشه اصلی برای تکامل کلی يك ارگانیسم را فراهم می‌کند. اما همچنین در ارتباط با دنیای خارج دائما تغییر یابنده، مواد خام لازم برای تغییر را فراهم می‌کند. زندگی تکامل می یابد، و این متمایزکننده ترین خصوصیت آنست.

برنامه های ژنتیکی از نسلی به نسلی دیگر انتقال می یابند. در این پروسه اکثر اطلاعات انتقال یابنده نسبتا ثابت باقی میماند، اما افراد مختلف نسخه های نسبتا متفاوتی از برنامه را به ارث می برند چرا که در جریان تولید مثل "جابجایی" های معینی در اطلاعات ژنتیکی رخ می دهد. برخی اوقات بعضی از این جا به جایی های شیمیایی منجر به ظهور خصائل نوینی در افراد می شود. این مساله همچنین به معنای آنست که در هر محلی، در هر جمعیتی از ارگانیسم های زنده، تنوع زیادی می تواند بین افراد موجود باشد (یعنی "نسخه" های متفاوتی از هر نوع گیاه یا حیوان) که در کنش و واکنش با دنیای بیرونی است. از میان این افراد مختلف با خصائل متفاوت که در کنش و واکنش با شرایط خارجی مستمرا تغییر یابنده هستند، برخی موفق می شوند که فرزندان بیشتری از خود بر جای بگذارند. باین ترتیب ویژگی های ژنتیکی درونی آنها (و خصائلی که ممکنست به ظهور برسانند) به خصائل متعارف نسل های بعدی تبدیل می شود.

معنای "انتخاب طبیعی" به طور مختصر و مفید همین است. برخی اوقات تغییرات آنقدر هست که منجر به وجود آمدن يك تیره یا نوع کاملا نوین از آن گیاه یا حیوان شود. از طریق این مکانیسم انتخاب طبیعی است که زندگی در روی این سیاره تکامل می یابد. این طرق ثبت و انتقال تغییرات از يك نسل به نسل های دیگر، تنوع و گوناگونی عظیم اشکال زندگی روی زمین را امکان پذیر کرده است.

به يك معنا، ماده خام زندگی درگیر يك پروسه مستمر "آزمون" ناآگاهانه است. دستی خارجی که این را از خارج هدایت کند وجود ندارد. يك مبنای داخلی در تمام موجودات زنده روی زمین موجود است که در کنش و واکنش با دنیای خارج، و طی نسل ها، این تغییرات را امکان پذیر می‌کند. يك نقطه پایانی یا هدفی که موجودات زنده به طرف آن در حرکتند، وجود ندارد.

اما تکامل یعنی این که موجودات زنده - در عمل کنش و واکنش با جهان متغیر بیرونی

- می توانند اشکال جدید و متفاوتی از زندگی را تولید کنند. عده ای از موجودات بقا می‌یابند و عده ای خیر. بسته به شرایط، تغییر طی نسل ها بعضی اوقات می تواند خیلی محدود باشد، و بعضی اوقات می تواند اکستریم بوده و به طور نسبتاً سریع مایه به وجود آمدن اشکال کاملاً جدیدی از زندگی شود.

هر چیزی حفظ نمی شود. هر چیزی انتقال نمی یابد. و بسیاری از تغییرات تکاملی به بن‌بست می رسند. با این اوصاف فقط موجودات زنده این توانایی را دارند که تغییر را جذب کرده و طی نسل ها آن را به طور مستمر بازتولید کنند. باز تاکید کنیم که زندگی در واقع "تکامل" می‌یابد و این آن صفتی است که بیشتر از هر چیز دیگر وجه مشخصه زندگی است.

رشد، سوخت و ساز (متابولیسم)، تولید مثل، داشتن طرقی برای جذب و حفظ تغییر طی نسل‌ها؛ اینها خصائلی است که وجه اشتراك ما و کلیه موجودات زنده این سیاره است. ما انسان ها در مسیر تکاملی مان طریق دیگری برای جذب و انتقال تغییر به نسل های آتی نیز بدست آورده ایم؛ طرقی که بسیار قدرتمندتر و سریع تر است - طرقی اجتماعی، که به طور مستقیم در سیستم های ژنتیکی انفرادی ما برنامه ریزی نشده بلکه، در سطحی دیگر، از دل تجارب و کنش - واکنش های ما به مثابه يك موجود اجتماعی، به ظهور رسیده است.

دیگر حیوانات ذره ای از این توانایی را بدست آورده اند. يك گرگ جوان وقتی به دنیا می آید نمی داند که چگونه شکار کند بلکه باید آن را از دیگر گرگ ها یاد بگیرد. يك شامپانزه ماده باید از دیگر شامپانزه ها طرز مواظبت از يك بچه را یاد بگیرد. نهنگ ها به جوانان خود "آوازهای" پیچیده تیره های خود را می آموزند و غیره.

ولی موجودات انسانی به درجه ای کیفیتاً بالاتر دنیای خارج را در هم آهنگی با یکدیگر، بوسیله سازمان های ارتباطی و اجتماعی - یاد گرفتن، یاد دادن، مبارزه کردن - بطرق گوناگون تغییر می دهند (و بوسیله آن تغییر می‌کنند). ما می توانیم طی نسل های بسیار، تجربه را انباشت کرده، تاریخ مان را ثبت کرده، خود را به شرایط متغیر تطبیق دهیم، تعیین کنیم چه پراتیک هایی را می خواهیم رایج کنیم و کدامین را به دور افکنیم، یا چه پراتیک های جدیدی را شروع کرده و گسترش دهیم. ما می توانیم بوسیله تاریخ اجتماعی جمعی مان و مبارزه، گذشته را جمع‌بندی کرده، حال را تحلیل کرده، و برای

آینده نقشه بریزیم. و از این نظر ما روی این سیاره منحصر به فرد هستیم.

خلاصه کلیه این مطلب چنین می شود: می دانیم که ما با کل ماده در این کهکشان وجه اشتراك های بسیاری داریم و حتی بیشتر از آن با کلیه موجودات زنده روی این سیاره وجه اشتراك داریم. آنچه که ما را به معنایی "ویژه" می کند قطعاً زنده بودن ما نیست (از هر چه بگذری، بسیاری چیزهای اطراف ما زنده اند!) بلکه ویژگی ما در آنست که ما در حال حاضر تنها شکل زندگی روی این سیاره هستیم که (خوب یا بد!) بیشترین قابلیت را در این امر بدست آورده ایم که به طور جمعی از طریق ابزارهای اجتماعی شرایط زندگی خودمان و سیاره مان را تغییر دهیم.

و ما قادر هستیم این کار را بکنیم نه به این دلیل که اکسیژن تنفس می کنیم، خون در رگ هایمان جاری است، یا انگشت شستمان را مك می زنیم، و نه حتی به این دلیل که با مغزهای انفرادی مان "فکر" می کنیم. ما قادریم این کار را بکنیم زیرا تمام عمرمان را در هماهنگی با دیگر موجودات انسانی، به عنوان بخشی از جامعه انسانی، زندگی و مبارزه می کنیم. "زنده" بودن در خودش آن چیزی نیست که واقعاً ما را به عنوان موجودات انسانی متمایز می کند. بخشی از جامعه بشری بودن کنه مساله است.

زندگی با تمام پیچیدگی و گوناگونی اش یقیناً زیبا، اعجاب انگیز، و ویژه است. اما درک و قدرشناسی عمیق تری از زندگی، منجمله زندگی انسانی، باید شامل فهم این حقیقت باشد که نه ممکن و نه حتی دلخواه است که سعی شود تمام زندگی، تمام ایام، حفظ شود.

مرگ يك واقعیت ضروری از زندگی روی این سیاره است. مثلاً، اغلب گیاهان و حیوانات بیشتر از آن تعداد که به بلوغ میرسند بذر و جوانه تولید می کنند و این امر معمولاً تضمین می کند که بعضی بقاء یابند. حیوانات اگر به قیمت دیگر حیوانات و گیاهان تغذیه نکنند نمی توانند زندگی کنند. گیاهان بخشاً از گیاهان و حیواناتی که زمانی زنده بوده اند و اکنون در خاک پوسیده و تجزیه می شوند، تغذیه می کنند. ما انسان ها برای تضمین سلامت و صحت وجودمان گیاهان و حیوانات را به خاطر غذا می کشیم، حشرات آفت را می کشیم، برای کشتن باکتری های زنده که به بدن ما حمله می کنند آنتی بیوتیک می خوریم.

اما کشتن جنین انسان یا فوتوس در عمل سقط جنین جدل انگیزتر از همه اینهاست - حتی با وجود آنکه فوتوس و جنین بخشی از بدن زن است و حتی در حالی که کنترل تولید

مثل برای سلامت و صحت وجود زنان که موجودات انسانی کاملی هستند تعیین کننده است. با سقط جنین ضدیت می شود.

همچنین لحظات زیادی وجود دارد که در آن انسان ها، موجودات انسانی دیگر را می کشند، بعضی اوقات از روی لاپالی گری، بی ملاحظگی، استعمارگرانه، و بعضی اوقات به نام خیر اجتماعی برتر برای نفع کل جامعه. این عینیتاً توجیه پذیر است و برخی اوقات خیر.

واقعیت آنست که موجودات انسانی اغلب باید زندگی را برای اینکه زندگی دیگری را حفظ و غنی کنند، خاتمه بخشند.

اینکه چنین عملی درست است یا نه بسته به این است که در هر اوضاع معین چه چیزی مهمتر است؛ و در اساس مساله اینست که آیا ارجحیت ها و تصمیمات واقعاً به نفع اکثریت بزرگ مردم و نهایتاً تمام بشریت هست یا خیر؟

### خلاصه کنیم

1- ما و تمام موجودات روی زمین - مرده و زنده - از "مواد ستاره ای" ساخته شده ایم.

2- پدیده های زنده روی زمین به طور عموم از يك سلول زنده یا بیشتر ساخته شده اند. و تمام موجودات زنده روی زمین با هم نسبت دارند و از اخلاف اولین موجودات تك سلولی روی این سیاره هستند.

3- انواع مختلف موجودات یا ارگانیسم های زنده در این خصوصیات مشترك هستند:

- توانایی رشد و سوخت و ساز انرژی.

- توانایی تولید مثل.

- و توانایی جذب تغییر و انتقال آن به نسل های بعد.

4- موجود انسانی با دیگر موجودات زنده این سیاره خصوصیات مشترك بسیاری دارد. آنچه ما را "متفاوت" از دیگر موجودات می کند داشتن آن خصائلی نیست که دلالت بر "زنده" بودن ما می کند. مگر این نیست که "زندگی" های بسیاری در اطراف ما وجود دارد؟ آنچه که ما را متفاوت، یا "ویژه" می کند، این است که ما توانایی خود در تغییر دادن شرایط زندگی را از طریق ابزارهای اجتماعی - به وسیله زندگی و مبارزه

کردن در هماهنگی با دیگر موجودات بشری در خلال تمام زندگی‌مان - به درجه ای بالاتر از هر تیره دیگری تکامل داده‌ایم. پس بخشی از جامعه بشری بودن (و نه صرفاً زنده بودن) جوهر چیزی است که ما را انسان می‌کند.

## چند نکته مرتبط

### زندگی سطوح مختلفی از سازماندهی و تشکل دارد

حداقل بر روی کره زمین، ماده زنده سطوح مختلفی از سازماندهی دارد و همه "پروسه های زندگی" در تمام سطوح روی نمی دهد. به عنوان مثال، يك ارگانیسم تك سلولی مانند پارامسیوم تمام پروسه هایی را که اینجا توضیح دادیم انجام می دهد. ولی در ارگانیسمی که از تعداد زیادی سلول های زنده درست شده است، این سلول ها تابعی از کل بدن هستند و مادامی که بخشی از بدن هستند موجودیت مستقلی به مثابه يك ارگانیسم منفرد و مجزا ندارند. به عنوان مثال هر سلول بدن انسان به عنوان بخشی از کل بدن زنده، زنده است و در بسیاری از پروسه های زندگی بدن شرکت می کند. این سلول ها انرژی را سوخت و ساز می کنند و وظایف تخصصی مانند وظایف يك سلول جگر یا يك سلول اسپرم را به عهده دارند. ولی این واحدهای كوچك زنده به تنهایی تمام معیارهای يك ارگانیسم زنده را برآورده نمی کنند. به طور نمونه، سلول های اسپرم بازتولید نمی کنند، هرچند واحدهای كوچك از کلیت ارگانیسم هایی هستند که بازتولید می کنند و آن ها در پروسه بازتولید این ارگانیسم شرکت می جویند.

ترم "ارگانیسم" به آن سطحی از زندگی - کلیت موجودات منفرد - گفته می شود که تمام معیارهای زندگی را که در اینجا بحث شد برآورده کنند، یعنی: داشتن ظرفیت رشد، متابولیسم، تولید مثل، و داشتن سیستمی که از طریق آن صفات ارثی به نسل های دیگر انتقال داده شود. به خاطر داشته باشید که این فقط ارگانیسم های منفرد هستند که "بازتولید می کنند" (نه زن ها یا هر واحد كوچك دیگر و همچنین نه جمعیت ها یا تیره ها یا هر کلیت بزرگتری)، اما تغییر تکاملی طی چندین نسل روی می دهد و آن هم در سطحی دیگر یعنی در سطح تیره ها - یا "نوع" های کاملاً متمایز. پس افراد تولید مثل می کنند، تیره ها تکامل می یابند.

### تمام چیزهای زنده روی زمین به هم ارتباط دارند

در شروع زندگی روی زمین، ترکیب شیمیایی آب ها و اتمسفر چنان بود که ذراتی از بعضی مواد شیمیایی ارگانیك می توانستند به یکدیگر چسبیده و خود را با پوسته ای

محصور کنند که درون آن واکنش های شیمیایی گوناگونی می توانست رخ دهد. اینها نمونه های اولیه از نخستین سلول های زنده بودند که می توانستند انرژی جذب کنند، رشد کنند، تقسیم شوند و به تدریج حتی شکلی از برنامه ریزی ساده ژنتیکی را از نسلی به نسل بعد انتقال بدهند. امروزه، شرایط محیط زیست خیلی متفاوت است، و سلول های جدید این طور از هیچ شروع نمی کنند. این بدان معنی است که تمام سلول های زنده امروزی در تمام موجودات زنده، همه فرزندان آن نخستین سلول های زنده روی این سیاره هستند! به شکرانه تکامل تاریخی اشکال زندگی از طریق مکانیسم انتخاب طبیعی، امروزه انواع و اقسام شکل زندگی روی این سیاره موجود است. اما اگر به عقب بازگشته و اجداد کلیه موجودات زنده را ردیابی کنیم، همه ما به همان نخستین سلول ها می رسیم. و همه ما با یکدیگر نسبت داریم.

### تکامل به طریقه انتخاب طبیعی: مثالی دیگر

دوزیستان (ام فی بین ها) سمندر، قورباغه، وزغ (یک نوع وزغ که فقط هنگام تخم ریزی در آب می رود) از کجا ممکن است آمده باشند؟ میلیون ها سال قبل، نوعی ماهی وجود داشت (لاب فین)، که بعضی از آن ها نه تنها دستگاه تنفسی (پره های تنفسی ماهی - م) معمولی ماهی که برای نفس کشیدن زیر آب بکار می رود را داشتند. بلکه نوعی "شش" که به احتمال زیاد به آن ها اجازه میداد خارج از آب برای لحظه ای بتوانند نفس بکشند را نیز دارا بودند. مضافاً، بعضی از آن ها بال های کلفت و سختی هم داشتند. این قبیل رویدادها (که نتیجه تنوع ژنتیکی در لاب فین ها بود) می توانست به جایی نرسد. اما بنظر می رسد آن ماهی هایی که دارای شش و بال های سخت بودند و می توانستند مدتی خارج از آب بسر برند قادر بودند هنگام خشک شدن منبع آبشان از طریق جهیدن به اینطرف آنطرف از طریق خشکی خود را به منبع آب دیگری برسانند (برخی از ماهی های امروزی هم می توانند از این کارها کنند). بنظر می رسد زمانی محیط زیست آن ماهی ها دچار خشکسالی شد. شش نیست ماهی هایی که می توانستند بر روی خشکی حرکت کنند و برای مدتی هوا تنفس کنند بیشتر از ماهی هایی که نمی توانستند خود را به این شرایط جدید تطبیق دهند و دسته دسته می مردند، از خود اعقابی برجای نهادند. و اگر شش و بالهای سخت از علائم مشخصه قابل انتقال بودند، احتمالاً به فاصله چند نسل - حتی همراه با نسخه های اکستریم تری از این خصائل مانند ششهای کامل



تر، "پاهای" کوتاه و کلفت - به خصائل متعارف تری تبدیل می شدند . در واقع لاب فین ها خودشان به تدریج از بین رفتند، اما قبل از اینکه از بین بروند مایه پیدایش موجود جدیدی شدند که شش و پاهای کلفت و کوتاه داشته و قادر بود به مدت درازتری خارج از آب و بر خشکی بمانند. این موجودات جدید اجداد دوزیستان امروزی بودند.

## زندگی نمی‌تواند و نمی‌باید همیشه حفظ شود!

صحنه مقابل يك كلينيك زنان: يك نفر از گروه "حق زندگی" (نام گروهی در آمریکا که مخالف سقط جنین است.) تلاش دارد زنان مراجعه کننده را از سقط جنین منع کند. او بالا و پایین رفته و تابلویی دارد که می‌گوید "فوتوس (نطفه) زندگی است"... فکر می‌کند همین حد اعلام موضع برای بحث حول سقط جنین کافی است.

آیا این درست است که فوتوس شکلی از زندگی است؟ البته که هست. از سلول های زنده درست شده، رشد می‌کند و انرژی را تبدیل می‌کند، ظرفیت بالغ شدن و تولید دارد، دارای سیستم ژنتیکی و غیره است.

آیا سقط جنین این شکل از زندگی را نابود می‌کند؟ بله، حتما. آیا سقط جنین، کشتن انسانی دیگر نیست؟ نه به هیچ وجه. يك فوتوس هنوز موجودی بنام انسان نیست. بیشتر شبیه يك بذر یا جوانه موجودی بنام انسان است. فوتوس "زنده" است، ولی این در مورد تمام سلول های دیگر در بدن يك زن صادق است، فوتوس هنوز از خودش زندگی ای ندارد. یعنی هنوز دارای زندگی ای جدا از زندگی زنی که در رحمش قرار گرفته، ندارد. ما لزوماً مجبور به حفظ هر چیزی که خصوصیت "زندگی" دارد، نیستیم. این واقعیتی آشکار است. در مورد آن فکر کنید: مردم مرتباً "زندگی" موجودات زنده گوناگون را به خاطر آنچه که خیر بزرگتری بنظر میرسد، خاتمه می‌دهند: ما این کار را هر بار که چیزی می‌خوریم انجام می‌دهیم - تمام میوه ها، سبزیجات و گوشت ها از نباتات و حیواناتی زنده که به خاطر تغذیه ما کشته می‌شوند، بدست می‌آیند. هر بار که ما درختی را برای مصرف سوختی می‌بریم، هر بار که برای کشتن ارگانیزم های زنده ای که ما را مریض کرده اند، آنتی بیوتیک می‌خوریم، یا حتی هر بار انسانی دیگر را در دفاع از خود یا برای اینکه مانع رنج بردن و کشته شدن انسان های دیگر شویم می‌کشیم، زندگی را خاتمه می‌دهیم.

به عبارت دیگر ما زندگی را برای حفظ و غنی کردن زندگی دیگر می‌کشیم. بنابراین در مورد زندگی زن چطور؟

زندگی زنی که مجبور به ادامه بارداری ناخواسته شده است در خطر است. او ممکن است به سقط جنین ریسک دار در پناه کوچه ای متوسل بشود. و اگر ادامه بارداری به او

تحمیل شود، زندگی اش ضعیف تر و بی عزت می شود. به غرور و عزت نفسش لطمه می خورد زیرا جامعه به این طریق به او می گوید اساساً بی ارزش است و حتی دسته ای سلول رشد نیافته که هنوز بچه کاملی هم نیست، احترامی بیشتر و ارزشی بیشتر از او دارد! زیرا به او اجازه داده نشده است که بدن خودش، تولید مثل خودش را کنترل کند، اجازه ندارد تصمیم بگیرد که آیا مادر بشود یا نه و چه وقت. او بیشتر از یک برده آزادی ندارد.

طرفداران "حق زندگی" مساله را بدین صورت نمی بینند. آن‌ها روشن کرده اند که زندگی یک فوتوس برایشان مهم تر است و ارزش بیشتری از زندگی زن حامل فوتوس دارد. از نقطه نظر اجتماعی، کسانی که می خواهند با زور حق سقط جنین را از یک زن بگیرند چیزی بیشتر از سگ های شرور هار نیستند.

اما از نقطه نظر علمی نیز احق هایی نادان یا دروغگویانی حسابگر هستند. آیا عکس هایی را که به کار می برند دیده اید؟ این عکس ها را بررسی کنید. این ها اغلب عکس فوتوس های بزرگ شده اند که تقریباً آماده به دنیا آمدن هستند. (ولی واقعیت اینست که 90 درصد سقط جنین ها در آمریکا در سه ماهه اول حاملگی انجام می شود.) این تصاویر طراحی شده اند تا در فرد این احساس را به وجود آورند که گویی فوتوس هایی که زنان سقط می کنند درست مثل بچه های دوست داشتنی کوچکی هستند، آماده برای در آغوش کشیدن و آروغ زدن. ولی این طور نیست! فوتوس فرسنگ ها از این مرحله به دور است. و آیا توجه کرده اید چگونه فوتوس ها را به دروغ به حالت شناور ترسیم می کنند، گویی که در بدن یک زن نیستند؟ در طول این نشو و نما زن کجاست؟ حتی در بسیاری از کتاب های درسی مدارس آن‌ها تصاویر یا عکس هایی از فوتوس درون یک رحم را نشان می دهند، ولی آن‌ها زن را که فوتوس بخشی از آن است به بیننده نشان نمی دهند! چون می خواهند این واقعیت را که پای زنی هم در میان است، پنهان سازند.

این گروه برای قبولاندن نظرات دروغ خود از جهلی که مردم در مورد بدن خودشان دارند، سود می جویند. مثلاً خیلی ها نمی دانند که چه چیز درون بدن اتفاق می افتد، چگونه یک بارداری تکامل می یابد و غیره. بگذارید ببینیم حقیقت در مورد تکامل یک فوتوس چیست.

واقعیت اینست که حاملگی پروسه ای است که مدت زمانی را در بر می گیرد و حادثه

ای اسرارآمیز که نیرویی خارجی آن را هدایت می کند هم نیست؛ بخشی از پروسه های بدن زن است، نه پروسه ای از بدن مرد و ارتباطی با مرد ندارد به غیر از تامین اسپرم. همچنین بخشی از کلیسا، دولت و هیچ کس دیگر نیست. تمام ماجرا درون زن روی می دهد. تخمک تغییر کرده و به فوتوس تبدیل می شود و طی نه ماه به طور مداوم تغییر می کند، فقط به این دلیل که فیزیولوژی زن (طریقی که بدن او کار می کند) باعث می شود این تغییرات روی بدهند. بگذارید چیزی را که در نخستین مرحله بارداری (1 تا 13 هفته از آخرین عادت ماهانه زن) روی می دهد را مجددا بررسی کنیم:

کل این پروسه با يك سلول تخمك و يك سلول اسپرم شروع می شود که هر دو سلول های زنده هستند.

تخمدان های هر زن طی دوره ای در حدود 30 سال ماهانه يك یا چند تا از این سلول های تخمك زنده را تولید می کنند که مجموعا تعداد زیادی سلول های تخمك زنده طی يك دوره زندگی هستند! هر بار که يك مرد اسپرم دفع می کند بین 200 تا 400 میلیون سلول اسپرم زنده بیرون می دهد. و این قطعا تعداد زیادی سلول زنده است! البته بیشتر مواقع تمام آن ها می میرند. همه این تخمك ها و اسپرم ها "موجودات زنده" هستند ولی جماعت "حق زندگی" سعی نمی کنند آن ها را حفظ کنند! مضحك است، این طور نیست؟

اگر حتی یکی از این سلول های اسپرم در مهبل زنی رها شود به درون رحم شنا می کند و از آنجا به درون یکی از دو لوله رحم (که در دو طرف رحم قرار دارند) می رود، و در برخورد به يك سلول تخمك رسیده، بارور شدن می تواند روی بدهد. این بدان معناست که تخمك و اسپرم ترکیب شده اند و نتیجه يك تخمك بارور شده نامیده می شود.

تخمك بارور شده به پایین لوله رانده می شود. این تخمك اول يك سلول است، ولی بزودی به دو سلول تقسیم می شود، سپس چهار سلول و به همین ترتیب. زمانی که این تخمك به رحم (کیسه ای ماهیچه ای به اندازه يك گلابی کوچک) وارد می شود، هنوز بسیار کوچک تر از نقطه پایانی انتهای این جمله است.

برای آنکه حاملگی ادامه یابد، این تخمك کوچک باید به جداره رحم بچسبد. اگر نچسبد (کاشته نشود)، به سادگی به همراه خون عادت ماهانه بعدی زن به بیرون جاری می شود. وقتی این اتفاق افتاد - شکلی از "سقط جنین خود به خودی" صورت می گیرد. زن آن را

نمی فهمد، زیرا اندازه تخمک بارور شده بسیار کوچک است.

اگر تخمک به جداره رحم بچسبد، تغییرات هورمونی در بدن زن رخ می دهد که مانع از عادت ماهانه بعدی می شود. آزمایش حاملگی عبارت است از اندازه گیری این هورمون ها در خون یا ادرار زن.

تخمک کاشته شده، اکنون يك جنین نامیده می شود؛ سلول های آن حرکت کرده و در وضعیت های مختلف قرار می گیرند و این باعث تغییر شکل جنین می شود. سلول ها "تجزیه" شدن را آغاز می کنند. این بدان معناست که آن ها عملکردهای مختلفی را به عهده گرفته و بافت های مختلفی را تشکیل می دهند که بعدا بخش های گوناگون بدن خواهند شد. به جای آنکه همه به يك شکل باشند، بعضی از سلول ها به عنوان مثال، سلول های پوستی یا سلول های قلب یا سلول های چشم خواهند شد.

سه هفته بعد از حاملگی، کل جنین هنوز فقط به طول دو میلی متر یا حدودا دو برابر "ه" است.

پلاستنا (جفت جنین) با ترکیب بعضی بافت های رحم زن و جنین زن شکل می گیرد. پلاستنا انبوهی از بافت است که دارای رگ های خونی فراوان است و جنین را به سیستم گردش خون زن وصل می کند. در سراسر دوره حاملگی فوتوس از طریق بند ناف به پلاستنا متصل است.

پلاستنا نشان می دهد که در سراسر دوره حاملگی جنین یا فوتوس دقیقا بخشی از بدن زن است. جنین نمی تواند به اتکای خودش تغذیه کند، فضولات خود را خالی کند یا حتی به اتکاء خودش نفس بکشد. جنین از طریق پلاستنا و بند ناف، اکسیژن و غذای حل شده قوت دار (و بعضی اوقات مواد سمی) از خون زن می گیرد. و به همان طریق از دست فضولاتش خلاص می شود، یعنی دی اکسید کربن و اوره را به درون جریان خون زن تخلیه می کند تا از آن طریق دفع شود.

درست همانگونه که سلولی منفرد نمی تواند مستقل از بدن بقا یابد، جنین نیز مستقل از بدن يك زن نمی تواند زنده بماند زیرا واقعا بخشی از زن است.

بعد از چهار هفته از حاملگی، جنین کمی شبیه يك بچه قورباغه است. حتی مانند ماهی شکاف های تنفسی داشته و دمی استخوانی دارد! این خصائلی است که در جنین های بسیاری از تیره های مختلف حیوانی مشترك است و تاریخ تکاملی مشترك ما را بازتاب

می دهد. جنین حالا به درازای حدود 5 میلیمتر، کوچکتر از این شکل(ه ه ه) است. در ماه سوم حاملگی، جنین که حال فوتوس نامیده می شود، بیشتر شبیه آدم است چون بازوان، پاها، اندام های جنسی، انگشتان، دست و پایش هویدا شده است. اکنون جنین در جریان تغییرات بسیاری است، ولی در درون، اندام های درونیش، ماهیچه ها، اسکلت و سیستم اعصاب هنوز رشد چندانی نکرده است. کل این موجود اکنون فقط به درازای حدود 25 میلیمتر یا به درازای تقریبی 25 تا "ه" است.

### **سقط جنین در سه ماهه اول (1 تا 13 هفته پس از آخرین عادت ماهانه)**

بیش از 90 درصد سقط جنین های ایالات متحده آمریکا در نخستین سه ماهه حاملگی انجام می شوند.

این بهترین زمان برای سقط جنین است. همچنین ساده ترین و سالم ترین و ارزان ترین زمان برای انجام آن است و نیازی به بستری شدن در بیمارستان نیست، بلکه می تواند در کلینیک و به طور سرپایی انجام شود.

طریقی که انجام می شود آن است که لوله ای انعطاف پذیر به اندازه يك نی نوشابه از میان مهبل به درون رحم وارد می شود. این لوله به يك بطری با پمپ مکنده وصل است. وقتی که پمپ روشن شود، مانند يك جاروی برقی كوچك کار می کند و محتوای رحم را می مکد. آنچه که بیرون می آید عمدتاً شکل خون است، زیرا جنین یا فوتوس هنوز خیلی كوچك است. سقط جنین معمولاً چندان دردناك نیست و زن ممکن است احساس "انقباض عضله" در رحمش بکند. مشابه داشتن IUD که در داخل رحم کار گذاشته شود. تمام ماجرا فقط پنج تا ده دقیقه طول میکشد و سپس تمام می شود. زن برای لحظه ای استراحت می کند و سپس می تواند به خانه برود.

شکی نیست که اگر زنی حامله باشد و نخواهد حامله باشد، باید به حداکثر تلاش کند که در سه ماهه اول حاملگی در يك کلینیک، سقط جنین کند. هر چه زودتر، بهتر. در فرانسه اکنون دکترها به زن قرصی می دهند که حتی ساده تر به حاملگی خاتمه می دهد. بعد از چند ساعت باعث می شود جنین از جداره جدا شود و عادت ماهانه شروع شده، آن را به بیرون رحم جاری بکند. این قرص می تواند فقط در شروع حاملگی مصرف شود.

## سه ماهه دوم

### ( چهاردهمین تا بیست و چهارمین هفته پس از آخرین عادت ماهانه )

این زمانی است که فوتوس بسیار رشد کرده است. در حدود پنجمین ماه، زن قادر است لگزدن آن را حس کند گرچه او هنوز فقط به درازای حدود بیست سانت است. او ممکن است شست خود را بمکد، اما فقط به این دلیل ساده که واکنش مکندهگی به طور ژنتیکی برنامه ریزی شده تا شیر خوردن بعد از تولد را تسهیل کند. اندام های درونی آن، استخوان ها و ماهیچه ها در حال رشدند. در ششمین ماه به سرعت قد می کشد و حدود 30 سانتیمتر میشود.

ولی مهم است تشخیص داده شود که هنوز "کامل" نیست و اینکه هنوز باید رشد بسیار بیشتری را از سر بگذرانند. حتی در آخر این شش ماهه نمی تواند خارج از رحم زن بدون مراقبت های خاص پزشکی بقاء یابد. مغز آن هنوز خیلی شکل نگرفته است. شش هایش آماده هواگیری نیستند. این جنین هنوز بخشی از بدن زن است و کاملاً به سوخت و ساز جسمانی او وابسته است.

سقط جنین در سه ماهه دوم هنوز می تواند انجام شود. ولی یافتن دکتر یا بیمارستانی جهت انجام آن سخت است. چون رحم نرمتر و فوتوس بزرگتر است، احتمال به وجود آوردن مشکلات پزشکی مانند پاره شدن، سوراخ شدن یا چرک کردن رحم وجود دارد. مهم است که مراقبت های پزشکی دقیق در موارد سقط جنین در سه ماهه دوم، صورت گیرد. طرق مختلفی برای انجام این سقط جنین های دیر هنگام وجود دارد. بعضی مواقع دکتر محلول سالیین (نمک دار) را به درون رحم تزریق می کند. این محلول فوتوس را می کشد و اجازه می دهد بدن زن به حالت زایمان درآید، فوتوس مانند زایمان يك بچه زنده بیرون رانده می شود. بعضی مواقع دکتر محلول را تزریق کرده و سپس زن را تنها و یا فقط با يك نرس، برای "وضع حمل" فوتوس مرده، ترك می کند. این ظلمی به زن است و برای تمام علاقمندان به سلامت زن ناراحت کننده است و كلا غیر ضروری است. متدهای دیگری وجود دارد.

بهترین رویه برای سقط جنین در سه ماهه دوم شامل ترکیبی از گشاد کردن، کورتاژ و تخلیه است. مدخل رحم کشیده و باز می شود (گشاد کردن)، و رحم با میله ای فلزی تراشیده می شود (کورتاژ) و با وسیله مکنده خالی می شود (تخلیه). این رویه بسیار

بهتری است: خیلی سالم تر و برای زن و کارکنان پزشکی از سقط جنین القایی که باعث می شود زن نیز به حالت زایمان برود، کمتر منقلب کننده است. سقط جنین هایی که با این روش انجام می شود می تواند در دوره 12-14 تا 24 هفتهگی انجام شود.

اگر سقط جنین آن هم در سه ماهه اول حاملگی ساده تر (از نظر فیزیکی و روحی)، سالم تر و ارزان تر است، چرا اصلا برخی زنان سقط جنین دیرتر از موعد انجام می دهند؟ جواب این است که بعضی اوقات در آزمایش های حاملگی اشتباه روی می دهد، یا زن در حالی که قرص می خورد یا IUD دارد حامله می شود و فوراً تشخیص نمی دهد حامله است. بعضی اوقات او مجبور است علیه فشارهای فراوان یا اعضاء فامیل که به خاطر عقب ماندگی خودشان با سقط جنین مخالفت می کنند، مبارزه کند. بعضی اوقات او قبل از آنکه بداند چه باید بکند، مجبور است با نادانی، ترس و بی اطلاعی خودش مبارزه کند. اغلب اوقات فقدان پول باعث تاخیر شده است - و این جنبایتی واقعی است.

درصد بالایی از زنان که مجبور به دست زدن به سقط جنین های دیر شده اند، جوان، فقیر یا زنان رنگین پوست هستند. این نشان می دهد که چگونه زنان رنگین پوست از ستم دوگانه رنج می برند. و اگر قانونی وضع شود که زنان کم سن و سال را مجبور کند قبل از سقط جنین اجازه والدین خود را بگیرند، تاخیرهای بیشتر و سقط جنین های "دیر" از نتایج ظالمانه آن خواهد بود.

هرچند سقط جنین در سه ماهه اول قطعاً بهتر است و هر کاری برای تسهیل آن ها باید انجام شود، با این حال مهم است از حق زنان در خاتمه دادن به حاملگی ناخواسته در هر زمانی حمایت شود، و سالم ترین طرق سقط جنین که از نظر جسمانی و روانی، کمترین ضرر را برای زن داشته باشد، فراهم آید.

### سه ماه سوم (25 هفته پس از آخرین عادت ماهانه)

سقط جنین به ندرت در سه ماهه سوم انجام می شود، به استثناء حالات فوق العاده برای نجات زندگی زن. در چنان مواردی دکتر باید رحم را بریده و باز کند و فوتوس و پلاستنا را بیرون آورد، و این يك جراحی مهم به حساب می آید. فوتوس در این سه ماهه آخر هم دچار تحولات زیادی می شود. رشد خیلی زیادی می کند ولی اگر در هفتمین ماه و قبل از موعد زاییده شود، شانس کمی برای بقاء دارد زیرا اندام های درونی آن به اندازه



کافی تکامل نیافته است. در چنان مواردی دکترها باید فوتوس را در لوله آزمایشگاه و تحت مراقبت های ویژه بزرگ کنند.

شکل گیری نهایی اندامی در هشتمین و نهمین ماه روی می دهد. این زمانی است که شش ها تا نهایت گسترش می یابند. قبل از اینکه شش ها تکمیل شوند، فوتوس قادر نخواهد بود مستقلا خارج از رحم نفس بکشد.

همچنین در خلال این زمان بسیاری از سلول های جدید مغزی شکل می گیرند و مسیرهای عصبی عمده در مغز شکل می گیرند. در انسان، بخش بزرگی از گسترش مغز کم و بیش در شش ماه بعد از ماه تولد صورت می گیرد، اما در انتهای نه ماه حاملگی، فوتوس به اندازه کافی گسترش یافته که متولد بشود و بدن زن احتیاج دارد فوتوس را قبل از آنکه بزرگتر شده و از استخوان های لگن خالصه بگذرد، بیرون کند! بدن زن حالا در جریان درد زایمان قرار می گیرد، ماهیچه های رحم منقبض می شوند و فوتوس کاملا شکل گرفته را بیرون می رانند.

به محض آنکه بند ناف متصل کننده فوتوس به بدن زن بریده شود تهیه اکسیژن از زن به فوتوس قطع شده و نوزاد نخستین نفس مستقل خود را می کشد. این اولین عمل او به عنوان يك موجود بشری مستقل است. او حالا واقعا "يك بچه" است. برای نخستین بار او حقیقتا يك موجود جداگانه زندگی و همچنین وجود جداگانه اجتماعی است. از این لحظه او واقعا يك وجود انسانی جداگانه است، و باید به همان ترتیب با او برخورد شود.

- به نقل از "زنان ماشین جوجه کشی نیستند" ویژه نامه ای از کارگر انقلابی، ارگان حزب کمونیست

انقلابی آمریکا شماره های 583 و 584 دسامبر 1990

- بخش هایی از این دو مقاله برای نخستین بار در رادیوی صدای سربداران در سال 1368 پخش شد.

متن کامل این دو مقاله به مناسبت هشت مارس 1992 (1370) توسط اتحادیه کمونیست های ایران

(سربداران) منتشر شد.

## سقط جنین چیست؟

چنان که اکثر مردم می دانند، اکنون انجام باروری در خارج از بدن زن شدنی است. اکنون دانشمندان می توانند از طریق عمل بر روی تخمدان‌های زن تعدادی سلول تخمک زنده جمع آوری کرده و سپس آن‌ها را با تعدادی سلول اسپرم زنده در ظرف آزمایشگاهی ترکیب نمایند؛ و غالباً يك تخمک بارور یا بیشتر بدست خواهد آمد. ولی تکنولوژی بشر هنوز بدان حد نرسیده که قادر شویم تخمک بارور شده را در لوله آزمایشگاه برای نه ماه تمام تا هنگامی که تبدیل به يك بچه شود "پرورش" دهیم. در واقع اکنون برای آنکه آن تخمک‌های بارور شده در ظرف آزمایشگاهی زنده مانده و رشد کنند باید بلافاصله به درون رحم يك زن تزریق شوند.

این مساله چه چیزی را نشان می دهد؟ به ما نشان می دهد که تمام آن تغییراتی که نه ماه بعد روی می دهد فقط پروسه‌های مربوط به خود فوتوس نیست، بلکه پروسه‌های بدن خود زن است. تخمک، جنین، فوتوس از سلول‌های زنده درست شده اند، ولی این موجود رشد یابنده در واقع تا حال وجود مستقل نداشته است و رشد و تکامل آن از سلول‌های زنده که رحم زن و سیستم هورمونی، سیستم انتقال غذا و اکسیژن و غیره زن را تشکیل می دهند جدایی ناپذیر است. يك سقط جنین تعدادی سلول زنده را که بخشی از بدن زن است کشته و بیرون می آورد - سلول‌های زنده ای که دستخوش تغییرات بسیاری هستند، و پتانسیل آن را دارند که در نقطه ای از این مسیر به يك انسان دیگر تبدیل شوند اما هنوز يك انسان دیگر نیستند.

"بحث بر سر اینکه آیا زنان حق سقط جنین دارند مانند این است که بگوییم آیا سیاهان حق دارند برده نباشند؟ این دو به يك اندازه اساسی اند"

"زنی که نتواند انتخاب بکند، برده است. تا زمانی که زنان برده باقی بمانند، هیچ خلقی آزاد نمی شود و به طور کلی بشریت نمی تواند خود را آزاد کند."

"تا زمانی که تولید مثل بشر وابسته به زنان منفرد باشد، تنظیم اجتماعی تولید مثل می تواند تبدیل به يك اهرم ستم بر زن شود. دقیقاً به این دلیل، سلامت فیزیکی و اجتماعی کلی زنان باید بر هر روند تبعی (مانند تولید مثل) ارجحیت داشته باشد. این مساله ای است مربوط به زنان اما حتی فراتر از آن موضوعی است مربوط به اینکه آیا زن حق دارد نقش کاملی در جامعه داشته باشد یا خیر."

# پرنسپ ها

---

در مبارزه برای رهایی زنان

# اصول پایه ای در مورد برابری و آزادی زنان ایران

ما اصول زیر را به عنوان اصول حداقل سازمان ها و احزاب چپ ایران در مورد مساله زنان اعلام می کنیم. همانطور که چپ با خواست و آرمان برقراری عدالت اجتماعی مشخص می شود در زمینه مساله زنان نیز با خواست آزادی و برابری زنان که بخشا در اصول زیر منعکس است مشخص می شود.

سازمان ها و احزاب چپ ایران تلاش می کنند که اصول زیر به عنوان اصول دمکراتیک پایه ای در میان توده های مردم فراگیر شود و توسط جامعه به رسمیت شناخته شود.

1- هشت مارس مصادف با 17 اسفند روز مبارزه برای آزادی و برابری زنان در سراسر جهان است. این روز را باید در سراسر ایران برگزار کرد و اهمیت تاریخی و جهانی آن را به آگاهی عموم مردم تبدیل کرد. یکی از مشخصه های زن ستیزی رژیم شاه و جمهوری اسلامی تلاش عبث آن ها برای جایگزینی هشت مارس با روز هایی است که سمبل زن فرودست و مطیع است و نه زن آزاد و برابر.

2- در ایران بزرگترین منبع ستم بر زن و بزرگترین مردسالار دولت حاکم است. در جمهوری اسلامی ستم بر زن در بالاترین رده های دولت طرح ریزی می شود و به اجرا در می آید. قانون اساسی، جزایی و مدنی ایران علیه زنان و ناقض حقوق برابر زن و مرد است. استفاده از شریعت یکی از مهم ترین اهرم های رژیم جمهوری اسلامی در سرکوب زنان است. مجموعه این ها شرایط بی حقوقی و غیر انسانی را بر زنان تحمیل می کنند. این قوانین باید فوراً ملغی شوند. جدایی دین از دولت و مشخصاً قطع فوری به کاربست احکام قرآن و فقه در مورد زنان جزء اولیه ترین شرایط آزادی و برابری زنان است. گشتی ها و ارگان های انتظامی مخصوص زنان باید منحل شوند و آزار زنان در مجامع عمومی سیاسی توسط لباس شخصی ها متوقف شود. ما زنان و جوانان را به مقابله با این قوانین ستمگرانه و نیروهای سرکوبگر فرا می خوانیم و این مقاومت را بخشی از

مبارزه سیاسی عمومی مردم ایران می دانیم.

3- زنان فقط با دستگاه حاکمه روبرو نیستند. بلکه نظام پاتریارکی حاکم، مردان را به استیلاجویی بر زنان تشویق و وادار می کند. این روابط که مردان را بر زنان مسلط می کند به ضرر اکثریت مردان جامعه است زیرا کلیت نظام استثمار و ستم طبقاتی را نیز تقویت می کند. افزایش خشونت مردان علیه زنان در خانواده، از اشکال به ظاهر بی ضرر مانند محدود کردن زنان و دختران، تا اشکال آشکارا خشن مانند ضرب و شتم و به قتل رساندن، نتیجه تقویت روابط پاتریارکی است. گسترش خودکشی و خودسوزی در میان زنان و دختران جوان يك عکس العمل در مقابل فضای خفقان آوری است که روابط مردسالاری و پاتریارکی برای زنان ایجاد کرده است. ما سلطه جویی مردان بر زنان را محکوم کرده و مردسالاری را یکی از برجسته ترین موانع رشد و پیشرفت دمکراسی در جامعه می دانیم. به این جهت، طغیان زنان علیه مردان سلطه گر و علیه روابط پاتریارکی را عادلانه دانسته و از آن حمایت می کنیم.

4- ما تمام باورهای سنتی مبنی بر ناتوان و فرودست بودن زنان و لزوم تبعیت زن از مرد را باطل اعلام کرده و مبارزه برای پاک کردن اذهان جامعه از این باورها را وظیفه همه می دانیم. ما تمام معیارهای اخلاقی، سنتی و مذهبی غالب در جامعه را که بر پایه آن زنان را به «خوب» و «بد» تقسیم می کنند رد می کنیم. ما توده های مردم را فرا می خوانیم که این باورهای سنتی و معیارهای اخلاقی کهنه که زنان را فرسوده کرده، استعدادها و خلاقیت‌های آنان را کشته است، کنار زنند و آفریننده و مروج معیارهای نوین در روابط میان زن و مرد باشند. عامل تعیین کننده در ارتباط با خلق معیارهای نوین، رعایت اصل آزادی زنان و برابری میان زن و مرد است.

5- ما جوانان دختر و پسر را فرا می خوانیم که متحداً علیه افکار و مناسبات مردسالاری بپا خیزند و در زمینه روابط میان زن و مرد استانداردهای نوین به وجود آورند: استانداردهایی که تبلور روابط برابر میان زن و مرد در همه زمینه ها، از محیط خانواده، کار و تحصیل تا روابط عاطفی است.

6- ما معلمین کشور را فرا می خوانیم از آموزش متونی که ناقض اصل برابری زن و مرد است خودداری کنند. و به جای معیارها و باورهای سنتی و مذهبی در باره زنان، معیارها و باورهای نوین را که مبشر برابری و آزادی زنان و کل بشریت است در میان

کودکان و نوجوانان آموزش دهند.

7- فقر اقتصادی بیش از همه از میان زنان قربانی می‌گیرد. جمهوری اسلامی با اجرای دستورات صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی بیش از نیمی از مردم کشور را به زیر سطح فقر رانده است. در شرایطی که زنان از اغلب فرصت‌های شغلی به دلیل زن بودن محرومند، این وضعیت دهشتناک بسیاری را به سوی تن‌فروشی به عنوان تنها منبع کسب معاش می‌راند. زنان کارگر اولین کسانی هستند که در معرض اخراج و حذف مزایا قرار می‌گیرند. طرح جنایتکارانه خارج کردن کارگاه‌های کوچک از شمول قانون کار در واقع زنان کارگر را هدف گرفته است زیرا اکثریت کارگران صنایع کوچک زنان هستند. گسترش بیسابقه فقر و فحشا فریادی است که به اضطرار برقراری عدالت اجتماعی و توزیع ثروت‌ها و امکانات اجتماعی را طلب می‌کند. امری که فقط با سرنگون شدن جمهوری اسلامی و آن اقلیتی که به بهای فقر اکثریت مردم ثروت‌های افسانه‌ای گرد آورده‌اند، امکان‌پذیر است.

8- ما معتقدیم که ایجاد تشکلات مستقل زنان برای پیشبرد مبارزه برای آزادی و برابری زنان یک ضرورت حیاتی است. این تشکلات نقش به‌سزایی در بالا بردن آگاهی زنان و کل جامعه نسبت به بی‌حقوقی زنان و لزوم مبارزه علیه این بی‌حقوقی داشته و خواهند داشت. مرزبندی با رژیم جمهوری اسلامی و سازمان‌های زنان وابسته به آن، استقلال از پس‌مانده‌های رژیم شاه و سازمان‌های زنان وابسته به آن و مرزبندی با امپریالیسم آمریکا که رییس‌جمهور آن مدعی «آزاد کردن زنان ایران» است، برای تشکلات مستقل جزء واجبات است زیرا این‌ها نه تنها ضد مردمی‌اند بلکه تا مغز استخوان زن‌ستیز هستند.

9- به اعتقاد ما توجه مشخص به موقعیت زنان ملل تحت ستم ایران مانند کرد و عرب و بلوچ و آذری و ترکمن و زنان مهاجر افغانستانی از سوی تشکلات زنان بسیار مهم است. زیرا به زنان این ملل ستم جنسیتی شدیدتری وارد می‌شود. بیداری ملی، که در نتیجه ستم ملی در این ملل رشد می‌کند، تأثیر متناقض بر زنان دارد. از یکسو آنان را به عرصه مبارزه سیاسی می‌کشد و از سوی دیگر ایدئولوژی ملی‌گرایی غل و زنجیرهای پدرسالاری را برگرده زنان محکم‌تر می‌کند.

10- ستم بر زنان از سنگ‌بناهای نظام ستم و استثمار در ایران است. به همین جهت

کلیه جنبش‌های اجتماعی در مبارزه زنان برای آزادی و برابری ذینفع هستند. ما جنبش‌های اجتماعی دمکراتیک و حق طلبانه مردم ایران اعم از جنبش دانشجویی، کارگری، معلمان و غیره را فرا می‌خوانیم که از شعار آزادی و برابری زنان که در جنبش دانشجویی امسال توسط دختران به اهتزاز درآمد حمایت کنند و آن را در میان خواست‌ها و مطالبات خود بگنجانند. همچنین از خواست‌ها و حقوق اولیه زنان مانند لغو حجاب اجباری، لغو سنگسار و به طور کلی مجازات اعدام، حقوق برابر در زمینه ازدواج، طلاق، مالکیت، وراثت، سرپرستی فرزندان، اشتغال، تحصیل، سفر، حق سقط جنین، آزادی معاشرت دختران و پسران در اماکن عمومی و غیره بدون قید و شرط حمایت کنند.

11- طغیان زنان در واقع ضربات محکمی بر ارکان روابط سرمایه داری و ماقبل سرمایه داری می‌زند. ما فعالین جنبش کارگری را فرا می‌خوانیم که با تبلیغ و ترویج در مورد اهمیت حیاتی مساله زنان، آن را به مساله و موضوع آگاهی طبقاتی کارگران و مبارزه آنان تبدیل کنند. مبارزه کارگران برای حقوق برابر میان زن و مرد کارگر از شروط ایجاد اتحاد در میان کارگران است. برگزاری مراسم هشت مارس در کارخانه‌ها یک پیروزی برای طبقه کارگر است. شرکت توده‌های کارگر در گردهمایی‌ها و مبارزاتی که خارج از محیط کارخانه و محله در ارتباط با گرامیداشت هشت مارس برگزار می‌شود، نشانه یک جهش در آگاهی طبقاتی آنان است. کارگران باید نشان دهند که از مبارزه زنان علیه مردسالاری و برای دستیابی به آزادی و برابری استقبال و حمایت می‌کنند و آن را بخشی از مبارزه خودشان می‌دانند. در میان کارگران باید استانداردهای نوین برای روابط میان زن و مرد که مبتنی بر برابری و احترام باشد به وجود آید. یک کارگر سوسیالیست و حتی دمکرات فراموش نمی‌کند که در پیشبرد، تسریع و حل هر مساله مربوط به افشار و طبقات تحت ستم فعال باشد.

12- رژیم جمهوری اسلامی از روز اول چنگ انداختن بر قدرت، به زنان اعلام جنگ داد. اگر این رژیم مرتکب هیچ جنایت دیگری غیر از برده کردن زنان نشده بود باز هم سزاوار سرنگونی بود. اما زنان در مقابل این بیدادگری‌ها ساکت ننشستند و بهر ترتیب که توانستند مقاومت و اعتراض کرده و به یک نیروی اجتماعی معترض بسیار مهم تبدیل شدند. نیرویی که علیرغم سازمان یافته نبودن، دوست و دشمن مجبورند آن را به

رسمیت بشناسند. از یکسو، افراد و جریان‌ات ترقی خواه و عدالت جو به این نیروی اجتماعی مقاوم و معترض به دیده تحسین و امید می نگرند. و از سوی دیگر، مرتجعین حکومتی از آن هراسناکند و برای جلب نظرش مجبورند ادعا کنند که برای حقوق زنان تلاش می کنند. ما از هر جنبه از شورش و طغیان زنان علیه وضع موجود و مبارزه آنان برای کسب آزادی و برابری حمایت می کنیم و برای هر چه عمیق تر و گسترده تر شدن آن تلاش می کنیم و اعلام می کنیم که مبارزه علیه هر گونه نابرابری میان زن و مرد و با هدف ریشه کن کردن آن از اصول اولیه مبارزه سوسیالیستی است.

اسامی امضا کنندگان به ترتیب حروف الفبا

اتحاد چپ کارگری

حزب کمونیست ایران

حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مانوئیست)

سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران (کومله)

سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

- از نشریه حقیقت دوره جدید، شماره 9، اردیبهشت 1382



## "چپ" نیازمند یک خانه تکانی جدی!

### نکاتی در باره مساله زن

#### بیانیه اصول پایه ای در مورد آزادی و برابری زنان

یک سال پیش در حقیقت شماره 9 بیانیه ای به نام اصول پایه ای در مورد برابری و آزادی زنان ایران منتشر کردیم که با این مقدمه آغاز می شود: «ما اصول زیر را به عنوان اصول حداقل سازمان ها و احزاب چپ ایران در مورد مساله زنان اعلام می کنیم. همانطور که چپ با خواست و آرمان برقراری عدالت اجتماعی مشخص می شود در زمینه مساله زنان نیز با خواست آزادی و برابری زنان که بخشا در اصول زیر منعکس است مشخص می شود. سازمان ها و احزاب چپ ایران تلاش می کنند که اصول زیر به عنوان اصول دمکراتیک پایه ای در میان توده های مردم فراگیر شود و توسط جامعه به رسمیت شناخته شود.»

این بیانیه در اصل از سوی یکی از فعالین جنبش زنان به ما و بقیه جریانات درون "جنبش چپ" ارائه شد تا این احزاب و سازمان ها با گذاردن امضای تشکل خود بر زیر این بیانیه به طور رسمی مضمون آن را به عنوان سقف حداقل باورها و محور عملکرد خود در ارتباط با مبارزه زنان ایران برای آزادی و برابری، اتخاذ کنند و در صورت عدم پذیرش آن به عنوان اصول حداقل خود، علت آن را توضیح دهند تا بدین وسیله امکان بحث و نظردهی گسترده تر پیش آمده و از این رهگذر مساله زنان به طور جدی تر در کل جنبش چپ ایران طرح شود - امری که به طرز اسفناک و غیر قابل قبولی به تاخیر افتاده است. حزب ما از این تلاش استقبال کرد و همزمان خبر دار شدیم که سازمان راه کارگر و کومه و حزب کمونیست ایران و اتحاد چپ کارگری نیز آن را امضا کرده اند. به همین جهت این بیانیه را با امضا این سازمان ها در نشریه حقیقت شماره 9 منتشر کردیم. اما مدتی بعد خبردار شدیم که حزب کمونیست ایران امضای خود را به سطح "بخش خارج کشور حزب کمونیست ایران" تقلیل داده و بیانیه در نشریه "راه کارگر" بدون امضا (حتی بدون امضای سازمان مربوطه) به چاپ رسید. این ها علائم هشدار دهنده اولیه بود دال بر اینکه این "اصول حداقل" برای مجموعه ای که به عنوان جنبش چپ شناخته می شود، چندان هم "حداقل" نیست و مبارزه و تلاش لازم است که در میان

سازمان ها و احزاب چپ ایران مساله زنان از سطح (به قول لنین) بحث ها و ادعاهای افلاطونی بگذرد و واقعیت پیدا کند. جدا از مساله امضا کردن و نکردن و دلایل آن، در پیش گرفتن تاکتیک "سکوت" از سوی اغلب سازمان های چپ بسیار سوال بر انگیز بود. شاید فکر می کردند این موج "جنبش زنان" هم بگذرد و گریبان ها خلاص شود! اما این موج رفتنی نیست و تازه دارد اوج می گیرد!

ما در این مقاله می خواهیم اولاً، از این بیانیه (به عنوان اصول حداقل و به عنوان بخشی از مطالبات و نیازهای زنان ایران در زمینه آزادی و برابری) دفاع کنیم و بر اهمیت فراگیرکردن آن و تلاش برای تبدیل آن به یک نیروی مادی و تاثیر گذار در جامعه، تاکید بگذاریم. ثانیاً، می خواهیم از این فرصت استفاده کرده و به طرح انتقاداتی از خط و عملکرد غالب در جنبش چپ ایران بر سر مساله زنان بپردازیم. زیرا بدون یک خانه تکانی حتی اصول حداقل طرح شده در این بیانیه نیز به باورها و اصول جنبش چپ تبدیل نخواهد شد. جنبش کمونیستی و به طور کلی مارکسیسم همواره در مبارزه علیه انواع و اقسام اپورتونیزم شبه مارکسیستی، شفافیت و تیزی خود را بازیافته است. به اعتقاد ما امروزه مساله زنان یکی از آن عرصه هایی است که کمونیست ها باید تفاوت موضع و نقطه نظر کمونیستی را با انواع بینش ها و جریاناتی که فقط در ظاهر و در ادعا کمونیست یا چپ هستند روشن کنند و با روشن کردن این فرق و تفاوت، زمینه های بازسازی و دگرگونی و پیشرفت ایدئولوژیک را در میان خود کمونیست ها نیز فراهم کنند. در بخش دیگری از این نوشته (که در شماره های آتی منتشر می شود) ما تلاش خواهیم کرد با مروری بر تاریخ تفکر و عمل جنبش کمونیستی بین المللی در مورد مساله زنان نشان دهیم که باور برخی فمینیستها مبنی بر اینکه جنبش کمونیستی اساساً "پدر سالار" بوده، بی پایه است. جنبش کمونیستی بین المللی از بدو پیدایش خود انقلابی ترین جریان فکری و عملی تاریخ بشر در همه عرصه های اجتماعی، منجمله مساله زنان، بوده است. سکوت گذاشتن این حقیقت یا قلب این تاریخ فقط به تبلیغات جناح راست پست مدرنیست های فعال در مراکز آکادمیک و روشنفکری و به جریانات مذهبی و ملی – مذهبی ایران خدمت می کند.

در اینجا ما به عمد از به کار بردن واژه "جنبش کمونیستی" برای نامیدن مجموعه سازمان ها و احزاب معروف به چپ ایران پرهیز می کنیم زیرا اغلب سازمان هایی که

زمانی خود را کمونیست می دانستند، از آرمان‌ها و اصول انقلاب کمونیستی به کلی دست کشیده اند و باورها و برنامه های سوسیال دمکراتیک اتخاذ کرده اند. به همین جهت ما هم واژه مبهم و گل و گشاد "جنبش چپ" را برای نامگذاری این مجموعه بر می گزینیم.

### دفاع از "اصول پایه ای در باره آزادی و برابری زنان ایران"

از این بیانیه باید حمایت کرد، از آن برای آگاهی دادن به توده های مردم استفاده کرد و با دامن زدن به بحث و جدل جمعی بر سر آن، ضعف یا ابهاماتش را برطرف کرده و سطحش را ارتقا داد. وظیفه تخطی ناپذیر جنبش چپ است که در ارائه چنین بیانیه ای برای کل جنبش دمکراتیک پیش قدم شود. ارائه این بیانیه به سازمان ها و احزاب چپ برای اینکه متحدا آن را به عنوان اصول حداقل خود اتخاذ کنند خدمت مشخصی به جنبش چپ است زیرا به آن کمک می کند تا بر سر یکی از حادثترین و انفجاری ترین مسائل امروز و فردای جامعه ایران یعنی مساله زنان یک موضع مشخص و پیشرو جلو بگذارد. این بیانیه تمام بینش و آرمان و برنامه کمونیستی ما بر سر مساله زنان را در بر نمی گیرد. زیرا به اعتقاد ما کسب آزادی و برابری واقعی در گرو انقلاب سوسیالیستی است و حل کامل تضاد زن و مرد تنها با از بین رفتن طبقات، در یک جهان کمونیستی ممکن می شود. اما میان امروز و رسیدن به آن هدف، باید گام به گام پل‌ها را بنا کنیم و با نبرد پیش رویم. این بیانیه در مقطع کنونی و در ایران، به این پیشرفت نسبی خدمت می کند.

یکی از مهم ترین نقاط قوت این بیانیه مشخص و صریح بودن آن است. این جنبه از بیانیه، تمایز آن را با تمام ادعاهای قلبی جریانات بورژوایی در مورد مساله زنان نشان می دهد. به پلاتفرم های جمهوری خواهان و ملی مذهبی ها و سلطنت طلبان نگاه کنید! همه بندی در مورد زنان دارند و سعی می کنند خود را طرفدار آزادی و برابری نشان دهند اما دریغ از چند خط مشخص و روشن در این زمینه. صدها ادعای مفت در دفاع از "آزادی و برابری" دارند اما در برابر این سوال که امروز در ایران برای "آزادی زنان" کدامین دژها و موانع را باید خراب کرد سکوت اختیار می کنند و قلم هایشان از حرکت باز می ایستند. زیرا هیچ یک از این نیروها نه می توانند و نه می خواهند در سلسله مراتب قدرت سیاسی و اقتصادی تغییری به وجود آورند. بنابراین در زمینه آزادی و برابری زنان نیز نمی توانند حتی یک ادعای نسبتا مشخص ارائه کنند. این بیانیه

برخلاف ادعاهای بی فایده و عوامفریبانه جریانات بورژوازی در مورد آزادی زنان، با تحلیل مشخص از شرایط مشخص ایران، دیدگاه و مطالبات حداقلی را به طور روشن فرموله می کند (حداقلی که می تواند پیشرفت به حساب آید و نه در جا زدن و یا شکل عوض کردن). این بیانیه بند و زنجیرهای بسته شده بر دست و پای زنان، و موانعی را که اقتدار چهار گانه، یعنی **اقتدار دولت حاکم، اقتدار مذهب، اقتدار سنت، اقتدار مرد بر زن**، در مقابل زنان ایجاد می کند را بر می شمرد و آزادی زنان را در گرو شکستن آن‌ها می داند. بیانیه می گوید: «در ایران بزرگترین منبع ستم بر زن و بزرگترین مردسالار، دولت حاکم است.... قانون اساسی، جزایی و مدنی ایران علیه زنان و ناقض حقوق برابر زن و مرد است. استفاده از شریعت یکی از مهم ترین اهرم های رژیم جمهوری اسلامی در سرکوب زنان است. مجموعه این ها شرایط بی حقوقی و غیر انسانی را بر زنان تحمیل می کنند. این قوانین باید فوراً ملغی شوند. جدایی دین از دولت و مشخصاً قطع فوری به کار بست احکام قرآن و فقه در مورد زنان جزء اولیه ترین شرایط آزادی و برابری زنان است. گشتی ها و ارگان‌های انتظامی مخصوص زنان باید منحل گردند و آزار زنان در مجامع عمومی سیاسی توسط لباس شخصی ها متوقف شود. ما زنان و جوانان را به مقابله با این قوانین ستمگرانه و نیروهای سرکوبگر فرا می خوانیم و این مقاومت را بخشی از مبارزه سیاسی عمومی مردم ایران می دانیم. ... زنان فقط با دستگاه حاکمه روبرو نیستند. بلکه نظام پاتریارکی حاکم، مردان را به استیلاجویی بر زنان تشویق و وادار می کند. ... افزایش خشونت مردان علیه زنان در خانواده، از اشکال به ظاهر بی ضرر مانند محدود کردن زنان و دختران، تا اشکال آشکارا خشن مانند ضرب و شتم و به قتل رساندن، نتیجه تقویت روابط پاتریارکی است. ... ما سلطه جویی مردان بر زنان را محکوم کرده و مردسالاری را یکی از برجسته ترین موانع رشد و پیشرفت دمکراسی در جامعه می دانیم. به این جهت، طغیان زنان علیه مردان سلطه گر و علیه روابط پاتریارکی را عادلانه دانسته و از آن حمایت می کنیم. ... ما تمام باورهای سنتی مبنی بر ناتوان و فرودست بودن زنان و لزوم تبعیت زن از مرد را باطل اعلام کرده و مبارزه برای پاک کردن اذهان جامعه از این باورها را وظیفه همه می دانیم. ...»

نکات بیانیه در مورد ضرورت طغیان زنان علیه نظام مردسالاری و سلطه جویی مردان، و متشکل شدن آنان در سازمان های زنان برای پیشبرد مبارزاتشان، روشن است.

اما باید فراتر می رفت و تصریح می کرد که تبلیغ و تهییج و سازمان دادن چنین طغیان و مبارزه ای جزء وظایف سازمان ها و احزاب سیاسی چپ در ارتباط با زنان است. باید در این زمینه با صراحت بیشتری حرف می زد و روشن می کرد که این مبارزه بسیار سخت و پیچیده است؛ و ورای صدور بیانییه ها و اصول پایه ای باید آن را سازمان داد و این کار نیاز به **سازمان های مخصوص، کادرها و سازمانگران مخصوص** دارد. و سازمان ها و احزاب چپ را موظف به بررسی بیان فعالیت های خود در این زمینه ها می کرد.

بیانییه سعی می کند به گرایشات عقب مانده ای که سر مساله زنان در میان مردم موجود است اشاره کند. مشخصا به این معضل اشاره می کند که رشد بیداری ملی در میان ملل تحت ستم ایران تاثیر متناقضی بر موقعیت زنان آن ملل دارد و به درستی می گوید که ایدئولوژی ناسیونالیستی غل و زنجیرهای پدرسالاری را بر دست و پای زنان محکم تر می کند. البته باید به گرایشات عقب مانده بر سر مساله زنان در همه جنبش های ضد رژیم می که به طور خود به خودی بلند می شوند و در سطح آگاهی خود به خودی می مانند (منجمله جنبش کارگری) نیز اشاره می کرد. بیانییه روشن می کند که کلید دست یافتن به این خواست ها در دست خود مردم و در مبارزات خود زنان است و نه در جای دیگر. فراخوان های مشخص آن به جوانان، معلمان و جنبش های اجتماعی گوناگون از این نظر بسیار خوبند.

بیانییه معیارهای روشنی را برای وحدت و یک کاسه کردن نیروی کسانی که ادعای مبارزه در راه آزادی و برابری زنان را دارند طرح می کند. یکی از بهترین بندهای بیانییه در مورد جنبش کارگری است که جنبش کارگری را موظف می کند این حداقل دیدگاه و مطالبات را در باره مساله زنان اتخاذ کند. مساله زنان در جامعه ما آنقدر حاد است و موجودیت رژیم جمهوری اسلامی از بدو تولدش آنقدر به زن ستیزی اش وابسته بوده است که بی تفاوتی و انفعال هر جنبش اجتماعی - اعم از کارگری و دانشجویی و روشنفکری - بر سر مساله زنان مطلقا غیر قابل قبول است. جمهوری اسلامی شمشیر ایدئولوژی عقب مانده و خفقان آورش را در کوره سرکوب زنان صیقل داد و با آن گلوی بقیه را برید. قوانین، رفتار و افکار زن ستیز جمهوری اسلامی جزء شاخص های غیر قابل انکار این حکومت است. متاسفانه بخش بزرگی از مردم و شرکت کنندگان جنبش هایی که علیه رژیم به راه می افتند، اعم از کارگری و دانشجویی و غیره، به شدت آلوده

به باورها و فرهنگی هستند که حکومت جمهوری اسلامی در جامعه گسترش داده است. پس مساله زنان مساله ای مربوط به زنان نیست؛ بلکه مربوط به همه جنبش‌های اجتماعی است.

### جواب به برخی انتقادات

ما در اینجا و آنجا شنیده ایم که به این بیانیه از زاویه "چپ" انتقاد شده مبنی بر اینکه سطحش برای چپ پایین است!

اولاً، متأسفانه واقعیت چپ چیز دیگری را نشان می‌دهد. ثانیاً، در مقابل چنین انتقادی ما حرف لنین را به یاد می‌آوریم که در دفاع از سیاست خود در طرح مطالبات زنان گفت: « این نه يك برنامه حداقل است، و نه يك برنامه اصلاحی... این کوششی برای منفعل کردن توده‌های زنان به وسیله رفرم‌ها، و منحرف کردن آنان از جاده مبارزه انقلابی نیست. به هیچ عنوان چنین نیست؛ این کار به هیچوجه يك حقه بازی رفرمیستی نیست. خواسته‌های ما يك رشته نتیجه‌گیری‌های عملی است از احتیاجات میرم زن ضعیف و محروم در سیستم بورژوازی، و علیه تحقیرهای زشتی که باید در این سیستم تحمل کند. با طرح این‌ها ما نشان می‌دهیم که از نیازهای زنان و ستم بر زنان آگاهیم؛ از جایگاه ممتاز مردان آگاهیم؛ و از همه اینها نفرت داریم. بله، نفرت داریم و خواهان محو هر گونه ستم و آزاری هستیم که به زن کارگر، همسر کارگر، زن دهقان، همسر يك مرد عادی و حتی از خیلی جهات به زن طبقات ثروتمند نیز وارد می‌شود.» ("خاطرات من از لنین، گفتگویی در باره مساله زن" - کلارا زتکین - نشریه جهانی برای فتح شماره 24)

برخی انتقادات دیگر به این بیانیه به این شکل مطرح می‌شود که این بیانیه مساله "زنان کارگر" را برجسته نکرده یا از زاویه زنان کارگر نوشته نشده است. تجربه نشان داده که این‌ها دو دسته‌اند. یک عده با توسل به "گفتمان کارگری"! در واقع می‌خواهند به موضوع مورد بحث یعنی مساله ستم بر زن نپردازند یا آن را به حاشیه برانند. مشکل اینان با بلند شدن توفانی از جنبش زنان حل می‌شود و نه با بحث. اما عده ای دیگر با چنین نقدی قصد دارند یک دیدگاه "کارگری" از مساله ستم بر زن ارائه دهند اما در نهایت یک دیدگاه تقلیل‌گرایانه اکونومیستی از مساله ارائه می‌دهند. زیرا مساله ستم بر

زنان کارگر را به مزد نابرابر تقلیل می دهند. در حالیکه زنان کارگر از بابت مجموعه قیود و نابرابری هایی که نظام مردسالار بر زنان تحمیل می کند در عذابند و مساله شان فقط مزد نابرابر نیست. اتفاقا اساس ستم دوگانه بر زن کارگر مزد نابرابر نیست. مساله پیچیده تر از این است. تبعیضاتی که به زن کارگر می شود نشأت گرفته از قدرت دوگانه ای است که بالای سر وی قرار دارد. زن کارگر فقط با قدرت سرمایه دار و دولت وی روبرو نیست بلکه با سلطه مرد کارگر (شوهر و به طور کلی مردان) نیز روبروست؛ مساله ستم و استثمار دوگانه زن کارگر اساسا به این قدرت دوگانه مربوط است. برجسته کردن (برجسته کردن واقعی و نه قلابی) مساله ستم جنسیتی بر زن کارگر باید علاوه بر مزد نابرابر این مساله را نیز در بر بگیرد. طرح این مساله در میان کارگران و دامن زدن به آگاهی و ایجاد دگرگونی ایدئولوژیک (تحول فکری و رفتاری) در آنان، برای دست یافتن به وحدت درونی طبقه کارگر مطلقا ضروری است. یک جنبه دیگر از طرح مساله زنان از زاویه زنان کارگر تاکید گذاردن بر روی ضرورت متشکل شدن زنان کارگر در سازمان های زنان، برای مبارزه مشخص علیه ستم بر زن است. زنان کارگر باید از این طریق آگاهی ویژه در مورد ستم بر زن بیابند و قاطعانه تر از زنان دیگر طبقات علیه ستم بر زن مبارزه کنند. محقق کردن این امر مشخصا وظیفه کمونیست هاست. اصلا جنبش زنان بدون اینکه زنان طبقات تحتانی ستون فقرات آن را تشکیل دهند پیگیری و رادیکالیسم لازم برای پیشبرد مبارزه در راه آزادی و برابری بدست نخواهد آورد. مبارزه علیه مردسالاری یک مبارزه سخت است و نیازمند یک نیروی اجتماعی نترس و رادیکال است.

### انتقادات مدون به بیانیه

تا کنون فقط یک نفر تلاش کرده است باب بحث در باره این "اصول" را از طریق نقد رسمی و نوشتاری باز کند: مقاله ای به قلم شهاب برهان تحت عنوان "کدام برابری و کدام آزادی برای زنان؟" در نشریه آوای زن (شماره 51 - 52) که به بررسی انتقادی این بیانیه پرداخته است. او با برخوردی مسئولانه تلاش کرده طرز تفکر مشخص خود را پیش بگذارد و باب بحث را بگشاید ولی ما با اکثر انتقاداتش موافق نیستیم. برخی از

انتقادات وی در بالا جواب گرفته اند<sup>14</sup>. مهم ترین نکته انتقادی شهاب برهان که توجه را جلب می کند انتقاد وی به اصل شماره 3 در بیانیه است. بند 3 می گوید، «زنان فقط با دستگاه حاکمه روبرو نیستند، بلکه نظام پاتریارکی حاکم، مردان را به استیلا جویی بر زنان تشویق و وادار می کند. این روابط که مردان را بر زنان مسلط می کند به ضرر اکثریت مردان جامعه است زیرا کلیت نظام استثمار و ستم طبقاتی را نیز تقویت می کند...». شهاب برهان در نقد این بند می نویسد: «این ادعا که روابطی که مردان را بر زنان مسلط می کند به ضرر اکثریت مردان جامعه است به کلی بی پایه است، غلط و گمراه کننده است. مردان در تسلط بر زنان، منافع دارند. آنچه اساسا نظام مرد سالار و پدر سالار را پایدار نگاه می دارد، همین منافع است. با این استدلال که چون نظام سلطه بر زن، در تحلیل نهایی کلیت نظام استثمار و ستم طبقاتی را نیز تقویت می کند، بر عریان ترین واقعیتی که منافع مردان در سلطه بر زنان باشد، پرده انداخته می شود.»

تاکیدات شهاب برهان بر روی اینکه مردان از این مناسبات نفع می برند درست است. باید این مساله را رک و با صدای بلند اعلام کرد و ماهیت فئودالی و بورژوازی روابط مردان با زنان را در کل و جزء افشا کرد و علیه آن مبارزه راه انداخت. اولین کسی که خصلت ستمگرانه روابط مرد با زن در جامعه سرمایه داری را با صراحت بیان کرد انگلس بود که گفت: "زن پرولتاریای مرد است." و به این ترتیب رابطه مرد کارگر با زن کارگر را به رابطه بورژوازی با پرولتاریا تشبیه کرد. بله مردان منافع عینی در سلطه گری بر زنان دارند اما شهاب برهان تنها یک جنبه از مساله را می بیند و جنبه دیگر و بسیار مهم را که بیانیه سعی کرده است به آن اشاره کند، نمی بیند. جنبه دیگر مساله آن است که کارگران و زحمتکشان منافع عینی دیگری هم دارند که پایه مادی و شالوده تغییر و تحول انقلابی را در آنان فراهم می کند؛ این منافع، منافع طبقاتی آنان است. مبارزه علیه نظام مردسالار جزء لاینفکی از مبارزه برای سرنگون کردن نظام سرمایه داری و به عبارت روشن تر جزیی از انقلاب کمونیستی است. مارکس مشخصات

---

14 - شهاب برهان انتقادات دیگری هم طرح کرده است. از آنجا که در این مقاله بدون آنکه هدف جواب به وی باشد به آن ها نیز پرداخته ایم لزومی به رجوع دوباره به آن ها را ندیدیم. به برخی نکات مطروحه دیگر در نوشته های دیگرمان پرداخته ایم و یا خواهیم پرداخت.



این انقلاب کمونیستی را با روشنی غیر قابل انکار مشخص کرد: گسست ریشه ای از تمام روابط مالکیت کهن؛ از تمام روابط طبقاتی کهن و از تمام روابط اجتماعی کهن که از آن بر می خیزد؛ و از تمام افکار کهن که برخاسته از این روابط طبقاتی و اجتماعی کهن است. نظام مردسالار، جزیی لاینفک و مهم از این "روابط اجتماعی کهن" است. بدون این "4 گسست" نه مردان رها می شوند و نه زنان.

بله حتی مردانی که خود تحت ستم و استثمارند از سلطه مرد بر زن، از نظام مردسالار نفع می برند. اما سوال این جاست که چه می دهند و چه می گیرند؟ در مقابل منافی که می برند پایه های روابط طبقاتی بورژوایی (در جامعه ما بورژوایی و فئودالی) را محکم می کنند. این است نکته ای که بیانیه می خواهد بگوید و شهاب برهان به آن انتقاد می کند. آگاهی یافتن کارگران به این تناقض (نفع داشتن و نفع نداشتن مردان طبقات زحمتکش در حفظ نظام مردسالار) به طور خود به خودی امکان ندارد. درک این مساله نیاز به آگاهی طبقاتی دارد. اگر کارگر مرد به آگاهی طبقاتی نرسد و بر طبق آگاهی خود به خودی "بهبود وضعیت معیشت امروز و فردا" فکر و عمل کند مطمئناً از امتیازاتی که اربابان سرمایه دار و دولت به او علیه زنان می دهند ممنون می شود زیرا آگاهی اقتصادی و خود به خودی اش اجازه نمی دهد که سطح را بخراشد و عمق ماجرا را ببیند. طبقه کارگر نه تنها در ستم بر زن و نظام مردسالار ذینفع نیست بلکه منافع طبقاتی اش ایجاب می کند که آن را ریشه کن کند و این برای رهایی خود طبقه کارگر ضروری است؛ طبقه کارگر اولین طبقه در تاریخ بشر است که رهایی اش در گرو ریشه کن کردن هر شکل از ستمگری به خصوص ستم بر زنان است.

گرایش سرمایه داری آن است که با کارکرد خود اکثریت مردم را پرولتر و بی چیز می کند. گرچه سرمایه داری به این ترتیب شالوده اتحاد طبقاتی طبقه کارگر را فراهم می کند، اما با لایه لایه کردن آنان و دادن امتیاز به یکی در مقابل دیگری در درون طبقه کارگر شکاف می اندازد. این شکاف ها دریچه های نفوذ ایدئولوژی بورژوایی و فئودالی در درون طبقه کارگر و میان زحمتکشان می شوند. وجود این شکاف ها ایجاد اتحاد طبقاتی را به شدت پیچیده و غامض می کند. وظیفه ایدئولوژی و برنامه و سازمان کمونیستی است که بر این پیچیدگی ها و شکاف ها فائق آید و نبرد طبقاتی پرولتاریا را هدایت کند؛ و برای اینکه بتواند چنین کند باید خط ایدئولوژیک و سیاسی صحیح و برنامه

مشخص داشته باشد. اگر کمونیست ها گرایشات اکونومیستی و ناسیونالیستی داشته و آلوده به افکار کهنه باشند هرگز نمی توانند چنین وظیفه ای را تقبل کنند.

شهاب برهان می نویسد: «... نه تنها اکثریت مردان جامعه، بلکه حتی اقلیتی به تعداد انگشتان یک دست را هم نمی توان با موعظه در باره نقشی که مردسالاری می تواند بر "کلیت" نظام استثمار و ستم طبقاتی داشته باشد، به چشم پوشیدن از مزایا و منافع ملموس و مستمر آقایی و تسلط بر زنان "وادار" کرد.»

اولا، به نظر ما نکته ای که بیانیه طرح می کند "موعظه" نیست بلکه یک تئوری است؛ تئوری معروف و جدال بر انگیزی است مبنی بر اینکه ستم بر زن خصلت طبقاتی دارد و موقعیت ستمدیدی زن به ساختار طبقاتی جامعه بشری مربوط است. انگلس در اثر معروف خود "مالکیت خصوصی و منشاء خانواده" آن را این طور فرموله کرد: ظهور اولین اختلاف طبقاتی در تاریخ مصادف است با شکل گیری تخاصم میان مرد و زن در ازدواج تک همسری؛ و اولین ستمگری طبقاتی مصادف است با ستم مرد بر زن.<sup>15</sup>

شهاب برهان می گوید: " مردان در تسلط بر زنان منافع دارند ... آنچه اساسا نظام مرد سالار و پدر سالار را پایدار نگاه می دارد، همین منافع است." اما این "اساسا" واقعیت ندارد! در پا بر جا نگاه داشتن نظام مردسالاری "منافع" بزرگ تری نیز در کار است و آنهم منافع دولت طبقاتی و روابط طبقاتی حاکم است. مباحث مربوط به این جدل، مفصل (و مهم) است اما در حوصله این مقاله نیست. در هر حال، چه بخواهیم و چه نخواهیم، خارج از ذهنیت ما، موقعیت ستمدیدی زن به ظهور مالکیت خصوصی و روابط و تمایزات اقتصادی، مربوط است. این یک حقیقت عینی است. (اینهم یک تئوری

---

<sup>15</sup> طرفداران تئوری "سیاست هویتی" و کسانی که به مارکسیسم انتقاد می کنند که "ساختارگرا" است، این تئوری مارکسیستی را قبول ندارند. طرفداران تئوری "سیاست هویتی" Identity Politics معتقدند که مظالم وارده بر هر قشر از جمعیت بشری را نباید به ساختارهای بزرگتر اجتماعی ربط داد و اصولا متحد کردن بخش های ناهمگون تحت عنوان "یک طبقه" امکان ندارد و تنها به لگد مال شدن منافع این یا آن بخش منتهی می شود. نتیجه منطقی این تئوری آن است که قشرها و بخش های مختلف مردم باید با دستگاه دولت طبقاتی و طبقه حاکمه که متحد و سازمان یافته است، به طور پراکنده و جدا جدا روبرو شوند! به این ترتیب "سیاست هویتی" در نهایت دستگاه حاکم را مصاف ناپذیر جلوه داده و به جز رفرم در این دستگاه و چانه زدن با آن راه برون رفتی از موقعیت ستم و استثمار اکثریت اهالی، چیزی ارائه نمی دهد و نمی تواند بدهد.

مارکسیستی دیگر! **حقیقت عینی!**) تمام اشکال گوناگون ستم و استثمار در جامعه بشری به این "ساختار طبقاتی" جامعه بشری باز می شود.

در این جا باید خاطر نشان کنیم که جریانات رویزیونیست و اکونومیست با همین استدلال (که ستم بر زن از ساختار طبقاتی جامعه بشری نشأت گرفته و توسط آن تقویت می شود) مساله ستم بر زن را "مساله ای فرعی" قلمداد کرده و از صورت مساله مبارزه طبقاتی حذف می کنند. اما شعبده بازی رویزیونیست ها دلیل بر غلط بودن تئوری مارکسیستی نیست. همان طور که این تحریف رویزیونیستی غلط است (یعنی منطبق بر واقعیت عینی نیست)، حذف کردن رابطه نظام مردسالاری و روابط طبقاتی حاکم نیز منطبق بر واقعیت عینی نیست. در نتیجه، مبارزه علیه مردسالاری را نمی توان و نباید به مبارزه علیه منافعی که مردان در سلطه جویی بر زنان دارند تقلیل داد و دولت و نظام طبقاتی حاکم را از صورت مساله حذف کرد. بیانیه درست می گوید که: "در ایران بزرگترین منبع ستم بر زن و بزرگترین مردسالار، دولت حاکم است".

وقتی شهاب برهان می گوید، با موعظه نمی شود مردان را "به چشم پوشیدن از مزایا و منافع ملموس و مستمر آقایی و تسلط بر زنان" وادار "کرد" بلافاصله این سوال پیش می آید، "با چه می شود؟" جواب مارکسیست ها روشن است: با پیشبرد همزمان مبارزه انقلابی برای سرنگون کردن دولت و نظام طبقاتی حاکم و علیه نظام مردسالاری و تمام مظاهر آن. در تاریخ بشر، همه نظامات سیاسی و اجتماعی کهن به وسیله انقلاب قهر آمیز ستمدیدگان سرنگون شده اند. این یک نیز مستثنی نیست. اما این یک سطح کلی از مساله است. وقتی مساله به روابط اجتماعی ستمگرانه در میان خود مردم (مشخصا، میان مرد تحت ستم و استثمار با زن تحت ستم و استثمار) می رسد مساله بسیار پیچیده می شود. تضاد زن و مرد در نهایت با محور طبقات و تمام روابط و افکار برخاسته از آن، از بین می رود. اما از اینجا تا آنجا با این تضاد چه باید کرد؟

شک نیست، سیاست اکونومیست ها و رویزیونیست ها که "به خاطر مسائل اصلی" این مساله را مسکوت گذاشته یا فرعی قلمداد می کنند یک سیاست ضد زن بوده و فقط نسخه ای برای عقب نگاه داشتن طبقه کارگر و فاسد کردن جنبش کمونیستی و خرابه کاری در خود مبارزه طبقاتی است. روش حل این تضاد در درون صفوف طبقه و خلق و جنبش نیز اساسا از طریق مبارزه است: مبارزه فکری و عملی. مبارزه فکری از طریق

آگاهی دادن، از طریق نقد و افشاگری. و مبارزه عملی از طریق تشکل نیروی آگاه زنان، به راه انداختن جنبش توده ای علیه تمام (تمام) مظاهر مردسالاری و پدر سالاری؛ به راه انداختن مبارزه علیه گرایش‌های مرد سالاری در درون جنبش‌های اجتماعی و احزاب و سازمان‌های انقلابی و کمونیست و چپ و غیره. پیشبرد چنین مبارزه ای حتی در درون احزاب کمونیست واقعی نیز ضروری است زیرا به قول لنین، در زمینه مساله زن، "متأسفانه هنوز در توصیف بسیاری از رفقای مان می توان گفت که کمونیست را خراش بده تا يك عامی ظاهر شود". کمونیست‌ها از آشکار کردن این معایب عار ندارند. نه تنها عار ندارند بلکه کاملاً منطبق بر تحلیل‌هایشان از تأثیرات بلا وقفه بورژوازی بر احزاب کمونیست و ضرورت پیشبرد مبارزه خطی برای ممانعت از تبدیل شدن این احزاب به احزاب بورژوایی است. اگرچه این مبارزات، مبارزات درون خلقی هستند اما بخش مهمی از مبارزه طبقاتی و مشخصاً مبارزه علیه روابط اجتماعی کهن مردسالارانه هستند. این مبارزه ای است که حتی در جامعه سوسیالیستی ادامه می‌یابد.

هیچ یک از این مبارزات بدون توسل به عامل "جبر" پیش نمی‌روند. مثلاً در جامعه سوسیالیستی این جبر شکل قانون‌گذاری و تضمین اجرای آن را به خود می‌گیرد. در درون احزاب کمونیست واقعی و انقلابی شکل اعمال اصول انضباطی برخاسته از ارزش‌ها و آرمان‌های کمونیستی را به خود می‌گیرد (که روابط برابر میان زن و مرد از پایه ای‌ترین آن‌هاست). اما در عین توسل جستن به این اصول باید دانست که مساله پیچیده‌تر از آن است که به سادگی حل شود. مهم‌ترین مساله این است که باید آگاهی کل حزب نسبت به اشکال گوناگون و موزیانه مردسالاری بالا برود و صفوف حزب مملو از زنانی شود که کاملاً به این مساله آگاهی دارند.

### **جنبش چپ نیاز به خانه‌تکانی دارد**

اینکه جنبش چپ ایران در زمینه مساله زنان پیشرو نیست، یک واقعیت است. این عقب‌ماندگی با پیشرو نبودن چپ بر سر نقد نظام حاکم (در ایران و جهان) و سرنگونی انقلابی آن ارتباط مستقیم دارد. وقتی یک جریان سیاسی برنامه سرنگونی انقلابی نظام ارتجاعی حاکم (با تمام روابط اقتصادی و اجتماعی و فرهنگ کهن آن) را نداشته باشد بسیاری از روابط اجتماعی ستمگرانه آن نیز به نظرش عادی می‌آید.

در میان بخش بزرگی از چپ ها که خود را "چپ کارگری" می خوانند کسانی هستند که به یک اعتصاب کارگری به عنوان مهم ترین واقعه قرن بیست و یکم برخورد می کنند اما به مسائل مربوط به جنبش زنان پوزخند زده و در مباحثات و مذاکرات درونی توجه به جنبش زنان را به عنوان یک "انحراف از جنبش کارگری" قلمداد می کنند! واقعیت آن است که چپی که این مشخصات و تفکر را دارد برای جنبش کارگری مثل سم است چون به جای آنکه پیشاهنگ کارگران باشد، به قول لنین تبدیل به آینه تمام نمای گرایشات عقب مانده درون کارگران می شود و به جای اینکه کارگران را به جلو براند، به عقب می کشاند. عجیب نیست که خط اینان در ارتباط با جنبش کارگری نیز از حد یک خط لیبرال بورژوایی فراتر نمی رود. اینان مبارزه طبقه کارگر را محدود به مبارزه برای بالا رفتن مزد یا پرداخت مزد و دیگر حقوق صنفی در چارچوب نظام سرمایه داری می کنند و اصولاً کاری به این ندارند که کارگر چگونه می تواند به "حق" واقعی خود که سرنگون کردن نظام سرمایه داری است، برسد. این چپ لیبرال نه به نبرد طبقاتی می تواند جدی برخورد کند و نه به نبرد جنسیتی. چه برسد به اینکه به نبرد جنسیتی به مثابه یک جبهه از نبرد طبقاتی بنگرد و در راهش بکوشد. این چپ، دنباله رو سطح خود به خودی جنبش طبقه کارگر و آگاهی خود به خودی کارگران است. در نتیجه هیچ رسالتی در زمینه زدودن سموم بورژوایی و فئودالی از جنبش کارگری و مبارزه علیه تفکرات ضد زن و مذهبی ای که در میان کارگران بیداد می کند برای خود نمی بیند. گرایشات لمپنی موجود در میان زحمتکشان را که به اشکال ضدیت با زن در خانه و جامعه و در جنبش سیاسی بروز می کند مشکل جنبش کارگری نمی داند و حیرت انگیز آنکه برخی افراد به اصطلاح چپ، تقلید از این عقب ماندگی ها را "کارگری" شدن فرهنگ خود می دانند! بسیاری از سازمان ها و محافل چپ به تضاد میان زن و مرد در درون خودشان به صورت دعوای "خانوادگی" برخورد می کنند و نه به عنوان یک مساله حاد اجتماعی.

پس اینها چگونه می خواهند روابط اجتماعی کهن را براندازند؟

روزانه میلیون ها زن و دختر جوان توسط این روابط گنبدیده خرد می شوند و عده زیادی کشته می شوند (به شکل قتلهای ناموسی، ضرب و شتم در خانه، خودکشی برای رهایی از فشارهای خانواده و جامعه و غیره). آیا علیه این جنایت باید جنبشی سازمان داد یا نه؟ بخشی از سازمان های چپ حداکثر سالی یک بار (روز هشت مارس) اعلامیه ای

در مورد وضعیت زنان صادر می کنند. ما به گزارشات کمیته مرکزی این سازمان ها و احزاب دسترسی نداریم اما به یقین می توان گفت که حتی یک صفحه در باره خط و برنامه فعالیت در ارتباط با مساله زنان، تراز بندی فعالیت هایشان در این عرصه، تجزیه و تحلیل مشکلاتی که با آن مواجه بوده اند، انگشت گذاشتن بر عقب ماندگی هایشان و برنامه ریزی برای برای حل آن ها، ندارند.

برخی فعالین و احزاب چپ، فمینیست هایی را که گرایشات مردسالاری و پدر سالاری موجود در میان احزاب و سازمان های جنبش چپ را نقد می کنند، ضد کمونیست می خوانند! این اتهام قابل قبول نیست. در واقع آن سیاستی "ضد کمونیستی" است که به اینگونه گرایشات اجازه رشد می دهد و نه سیاستی که آن ها را نقد می کند! مهم ترین مشخصه کمونیست آن است که ستمدیدگان را به طغیان علیه ستمگران فرا می خواند و شمشیر آنان را تیز می کند. کمونیست کسی نیست که کر است و فریاد درد و رنج انسان ها را نمی شنود بلکه کسی است که واضح تر و بلند تر از هر کسی نماینده بیداری و طغیان آن هاست. این انحطاط سیاسی و ایدئولوژیک است که کسی خود را چپ بخواند اما همه چیز را وارونه کرده و نقد ارزش های فئودالی را "ضد کمونیسم" بخواند و حفظ آن ها و یا بی تفاوتی در مقابل آن ها را "کمونیسم" بخواند! حمله به فمینیست هایی که با شجاعت نقطه نظرات جا خوش کرده و اخلاقیات سنتی جامعه فئودالی و پدر سالار را نقد کرده و نفوذ گرایشات مردسالاری در سازمان ها و احزاب چپ را به مصاف می طلبند مشکلات چپ را حل نکرده بلکه بیشتر خواهد کرد.

### ربط خط عمومی و عقب ماندگی بر سر مساله زنان

آن چه به عنوان چپ ایران می شناسیم در واقع یک جنبش سوسیال دمکراتیک است (معتقد به اصلاح نظام سرمایه داری و نه سرنگونی قهرآمیز آن و برقراری یک دولت دیکتاتوری پرولتاریا بجای دولت دیکتاتوری بورژوازی). بخشی از این چپ که تحت تاثیر شوروی سرمایه داری و حزب توده بود، هیچ وقت کمونیست نبود. بخشی دیگر که در ضدیت با خط مشی حاکم بر حزب توده و شوروی سرمایه داری شکل گرفته بود، به همان نسبت که از آرمان های کمونیستی عقب نشست و به انواع نسخه های سوسیالیسم دروغین تن داد، به همان نسبت که از خط مشی انقلابی دست کشید و رفرمیست شد، بر

سر مساله زنان عقب مانده و منفعل شد. این ارزیابی ما به هیچوجه سکتاریستی و فرقه گرایانه نیست زیرا ما پس از شکست انقلاب قبل از پرداختن به انحرافات دیگران به جمع‌بندی نقادانه خط ایدئولوژیک و سیاسی خودمان پرداختیم؛ منجمله بر سر مساله زنان. در این ارتباط رجوع کنید به جزوه "پرولتاریای آگاه و مساله زنان" که اتحادیه کمونیست های ایران (سربداران) در سال 1365 منتشر کرد. نکته اصلی آن جزوه این است که وقتی خط عمومی ایدئولوژیک و سیاسی کمونیست ها خراب می شود، فورا به سیر قهقرایی در خط و پراتیک شان در ارتباط با مساله زنان و جنبش زنان پا می دهد؛ و بالعکس، عقب ماندگی بر سر مساله زنان نشانه آن است که در خط عمومی اشکالات مهم موجود است. این رابطه را به طور واضح می توان در اکثریت چپ ایران مشاهده کرد.

پس از شکست انقلاب سیر قهقرایی در میان چپ ایران شروع شد. این سیر قهقرایی به خصوص پس از فروپاشی شوروی و آغاز کارزار ایدئولوژیک ضد کمونیستی از سوی امپریالیست ها و مرتجعین جهان، جهش وار رشد کرد. انتقادهای عامیانه به آرمان های کمونیستی مد شد. در میان بخش بزرگی از چپ، ضد امپریالیست بودن، طرفداری از مبارزه مسلحانه برای سرنگون کردن رژیم حاکم، تبدیل به جوک و مسخره شد. تعریف های جدید از سوسیالیسم باب شد. مسابقه ای راه افتاد بر سر اینکه کدام حزب و کدام "رهبر" بیشتر می تواند سوسیالیسم را از محتوای طبقاتی و انقلابی اش تهی کند و آن را با مفاهیم بورژوایی پر کند و به عنوان "اندیشه های تازه" جا بزند. یکی سوسیالیسم را "چیزی" که "اساس اش انسان" است تعریف کرد؛ آن دیگری "چیزی" که به تدریج از درون تشکل سندیکایی و حرکت خود به خودی کارگران بیرون می آید! صحبت از ایدئولوژی و حزب کمونیست و آرمان و دیکتاتوری پرولتاریا همه به عنوان افکار مستعمل که مال "قدیم" است شمرده شد. نسبیت گرایی در باره آنچه درست و عادلانه است و آنچه نادرست و ناعادلانه است باب شد و پافشاری بر روی اصول کمونیستی و سازش ناپذیری با انواع و اقسام دشمنان خلق به عنوان "بینش دگماتیستی" و "سیاه و سفید دیدن" خوانده شد. به طوری که بخشی از "چپ" به توهم پراکنی در مورد ماهیت جناح دوم خرداد حکومت (یعنی بخش مهمی از عاملان و آمران قتل عام زندانیان سیاسی در سال 1367 و بسیاری جنایات دیگر) پرداخت. بخشی از "چپ" خونریزی آمریکا در عراق را ضرورتی برای تحقق حکومت فدرالی برای کردها دید و غیره. برای چه باید از

چنین چپی انتظار حرکتی علیه ستم بر زن داشت؟

اکثریت چپ ما با هیچ یک از جوانب وضع موجود نمی خواهد به صورت انقلابی و قهری و رادیکال برخورد کند و در این میان مساله ستم بر زن، مستثنی نیست. این چپ به دنبال "ممکن" هاست. و "ممکن" یعنی همین نظام پوسیده طبقاتی و روابط اجتماعی و روبنای فکری کهنه آن.

خلاصه کلام آنکه، دلایل عقب ماندگی مجموعه چپ ایران بر سر مساله زنان می تواند زیاد باشد. اما همه آن‌ها به یک جا ختم می شود: بخش بزرگی از چپ به دنبال زیر و رو کردن انقلابی جامعه عقب مانده ایران و جهان سرمایه داری نیست. این چپ آنقدر به ارزش ها و تمایزات جامعه بورژوازی عادت کرده که معضلی مثل برده بودن نیمی از جمعیت وی را به حرکت و اعتراض در نمی آورد. تعارفی و کناری به آن برخورد می کند. تازه برخی با افاده می گویند این جزء مسائل مبرم طبقه نیست!! (منظورشان از "طبقه" طبقه کارگر است) و اصلا به فکرشان نمی رسد که ممکنست کسی بپرسد آن طبقه ای که برده بودن نیمی از جمعیت جزء مسائل مبرم نیست اصلا به چه درد می خورد و چرا باید آن را تحسین کرد یا به آن تکیه کرد؟ آیا این حیرت آور نیست!

کمونیزست ها برای نشان دادن خط تمایز خود با چنین گرایشی باید تاریخچه نظرات و اعمال جنبش کمونیستی بین المللی در ارتباط با مساله زنان را رواج دهند تا روشن شود که کمونیسم چیست و کمونیست کیست. فعالین کمونیست باید ماهیت ستمگرانه روابط مردسالاری و پدر سالاری را در میان توده های مردم به خصوص در میان زحمتکشان افشا کنند و به آنان در این زمینه آگاهی دهند، گندیدگی و فساد این روابط را نشان دهند و به زحمتکشان یاد دهند که از این روابط متنفر شوند. فعالین کمونیست باید از طریق تبلیغ و تهییج مشخص در مورد مردسالاری، به زنان بگویند که نه تنها باید از ستمی که بر آنان می شود متنفر شوند بلکه باید علیه آن شورش کنند، و دیگر به بندگی تن ندهند. باید با صراحت به آنان بگویند که اگر از این مناسبات ستمگرانه فقط رنج بکشند و علیه آن شورش نکنند تبدیل به انسان هایی مفلوک می شوند. این در مورد همه زنان صادق است؛ چه زنانی که هرگز آگاهی سیاسی نداشته اند و چه زنانی که زمانی شورشگران کمونیست و انقلابی بوده اند. زنان آگاه و انقلابی نسل پیشین اضافه بر زنان عادی جامعه فشار و سرکوب را تحمل کرده اند. آنان باید روحیه مبارزه پیگیرانه را باز یابند و رنج و مصائب



دوره ای را که در آن زیسته اند تبدیل به نیروی مبارزه کنند و در این مبارزه به تیزترین سلاح ممکن دست اندازند. این تیزترین سلاح هیچ نیست جز ایدئولوژی و برنامه و انقلاب کمونیستی.

- از نشریه حقیقت دوره جدید، شماره 16 مرداد 1383

# چند مقاله

---

جنبش زنان

## درباره مساله زن و نقش و جهت گیری و دورنمای جنبش زنان

مقاله زیر بر پایه مقاله ای که در تابستان ۱۳۷۶ اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) درباره اهداف و روش های جنبش زنان منتشر کرد، به نگارش در آمده است.

مساله زن در جامعه ما ابعاد انفجاری به خود گرفته است. در مواجهه با این وضع، خطوط گوناگونی برای پیشبرد مبارزه رهایی بخش زنان، ارائه می شوند. این خطوط هر يك متاثر از دیدگاه های طبقاتی و منافع طبقاتی معین هستند. مساله این است که آیا سیاستی انقلابی، صاعقه خشم زنان را به يك چشم انداز گسترده و پیروزمند پیوند خواهد داد؟ یا اینکه سیاست های رفرمیستی همچون برق گیر، خشم زنان را به مجاری مسالمت جویانه خواهد ریخت؟ تحلیل و شناخت از خطوط طبقاتی گوناگون و دورنما و نتایج هر يك، از وظایف مهم مقابل پای فعالین جنبش زنان است<sup>16</sup>.

### چرا جمهوری اسلامی زنان را سرکوب می کند؟

۲۵ سال از زمانی که خمینی به زنان اعلان جنگ داد می گذرد. ۲۵ سال از روز هشت مارس سال ۱۳۵۷، زمانی که زنان آگاه ایران جواب دندان شکنی به خمینی دادند و او را وادار به عقب نشینی کردند، می گذرد.

خمینی بلافاصله پس از به قدرت رسیدن، اول از همه به زنان حمله کرد. هدف وی و همپالگی هایش این بود که روحیه شورشگرانه مردم را در هم شکنند و پایه های جمهوری اسلامی را محکم کنند. خمینی با این حرکت، نشان داد که يك سگ نگهبان آگاه و کار کشته طبقات ارتجاعی بورژوا - ملاک در ایران بود. اما آن اندازه که نمایندگان طبقات ارتجاعی به منافع سیاسی و ایدئولوژیک خود آگاه بودند، انقلابیون کمونیست و طبقه کارگر به منافع سیاسی و ایدئولوژیک خود آگاه نبودند. به همین دلیل اهمیت سیاسی و ایدئولوژیک و طبقاتی حمله خمینی و جمهوری اسلامی به زنان را درنیاقتند. نتیجه آنکه،

---

<sup>16</sup> اساس نظریات ما برای اولین بار در جزوه « پرولتاریای آگاه و مساله زن» در سال ۱۳۶۶ منتشر شد.

حمله خمینی فقط با عکس العمل زنان روبرو شد در حالی که بقیه جنبش های اجتماعی اکثرا در مقابل آن منفعل مانده و سکوت کردند. مشخصا جنبش کمونیستی و جنبش کارگری نتوانستند این تهاجم ضد زن را به يك کارزار ضد جمهوری اسلامی تبدیل کنند. سرکوب زنان برای سلطه حکام اسلامی، يك ضرورت سیاسی بود. جمهوری اسلامی تصمیم گرفت برای سرکوب انقلاب، اول از همه این نیروی پر شور و مصمم را که فعالانه پا به میدان دخالتگری در سرنوشت جامعه گذاشته بود، به عقب براند. در ۲۵ سال گذشته، سرکوب زنان یکی از مهم ترین مشغله ها و دغدغه های حکام اسلامی بوده است. طی ۲۵ سال گذشته، طرح حملات مستمر و همه جانبه علیه زنان در عالیتین سطوح حکومتی به بحث و تصمیم گیری گذاشته شده است. جمهوری اسلامی نشان داد که زن ستیزی یکی از ارکان حیاتی اش است و ساعت عمرش بدون کارزارها و تهاجمات ضد زن تیک نمی کند.

رژیم با به کارگیری سیاستهای متنوع، به طور منظم کوشید تا زنان را به لحاظ اجتماعی و شخصی، روحی و جسمی خرد کند. جمهوری اسلامی تولدش را با تصویب قوانین تبعیض گرایانه ضد زن جشن گرفت و بدین ترتیب اعلام کرد که این جمهوری يك جمهوری برده داری است. کلمه «اسلامی» در این رژیم قبل از هر چیز نمایانگر خصلت ضد زن آن بوده است. تحمیل احکام قرون وسطایی شریعت به جامعه بیش از هر چیز برای سرکوب زنان بوده است. حجاب اجباری بیشتر از پرچم سه رنگی که الله در میان آن حك شده، سمبل این جمهوری شد. نظام آموزشی طوری طراحی شد که از کودکی به دختران و پسران آموزش داده شود که در این جامعه زن برده است و مرد صاحب زن. دختر باید یاد بگیرد مطیع این قانون باشد و پسر باید بیاموزد که ارباب قادری باشد. این رژیم ۲۵ سال مردان را با فرهنگ فرودست و خوار شمردن زن تعلیم داد و ریشه های زن ستیزی را در میان مردان مرتبا آبیاری کرد.

بدون اغراق می توان گفت که تعداد ماموران گشت و نگهبانان آشکار و پنهانی که این رژیم برای پاییدن زنان اختصاص داده از تعداد نگهبانان مرزی ایران، بیشتر است. عرض و طول دستگاه بوروکراسی این رژیم در زمینه سرکوب و کنترل زنان در جهان نظیر ندارد. این رژیم در سراسر عمر ننگینش به شورشگرتین زنان یعنی زنان مبارز سیاسی، با حبس و شکنجه و اعدام جواب داده است و در زندان ها برای درهم شکستن

شخصیت استوار زنان سیاسی، شکنجه های خاص مانند تجاوز جنسی به کار برده است. چادر بر سر کردن، انحنای بدن خود را با لباسهای کیسه ای پوشاندن، در ملاء عام نخندیدن، با مرد دست ندادن، جدا نشستن در اتوبوس و کلاسهای درس، همه برای خرد کردن شخصیت زنان است. سایه شوم باورهای قرون وسطایی مذهبی در مورد زنان و ارزش های سنتی، گشت ها، شلاق و زندان با تیغ و اسید و آزار جنسی و مزاحمت های خیابانی، تکمیل می شود. همه این ها برای آن است که نیمی از جمعیت را با وجود تحرك اجتماعی ناگزیرش، «سر جای خود» بنشانند. حال که چار دیواری خانه و مرد خانه دیگر نمی تواند زن را مطیع نگاه دارد و زن به صحنه جامعه کشیده شده است و مرتباً کشیده می شود، باید در صحن جامعه پدسالار بزرگ یعنی دولت، طرح و برنامه مشخصی را برای مطیع نگاه داشتن او به اجرا گذارد.

زن ستیزی رژیم جمهوری اسلامی دارای يك ماهیت طبقاتی است و برای تحمیل قدرت سیاسی طبقه معینی است: برای تحمیل قدرت سیاسی و اقتصادی اقلیتی به نام طبقه سرمایه داران و زمینداران بزرگ است. دستگاه روحانیت و دولت (که در محور آن نیروهای نظامی هستند) نمایندگان سیاسی این طبقات هستند. زن ستیزی برای تحکیم این نظام طبقاتی است. این نظام طبقاتی به همه مردان (اعم از اینکه سرمایه دار باشند یا کارگر، ملاک باشند یا دهقان بی زمین) امکان فرمانروایی بر زنان را می دهد، آنان را قانوناً و عرفاً بر زن مسلط می کند تا مردان نقش دشمن را در خانه بازی کنند.

### **سرمایه داری زنان را با پا پیش می کشد و با دست پس می زند**

سرکوب زنان توسط جمهوری اسلامی در فردای انقلاب يك نیاز سیاسی فوری رژیم بود و از ضروریات يك رژیم تئوکراتیک (مذهبی) ناشی می شد، اما ستم بر زن و مبارزه زنان علیه این ستمگری، منحصر به دوران جمهوری اسلامی نیست. ستم بر زن صرفاً از تغییر شکل حکومتی از سلطنتی به اسلامی ناشی نشده است. سرکوب زنان به نیازهای عام طبقه سرمایه داران و زمینداران بزرگ در ایران مربوط می شود. تغییرات بزرگی که در نیم قرن گذشته در ساختار اقتصادی اجتماعی ایران صورت گرفت، ضرورت این سرکوبگری را برای طبقات حاکم بیشتر کرد.

مشخصاً، پس از جنگ جهانی دوم، سرمایه داری جهانی در سطحی کیفیتاً بیشتر از

سابق در ساختار اقتصادی و اجتماعی ایران نفوذ کرد و آن را به طرز فشرده تری در نظام سرمایه داری جهانی ادغام کرد. به این دلیل، مناسبات سرمایه داری در مقیاسی مهم رشد کرد. هر چند شالوده فئودالی اقتصاد ضربات محکمی خورد ولی فئودالیسم ریشه کن نشد و در شکل های جدید و متنوع به بقای خود ادامه داد. مناسبات اجتماعی و عادات بورژوازی در جامعه رشد کرد اما مذهب و سنت به مثابه دو پایگاه ایدئولوژیک فئودالیسم به قوت خود باقی ماند و زنان را در انقیاد مردان و در چنگال مناسبات پدرسالاری نگاه داشت.

ادغام هر چه بیشتر ایران در نظام سرمایه داری جهانی، و تحولات ساختار اقتصادی و سیاسی باعث تغییراتی آشکار در موقعیت زنان شد. در شهرها، زنان در شمار فزاینده ای درگیر در کار بیرون از خانه شدند. طبقه کارگر رشد کرد و زنان نیز به درون کارخانجات کشیده شدند. یک قشر تحصیلکرده مدرن به وجود آمد که بخش مهمی از آن را زنان تشکیل می دادند. تغییرات مهمی در جایگاه و نقش زن در جامعه پدید آمد. آداب و سنتی که زن را محدود به خانه و خانواده می کرد (یعنی سلطه پدرسالاری) زیر ضرب قرار گرفت.

همراه با این تحولات، در رفتار و انتظار زنان نیز تغییرات مهمی صورت گرفت و مناسبات فئودالی موجود میان زن و مرد در خانه و به طور کلی بافت مناسبات اجتماعی تکان های شدید خورد. امواج انقلابی اواسط و اواخر دهه ۱۳۵۰ و شرکت گسترده و فعال زنان در این خیزش، یک زمین لرزه اجتماعی و سیاسی بود که در نتیجه آن ایدئولوژی پدرسالاری و اهرم های کنترل پدرسالارانه جامعه به شدت ضعیف شد. حضور زنان به مثابه یک نیروی مهم در عرصه سیاسی جامعه و مشخصاً در جریان انقلاب ۵۷، تعداد فزاینده زندانیان سیاسی زن، شرکت زنان در ساختار سازمان های مبارز کمونیستی و غیر کمونیستی، بالا رفتن درصد طلاق، نشانه تحولات مهمی در موقعیت زنان بود. با ظهور جمهوری اسلامی این روند نه تنها متوقف نشد بلکه تشدید هم یافت. هر چند جمهوری اسلامی قوانین سرکوب و کنترل زنان را محکم تر کرد اما هرگز نتوانست این روند را متوقف کند و یا بازگرداند. با اجرای سیاست های «تعدیل اقتصادی» که از سال ۱۳۶۹ قوت گرفت، ورود زنان به بازار کار شدت گرفت. این سیاست ها که از سوی بانک جهانی و صندوق بین المللی پول به جمهوری اسلامی دیکته شد، بخشی از روند

«گلوبالیزاسیون» بود. سرمایه داری جهانی نیاز داشت که نیروی کار و مواد تولید شده در کشورهای تحت سلطه هرچه ارزان تر شود. بخشی از ارزان کردن نیروی کار، کشیدن هر چه بیشتر زنان به بازار کار بود. سرمایه داری بین المللی در حرکت پر هرج و مرج خود، روندهایی را به جریان می اندازد که در تضاد با اهرم های کنترل اجتماعی (که در مورد مشخص زنان، نظام پدرسالاری و مردسالاری مهم ترین اهرم کنترل است) قرار می گیرد. جمهوری اسلامی که خود وابسته به این سرمایه داری بین المللی است نه می توانست و نه به نفعش بود که زنان را به عنوان بخش مهمی از نیروی کار به درون خانه براند. اما در عین حال نیاز داشت که نظام پدرسالاری و مردسالاری را تحکیم کند. این تناقض حل نشدنی رژیم جمهوری اسلامی همچنان باقی است. نه فقط جمهوری اسلامی، بلکه سرمایه داری جهانی در کل، در گیر و دار این تناقض، با پا پیش می کشد، و با دست پس می زند. بدین ترتیب این تضاد اجتماعی حادثتر و حادثتر می شود. جمهوری اسلامی نمی تواند جلوی جابجایی های عظیم ناشی از کارکرد نظام اقتصادی را بگیرد. زنان مرتباً از روستا به شهر، از خانه به خیابان سرازیر می شوند و مقام سنتی زن زیر ضرب می رود، ارزش ها و اخلاقیات پوسیده سنت و مذهب دیگر یارای مقاومت ندارند. تنها چاره این رژیم مفلوک تقویت زن ستیزی است. این رژیم بد و بیضای قانون و شریعت و زندان و شلاق و تحمیق فرهنگی مردان را برای سفت کردن قیود پدرسالاری بر دست و پای زنان به کار گرفته است.

## طرح های جمهوری اسلامی برای کنترل بحران

### نقش زنان مصالحه جو

جمهوری اسلامی برای مهار کردن حرکت زنان فقط به سرنیزه متکی نبوده است. بلکه عده ای از زنان تحصیلکرده خانواده های حکومتی، با این ادعا که طرفدار آزادی زنان هستند به میدان آمدند، تا مقاومت و مبارزه زنان برای آزادی و برابری را مسخ کنند. اینان کوشیدند که جریان مقاومت و اعتراض زنان را به درون مجاری رسمی حکومتی سوق دهند. اینها برای جلب اعتماد زنان، خود را «فمینیست اسلامی» خوانده و جوانب محدودی از مشکلات زنان را بازگو می کنند، اما برای تطهیر رژیم، منبع و منشا

ستم بر زن را در خارج از دولت معرفی می کنند و در واقع این طور القا می کنند که مردم خودشان مقصرند! در حالی که رژیم جمهوری اسلامی سرکرده زن ستیزی و سرچشمه ای است که فرهنگ تحقیر و هتک حرمت زن را در جامعه اشاعه می دهد.

نیات و اهداف زنان حکومتی روشن است. اما در این میان، تعدادی از زنان غیر حکومتی که خود را «فمینیست» هم می خوانند به جمع اینان پیوستند و به مشاطه گر رژیم جمهوری اسلامی تبدیل شدند. اینان با ترویج تئوری های قلبی و سیاست های سازشکارانه به صحنه آمدند تا دست رژیم را هنگام گذر از پل صراط مساله زن بگیرند. برخی از این افراد، نظریه ای تحت عنوان «نسبیت فرهنگی» تبیین کردند. مبلغین این تئوری می گویند، آزادی و برابری برای همه زنان جهان يك معنا را ندارد و بستگی به فرهنگ بومی زنان هر کشور دارد؛ مثلا زنان مسلمان داوطلبانه محدودیت های شرعی را رعایت می کنند و به دلیل فرهنگ اسلامی، طالب برابری کامل میان زن و مرد نیستند! این ها می گویند، اسلام می تواند «تحول یابد» و موقعیت زنان را بهبود بخشد!

نظریه «نسبیت فرهنگی» آنقدر ارتجاعی است که با استفاده از آن همه و هر شکل از ظلم و ستم را می توان مقدس جلوه داد. این نظریه که توسط مراکز قدرت بین المللی حمایت و تبلیغ می شود، تلاشی است برای حفظ ارکان پدرسالاری در کشورهای اسلامی. این نظریه، با گفتن اینکه رعایت شئون شرعی در کشورهای اسلامی خواست خود زنان است، به پدرسالاری فئودالی در کشورهای اسلامی امتیاز می دهد. این نظریه، عادت کردن زنان به قفس پدرسالاری مذهبی را «فرهنگ بومی زنان» می شمارد و این عادت به مظلوم واقع شدن را مقدس می شمارد.

هواداران این نظریه می گویند، حجاب به سر کردن فرهنگ زن مسلمان است و نه نشانه موقعیت فرودست زن در جامعه! اما واقعیت چیست؟ واقعیت آن است که حجاب به سر کردن و مناسبات ارباب - رعیتی میان مرد و زن هر دو جزء «فرهنگ اسلامی» اند. و واقعیت آن است که هر فرهنگی دارای محتوایی است. حتی اگر اکثریت زنان با کمال میل حجاب بر سر کنند در این واقعیت که حجاب محتوای عمیقا فئودالی دارد، تغییری به وجود نمی آورد. سنن اسلامی یا فرهنگ اسلامی بخشی از روبنای سیاسی و ایدئولوژیک نظام نیمه مستعمره - نیمه فئودال در کشورهایی نظیر ایران است. مرد خانه مثل يك حکومت محلی عمل می کند و مناسبات حاکم و محکوم درون جامعه را برای زن تجسم



می بخشد. در کشورهای اسلامی، حجاب صرفاً يك انتخاب فردی نبوده بلکه يك نقش اجتماعی بزرگ بازی می کند. حجاب نقش كوچك كردن زن، حقیر شمردن وی، فرسودن روح، و بزدل و مطیع بار آوردن يك نیروی اجتماعی تاریخا سرکش را بازی می کند.

طرفداران این نظریه، پا را فراتر گذاشته و معتقدند که ادیان به طور کل و اسلام به طور اخص استعداد تحول پذیری دارند! این ها ادعا می کنند که نهضت های اسلامی می توانند نظام مردسالاری را برافکنند! و قرآن از ظرفیت تساوی جویانه و عدالت پرورانه بیشتری نسبت به انجیل و تورات برخوردار است.<sup>17</sup>

بدیهی است که همه ادیان به اقتضای زمان تغییراتی کرده اند؛ وگرنه نمی توانستند باقی بمانند. این دلیلی بر استعداد «تحول پذیری» نیست. بلکه نشان می دهد که دین استعداد خدمت به همه نظام های استثماری (چه برده داری، فئودالی و یا سرمایه داری) را دارد. با تکامل جامعه طبقاتی، ادیان غالب در هر جامعه نیز خود را با زمانه سازگار کردند تا بتوانند به موثرترین شکل کردن، نقش خود را بازی کنند. اما این «سازگار کردن» به معنای دگرگونی اساسی ادیان نبود. اسلام نیز تغییراتی را از سر گذرانده است. همین اسلام سازمان یافته دولتی در ایران، اسلام تغییر یافته است. اگر حکام جمهوری اسلامی می خواستند اسلام دوران محمد را پیاده کنند يك روز هم بر سر قدرت نمی ماندند. اسلام باز هم تغییر خواهد کرد، اما يك چیز عوض نخواهد شد: اسلام همیشه ابزار تحکیم قدرت طبقات استثماری و تحمیق طبقات تحت استثمار باقی خواهد ماند و مشخصاً علیرغم هر تغییری، خصوصیت پدرسالارانه خود را حفظ خواهد کرد. حتی ادیان دیگر مانند مسیحیت که در تحول یافتگی صدها سال از اسلام جلوترند خصلت پدرسالارانه و ضد زن خود را قویا حفظ کرده اند.

طرفداران تئوری نسبیت فرهنگی برای اثبات نظریه خود درباره استعداد تحول پذیری اسلام و اقدامات «ضد مردسالاری» در جمهوری اسلامی، از شرکت وسیع زنان حزب الهی در فعالیت های سیاسی و اجتماعی می گویند. البته نمی گویند که موثرترین فعالیت سیاسی و اجتماعی زنان طرفدار جمهوری اسلامی تئوری پردازی و تبلیغات فاشیستی

---

<sup>17</sup> مشخصاً رجوع کنید به نظریات نیره توحیدی در «فمینیسم، دموکراسی و اسلام گرایی»

علیه زنان «بد» (یعنی هر زنی که مثل خودشان سراپا سیاهپوش و کیسه پوش نیست!) و شرکت در گشت های سرکوب زنان و کمیته ها و وزارت اطلاعات و تقبل وظایف «شریف» دیگر در زندان های زنان بوده است! این زنان را رژیم اسلامی برای سرکوب زنان به میدان آورد و تعلیم داد. درست همان طور که در آلمان هیتلری، حزب فاشیست نازی تعداد زیادی زن را متشکل کرد و آنان را جلودار پیشبرد سرکوب زنان کرد.

مبلغین ثوری «نسبیت فرهنگی» و «اسلام تحول پذیر» به یک واقعیت دیگر جامعه اشاره کرده و نتیجه گیری دلخواه و غلط از آن می کنند. این ها می گویند تعداد زنان کارکن در جمهوری اسلامی افزایش یافته است. بله این واقعیتی است. اما این نشانه آن نیست که جمهوری اسلامی نخواستہ زنان را به کنج خانه براند. جمهوری اسلامی نمی توانست زنان را به کنج خانه براند؛ مگر اینکه ساختار اقتصادی عهد قاجار را احیا کند.

يك نظریه دیگر با همین محتوا تحت عنوان «اسلام معتدل» علم شده است. جناحی از رژیم جمهوری اسلامی (جناح به اصطلاح اصلاح طلب) و جریانات ملی مذهبی و امپریالیست های اروپایی و آمریکایی این نظریه را تبلیغ می کنند که ایران نیاز به «اسلام معتدل» دارد. معنای این نظریه آن است که حتی پس از سرنگونی جمهوری اسلامی، شریعت باید در تعیین نقش و جایگاه زن در جامعه نقش قانونی و دولتی داشته باشد. این نظریه کاملاً در تضاد با خواست پایه ای مردم ایران مبنی بر «جدایی کامل دین از دولت» قرار دارد و نظریه ای است ارتجاعی و پوسیده که باید با استواری علیه آن مبارزه کرد. جدایی کامل دین از دولت، به این معنا نیست که توده های مردم نمی توانند به طور فردی باورهای مذهبی خود را حفظ کنند. بلکه به این معناست که قوانین کشور باید از دخالت هر اصل مذهبی کاملاً بری باشد و دولت نباید هیچ يك از عرصه های جامعه را طبق باورهای مذهبی اداره کند. اصل جدایی دین از دولت، پیش شرط ایجاد حیات دمکراتیک در همه عرصه های جامعه منجمله در زمینه آزادی و برابری زنان است. همه دولت های غربی بر اساس اصل جدایی دین از دولت اداره می شوند. اما همین کشور های غربی وقتی که به کشورهای تحت سلطه مانند ایران و افغانستان و عراق می رسند، طرفدار دخالت مذهب در امور اجتماعی و دولتی می شوند. دخالت دادن مذهب اسلام در امور دولت، همیشه یکی از اهرم های سلطه گرانه استعمار غرب در ایران و دیگر کشورهای «اسلامی» بوده است. این واقعیت تاریخی را مردم ایران با گفتن اینکه

آخوند و دم و دستگاه روحانیت «ساخت انگلیس» است بیان کرده اند. هر چند سخنگویان نظریه «نسبیت فرهنگی» یا «اسلام معتدل» یک عده از زنان تحصیل کرده هستند اما این نظریه ها به شدت ارتجاعی بوده و محتوای لیبرال فئودالی دارند. رفتار و ارزش های اسلام و جمهوری اسلامی در ارتباط با زنان خصلتی فئودالی (مقابل سرمایه داری) دارد. نظریه های «نسبیت فرهنگی» و «اسلام معتدل» نیز چنین محتوایی دارند، با این تفاوت که لیبرال منشانه بوده و منطبق بر سیاستهای جناحی از طبقات حاکم است که معتقدند برای ممانعت از رسیدن این تضاد اجتماعی (مساله زنان) به نقطه جوش و انفجار باید به زنان و عده های رفرم و «تعدیل وضع» داد. برای تقویت جنبش زنان، باید با این برنامه های اسارتبار به شدت مبارزه کرد.

### آیا امپریالیست ها مدافع رهایی زنان هستند؟

برای تقویت جنبش زنان باید با توهم دیگری هم مقابله کرد. برخی ها به طرز ساده لوحانه ای باور دارند که در مورد مساله زنان، امپریالیست ها از جمهوری اسلامی بهترند! یا اینکه نهادهای بین المللی وابسته به قدرت های جهانی (مانند سازمان ملل و بانک جهانی و غیره) خواهان بهبود و ترقی وضعیت زنان هستند. واقعیت چیست؟ طبقات حاکم در ایران، کارگزاران امپریالیست ها هستند. دولتی که در ایران حاکم است (در زمان شاه نیز همین دستگاه دولتی حاکم بود اما مهره ای دیگر آن را اداره می کرد) از طریق اتحاد امپریالیسم با طبقات سرمایه دار و ملاک و مرتجعین داخلی ایران به وجود آمده است. بنابراین، امپریالیست ها هرگز گامی در خلاف جهت منافع این طبقات مرتجع برنمیدارند. هر فکری جز این، خیال باطل است!

دعوای گاه و بیگاه امپریالیست ها با دولتمردان ایران، نشانه تضاد منافع ریشه ای و بنیادین میان آن ها نیست. سیاست دو پهلوئی امپریالیست های آمریکایی و اروپایی در مورد موقعیت زنان ایران را باید به عنوان يك نیرنگ و دروغ افشا کرد. آن ها از یکسو، عوامفریبانه در مورد حقوق برابر زن و مرد داد سخن می دهند. از سوی دیگر، نیازهای دولت حاکم را برای تحکیم بندهای پدرسالاری به رسمیت شناخته و تایید می کنند. دولت های امپریالیستی غرب برای توضیح دو دوزه بازی خود از همان تر «نسبیت فرهنگی» سود می جویند تا لزوم حفظ اتوریتته های سنتی و بنیادهای ایدئولوژیک و مذهبی را توجیه

نمایند. امپریالیسم آمریکا بیش‌رمانه وعده آزادی زنان افغانستان را داد و در انتها خان‌ها و جنگ سالاران و آخوندها را مامور نوشتن قانون اساسی دولت جدید افغانستان کرد و به نوکران خود در افغانستان گفت، هنگام نوشتن قانون اساسی افغانستان اصول شریعت اسلام را رعایت کنید! منافع سیاسی و اقتصادی اینان ایجاب می‌کند که مرتجع‌ترین و محافظه‌کارترین نیروها را در جوامعی مثل ایران و افغانستان و عراق تقویت کنند. هر فکری جز این خیال باطل است!

در خود کشورهای امپریالیستی (آمریکا، ژاپن، آلمان و غیره) زنان تحت ستم نظام مردسالاری هستند. شکل‌های ستم بر زن در این کشورها، بورژوازی‌تر و در کشورهایی مانند ایران فئودالی‌تر است. زنان موجود درجه دوم محسوب شده و به شکل‌های گوناگون از ستمگری مردان رنج می‌برند. در آمریکا رییس‌جمهور دست به تلاش‌های گسترده‌ای برای غیر قانونی کردن سقط جنین زده است. فرهنگی که در جوامع امپریالیستی تبلیغ می‌شود و پشتوانه مالی عظیمی دارد هنگام حرمت به زن از طریق تقلیل زن به حد يك عروسك بی مغز قابل خرید و فروش، فرهنگ نفرت از زن و خوار و حقیر شمردن زن است. ضرب و شتم زنان توسط مردان خانواده، تجاوز و آزار جنسی در مجامع عمومی، از جمله ستم‌هایی است که زنان آمریکا و اروپا به طور روزمره تجربه می‌کنند. برای تقویت جنبش زنان، باید کسانی که آمریکا را منجی زنان معرفی می‌کنند با صراحت افشا و طرد کرد. جنبش زنان ایران در همان حال که باید دیو جمهوری اسلامی را از در بیرون کند، نباید بگذارد که گرگ‌های سلطنت طلب و امپریالیست‌های آمریکایی از پنجره وارد شوند.

### **ستم بر زن يك ستم جنسیتی است اما راه حلش طبقاتی است**

ستم بر زن، مربوط به زنان همه طبقات است، اعم از زن بورژوا یا کارگر. اما همه زنان منافع اجتماعی یکسانی ندارند. حتی به يك شکل و اندازه از ستم جنسی رنج نمی‌برند. میان زنان طبقات ملاک و سرمایه‌دار با زنان طبقات کارگر و دهقان و زحمتکش دریایی فاصله است. جایگاه طبقاتی هر يك از این‌ها بر دیدگاهشان از مسأله ستم بر زن و مفهوم‌رهایی و برابری و آزادی زنان، تأثیرات تعیین‌کننده دارد. به زنان طبقات حاکم از سوی مردان طبقات حاکم ستم می‌شود. اما این زنان همراه با مردان طبقه‌شان بر اکثریت

مردم فرمانروایی می کنند و حاصل دسترنج مردم را می چایند و به جیب می زنند. بنابراین، زنان طبقات حاکم در حفظ نظام حاکم (که مردسالاری جزیی لاینفک آن است) به شدت ذینفعند. نه فقط مردان طبقات حاکم بلکه زنان این طبقات نیز در مقابل شورش زنان علیه نظام مردسالاری می ایستند. اگر زنان طبقات حاکم (مانند فائزه رفسنجانی و وکلای مجلس و غیره) صحبت از «آزادی زنان» می کنند برای آن است که اکثریت زنان را که به جان آمده اند آرام کنند و آنان را نسبت به حکومت امیدوار نمایند.

در صفوف طبقات خلقی (یعنی طبقاتی که با طبقات حاکم هیچ وجه اشتراکی ندارند) نیز تفاوت های مهمی میان قشرهای مختلف زنان موجود است. میان زنان طبقات میانه (مانند زنان مرفه و صاحب مشاغل بالا و تحصیلکرده) با زنان طبقه کارگر و دهقان و تهیدستان شهری تفاوت طبقاتی موجود است. زنان طبقات زحمتکش (کارگر، دهقان و تهیدستان شهری) نه تنها بار گران ستم و استثمار، بلکه بار اصلی ستم بر زن را بر گرده دارند.

در همین جمهوری اسلامی هنگامی که شلاق تعزیر رنگ پول می بیند به نرمی بر پشت زنان فرود می آید و سنگسار زنی با کمک پول به حبس ابد تبدیل می شود. موقعیت طبقاتی زنان متوسط الحال آنان را محافظه کار می کند. وقتی که زنان این قشر در صحنه جنبش زنان فعال می شوند گرایش به آن دارند که مبارزه برای آزادی و برابری زنان را محتاطانه و در چارچوب نظام موجود و به صورت یک کار فرهنگی درازمدت پیش ببرند. این نوع فعالیت ها ثمراتی دارند اما آزادی و برابری زنان تا صد سال دیگر هم از این طریق بدست نمی آید. مردسالاری و ستم بر زن، هشت پای قدرتمندی است که بازوانش را تا اعماق جامعه ما فرو برده است. این هشت پا را نمی توان با بینش طبقات میانی و با متدهای مبارزات مسالمت آمیز و آسته برو آسته بیا، و از طریق مصالحه جویی با دولت و نظام حاکم، ریشه کن کرد.

در هر حال زنان قشرهای متوسط الحال نیز به شدت تحت ستم جنسیتی قرار دارند و به همین دلیل کاملاً امکان پذیر است که این قشر از زنان با اقشار تحتانی و محروم جامعه در مبارزه برای آزادی زنان و برابری با هم متحد شوند. زنان قشرهای متوسط الحال به دلیل ستمی که به خاطر زن بودن به آن ها می شود، بیشتر از مردان طبقات متوسط الحال گرایشات انقلابی دارند و بیشتر از مردان این طبقه خواهان زیر و رو کردن نظم موجود

هستند. به همین دلیل محافظه کاری شان از مردان بسیار کمتر است و جسارت شان در مبارزه به مراتب بیشتر از مردان است.

مبارزه برای ریشه کن کردن مردسالاری و ستم جنسیتی، نیازمند جسارت و پیگیری و خشم توفنده توده هاست. چنین مبارزه ای را فقط با رجوع به محدوده قشرهای خاصی از طبقات میانی و تنها با مخاطب قرار دادن مسائل آنها نمی توان سازمان داد و به پیروزی دست یافت. آنچه که می تواند به جنبش زنان پویایی و نیرو و قدرت تهاجم به دژهای مردسالاری را بدهد، داشتن يك پلاتفرم سیاسی انقلابی برای جنبش زنان و گسترش آن در میان زنان طبقات تحتانی و محروم جامعه (کارگران و دهقانان و تهیدستان شهری) و در میان زنان ملل تحت ستم ایران مانند کرد و ترک و بلوچ و عرب است. اگر جنبش زنان در محدوده پلاتفرم های غیر انقلابی، مند های مسالمت آمیز و مصالحه با دولت ها، در انحصار زنان طبقات میانی بماند و نسبت به خیل عظیم توده های محروم بیگانه بماند، مطمئنا به درون گرداب تدابیر و طرح های حکومتی و نهادهای بین المللی کشیده خواهد شد.

### سازمان های غیر دولتی بخشی از جنبش زنان نیستند

در میان زنان قشرهای میانی گرایش زیادی به متشکل شدن در «سازمان های غیر دولتی» و طرح مساله زنان در چارچوب این سازمان ها، وجود دارد. بسیاری از زنان روشنفکر که از فعالین جنبش زنان بوده اند، تبدیل به فعالین و گردانندگان سازمان های غیر دولتی شده اند. برخی این وضعیت را ناشی از تلاش برای یافتن يك راه امن و یا پوشش برای فعالیت ذکر می کنند. اما واقعیت این است که این روند فقط مختص ایران نیست. در بسیاری از کشورهای مشابه ایران (مانند فیلی پین، هند، بنگلادش و غیره) زنانی که سابقا فعالین سیاسی و مبارز و انقلابی بودند و مبارزه علیه ستمدیدی زنان را نیز با افقی انقلابی پیش می بردند، به گردانندگان سازمان های غیر دولتی بدل شده اند. در واقع، این روند نتیجه رشد گرایشات مسالمت جو و مصالحه جو در میان این فعالین سیاسی و انقلابی سابق است. به طور کلی، این نوع فعالیت منطبق بر بینش و راه و روش زنان طبقات میانی است. آنان در رویارویی با رژیم محافظه کارند و گرایش به آن دارند که مبارزه بر سر مساله زنان را در چارچوبه های قانونی پیش ببرند. چارچوبه سازمان های غیر دولتی نه تنها به رشد يك جنبش زنان کمک نمی کند و به هیچوجه قادر نیست

زنان را برای گسستن زنجیرهایشان بر انگیزد، بلکه بالعکس مانند باتلاقی نیرو و انرژی زنان آگاه را نیز می مکد و آنان را تبدیل به گردانندگان بنگاه های خیریه ملی و بین المللی می کند. یکی از اصول پایه ای این سازمان های غیر دولتی «غیر سیاسی بودن» و «دخالته نکردن» در سیاست است. این نیز مزید بر علت شده و خیلی زود سازمان های غیر دولتی زنان را تبدیل به سازمان هایی می کند که فرق زیادی با سازمان های خیریه ندارند.

مسئله ستم بر زن مساله ای کاملاً سیاسی است و فقط با پلاتفرم های سیاسی و بر پا کردن تشکلات سیاسی زنان قابل حل است. هر چند بسیاری از سازمان های غیر دولتی خدمات رفاهی و قانونی به زنان ارائه می دهند، اما مبارزه برای آزادی و برابری زنان يك مبارزه سیاسی است. تلاش های خیر خواهانه و خیریه را نمی توان جایگزین مبارزه سیاسی کرد. سازمان های خیریه مخصوص زنان را نیز نمی توان جایگزین تشکلات سیاسی زنان کرد. زنان پیشرو و رادیکال باید تلاش کنند روی توده های وسیع زنان تاثیر بگذارند. اما همیشه باید در مقابل این گشش و اغوا که خود را منطبق بر جریان متعارف و «جریان عمومی» کنند ایستادگی کنند. چرا که این کار نسخه ای برای مسخ کردن جنبش زنان و بی آزار کردن سیاست های انقلابی است.

### **ستم بر زن مساله ای عمیقاً سیاسی است**

برخی از زنان فمینیست اصرار می کنند که جنبش را «غیر سیاسی» کنند. اما باید گفت که سیاست زدایی از يك مساله اجتماعی حاد مانند مساله ستم بر زن، خود بیان خط سیاسی معین است.

مسئله زن به همان اندازه سیاسی است که مساله ملی، مساله دهقانی و مساله استثمار طبقه کارگر. مساله زن، مساله ای عمیقاً سیاسی و عمیقاً ایدئولوژیک است. ستم بر زن در کارکرد قدرت سیاسی طبقات استثمارگر نقش کلیدی دارد. لاجرم، مبارزه علیه آن در استراتژی انقلابی پرولتاریا برای نابود کردن نظام سرمایه داری و ساختن سوسیالیسم و بالاخره نابود کردن کلیه نظامات طبقاتی از چهره زمین، جایگاهی کلیدی دارد.

برخی گرایشات با طرح «غیر سیاسی» بودن جنبش زنان در واقع می خواهند مانع از آن شوند که مرزبندیهای سیاسی و ایدئولوژیک جنبش سیاسی در جنبش زنان مطرح شود

و بر آن تاثیر بگذارد. برخی از این هراس دارند که چنین کاری مانع وحدت گرایش‌هاست مختلف درون جنبش زنان می‌شود. واقعیت چیست؟ چنین مرز تمایزاتی خواه ناخواه به اشکال مختلف وارد جنبش زنان شده و خواهد شد. بروز گرایش‌هاست مختلف در جنبش زنان فقط به دلیل تاثیرگذاری سازمان‌های سیاسی در جنبش زنان نیست. بلکه اساساً به دلیل آن است که زنان نیز متعلق به طبقات گوناگونند و لاجرم به مساله ستم بر زن و راه حل آن از پشت عینک‌های متفاوت می‌نگرند. این مساله به ظهور گرایش‌هاست سیاسی متفاوت در درون جنبش زنان پا می‌دهد. به همین دلیل بسیاری از زنانی که در جنبش زنان درگیرند بالاخره با این یا آن گرایش درون جنبش سیاسی سمت‌گیری می‌کنند و یا اینکه خود آن را شکل می‌دهند. این نه تنها اشکالی ندارد، بلکه خوبست. زنان، به خاطر مساله ستم بر زن يك نیروی اجتماعی مشخصند اما در عین حال اعضاء طبقات اجتماعی متفاوتند. زنان باید به يك نیروی مهم و کیفی در جنبش سیاسی تبدیل شوند و به طور مشخص، زنان کمونیست باید تلاش کنند که صفوف جنبش کمونیستی از بالا تا پایین شاهد حضور وسیع و موثر زنان مبارزه و آگاه باشد.

همان نظامی که زنان را به خاطر زن بودن مورد تبعیض و ستم قرار می‌دهد، کارگران را استثمار می‌کند، به کردها و ترک‌ها و بقیه ملل اقلیت ساکن ایران ستم و تبعیض ملی روا می‌دارد، دهقانان را از يك زندگی بخور و نمیر محروم می‌کند، آزادی بیان و نشر و اجتماعات را از مردم سلب می‌کند. جنبش زنان باید نسبت به همه بی‌عدالتی‌های موجود عکس‌العمل نشان دهد. جنبش زنان نمی‌تواند نسبت به جنایاتی که قدرت‌های امپریالیستی علیه مردم کشورهای دیگر مرتکب می‌شوند، سکوت کند. جنبش زنان ایران نمی‌تواند تنها مشغول مساله زنان در ایران باشد. و باید هدف پیوند و همبستگی با مبارزان زنان دیگر نقاط جهان را دنبال کند. ضدیت با کلیه این مظالم و همبستگی با مبارزاتی که مردم جهان علیه ستمگران خود می‌کنند، دید زنان را گسترش می‌بخشد و به نوبه خود موجب می‌شود که شورش علیه زنجیرهای انقیاد خویش را با استواری بیشتری پیش ببرند. و همه این‌ها یعنی دخالت در سیاست که لازمه رشد يك جنبش زنان واقعی و رهایی‌بخش است.



## برای چه مبارزه می کنیم، چگونه مبارزه می کنیم

مبارزه زنان برای آزادی و برابری یعنی از هم گسیختن زنجیرها! استراتژی و تاکتیک ها و روش های مبارزاتی ما باید به این هدف خدمت کند. کلیه مواعی که از عرض اندام و شرکت کامل و آزادانه زنان در همه وجوه زندگی اجتماعی به ویژه شرکت در مبارزه انقلابی برای تغییر بنیادین جامعه جلوگیری می کنند، باید در هم شکسته شوند! این زنجیرها و موانع بسیارند و اشکال گوناگون دارند: از انقیاد خانواده و سنت و سلطه مرد تا قدرت سرکوبگر قانون و دولت؛ از حجاب اجباری و محدودیت فاشیستی در رفت و آمد تا سبعیتی بنام سنگسار؛ از تجاوز به زنان زندانی به خاطر عقاید سیاسی شان گرفته تا هتک حرمت به زنان توسط گشت ها و مزاحمان خیابانی، این وحشیگری سیستماتیک علیه زنان با پشتوانه قانون و مذهب و سنت به پیش می رود. کدامیک را می توانیم دست نخورده بگذاریم؟ هیچکدام! کدام بخش از زنان طبقات خلقی از این وحشیگری ها بر کنارند؟ هیچکدام! کجای این وحشیگری منظم نشان از «اصلاح پذیری» دارد و می توان با زبان خوش و مسالمت اصلاحش کرد؟ هیچ کجا. چاره چیست؟ شورش کردن علیه کلیت این وحشیگری سیستماتیک. برای این شورش باید آگاهی داد و تشکیلات ساخت. بدون هدف روشن، بدون یک حرکت نقشه مند، بدون بسیج و متشکل کردن زنان در هر کوی و برزن و مدرسه و دانشگاه و محل کار، نمی توان این غول را شکست داد. بدون شک این مبارزه سخت (و حتی خونین) خواهد بود، چرا که یک رژیم جنایتکار از این وحشیگری پاسداری می کند. در این مبارزه فقط زنان ذینفع نیستند؛ بلکه مردان طبقات تحت ستم و استثمار نیز در آن نفع دارند.

مبارزه زنان برای آزادی و برابری یک جبهه از نبرد علیه نظام طبقاتی حاکم است. این مبارزه بخش بسیار مهمی از پیشبرد انقلاب دمکراتیک نوین در ایران است. مبارزه علیه ستم جنسیتی نه تنها منافاتی با مبارزه طبقاتی ندارد بلکه تقویت کننده مبارزه طبقاتی است. همان طور که مبارزه علیه ستم ملی و دفاع از حق تعیین سرنوشت خلق ها، مبارزه طبقاتی طبقه کارگر را تقویت می کند، مبارزه برای آزادی و برابری زنان نیز برای پیشبرد مبارزه طبقاتی ضروری و حیاتی است.

جنبش رهایی زنان فقط در نتیجه آگاه کردن و برانگیختن توده های زن به مبارزه سازش ناپذیر با رژیم حاکم و مبارزه علیه تمام موانع مردسالاری که در سنت و عادات و

فرهنگ جامعه تعبیه شده است می تواند رشد کند. چنین جنبشی فقط با ضربه زدن به دشمنان و موانع می تواند منسجم شده و قدرتمند شود. موجودیت يك جنبش انقلابی زنان مستلزم آن است که با تمام دشمنان داخلی و خارجی مردم خط و خط کشی روشن و آشتی ناپذیر داشته باشد. موجودیت يك جنبش واقعی رهایی زنان مستلزم اتخاذ روش های مبارزاتی رادیکال و اتکاء داشتن به پایینی ها (یعنی توده های زنان) و نه چشم داشتن به بالایی ها (طرح های دولتی و بین المللی) است.

مبارزه انقلابی بر خلاف مبارزه مسالمت جو و مصالحه جو، افق جنبش زنان را به این یا آن هدف فرعی (مانند اصلاح این یا آن بند از قوانین ارتجاعی دولت) محدود نمی کند، آن را اسیر کار در چارچوب قوانین جمهوری اسلامی یا چارچوب های پذیرفته شده از سوی قدرت های بین المللی، نمی کند. بدون يك مبارزه انقلابی علیه جمهوری اسلامی حتی به اصلاحات فرعی نیز نمی توان دست یافت. تعدیل چند جنبه مفتضح از قوانین مدنی و یا قلم زدن يك قشر دست چین شده از روشنفکران بر سر آزادی زن در نشریات کنترل شده که مخاطبان محدودی دارند، اصلاحات نیست. گول زنک است. مسلمانا يك جنبش انقلابی و سازش ناپذیر برای اصلاحات و خواست های فرعی نیز مبارزه می کند. جنبش زنان باید از هر روزنه برای گسترش آگاهی و سازمان دادن زنان در مبارزه علیه کل نظام ارتجاعی استفاده کند. اما هرگز نباید به بهانه «استفاده از هر فرصتی» اهداف و چشم انداز خود را تقلیل دهد و از سیاست اتکاء به مبارزه رزمنده توده های زنان چشم بپوشد.

نگاهی به تجارب رهایی بخش زنان در مناطق آزاد شده پرو و نپال يك بار دیگر ثابت می کند که ستمدیدگان جهان (منجمله زنان) بدون آنکه قدرت سیاسی را به زور جنگ به دست آورند، آزاد نمی شوند. بدون به قدرت رسیدن طبقه پرولتاریا (تنها طبقه ای که در ستم بر زن هیچ نفعی ندارد) آزادی و برابری زنان حاصل نمی شود. این افق ما کمونیست هاست. اما این افق را به عنوان محور وحدت گرایشات متفاوت درون جنبش زنان طرح نمی کنیم. جنبش زنان می تواند در يك چارچوبه رزمنده و با مواضع روشن ضد ارتجاعی و ضد امپریالیستی، گرایشات مختلف درون جنبش زنان را متحد کند. جنبش کمونیستی و طبقه کارگر در به راه افتادن جنبش قدرتمند و رزمنده زنان کاملاً نینفع است. بر پای چنین جنبشی، نیروی طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان را در عرصه

سیاسی صد چندان می کند؛ زیرا مبارزه انقلابی علیه ستم بر زن چهار بند نظام ستم و استثمار و نظام سیاسی را به لرزه در می آورد. چنین جنبشی نه تنها به آگاهی و طغیانگری و توان نیمی از توده های مردم می افزاید، بلکه نیمه دیگر توده مردم یعنی مردان را نیز از بند ایده های کهنه و پوسیده رها می کند و باعث می شود که آنان بتوانند با چشمانی باز و دیدی روشن برای نابود کردن جامعه کهن و بنای جامعه نوین بشری، مبارزه کنند.

- از نشریه حقیقت دوره جدید، شماره 14 اسفند 1382

## جنبش زنان: محرك ها، دورنماها و وظايف

تحولات سياسى جامعه شتاب گرفته؛ دور نوينى از مبارزات توده اى براه افتاده است. فرصت هاى انقلابى جديدى شكل گرفته اند كه تكرر گذشته نيستند؛ نبردهاى نوينى محرك آن بوده و آن را شكل داده اند. جنبش زنان يکى از آنهاست. شايد كسى - به ويژه در داخل کشور - نتواند يك جنبش زنان شسته رفته با خواست هاى تعريف شده و مدون، با درجه بالايى از تشکل و با سخنگويان رسمى نشان دهد؛ اما هيچکس نمى تواند حضور قدرتمند زنان در کليه عرصه هاى مبارزاتى و اجتماعى را حس نکند. آنچه كه امروزه در جريان است مقدمه اى است بر شکل گيرى و ظهور حرکات اجتماعى بزرگتر؛ آتشى است كه خبر از حريق هاى عظيم مى دهد.

جنبش زنان، يك جنبش توده اى است. عصيان و مقاومت زنان در برابر حجاب اجبارى و زورگويى هاى روزمره عمال حکومت، روحیه قوی زنان در دادگاه هاى طلاق، به زير سؤال بردن قوانين، آداب و رسوم ارتجاعى و نقش درجه دوم و تبعى زن نسبت به مرد، مبارزه در عرصه هنر و ادبيات و از همه مهم تر ايفاي نقش برجسته در مبارزات ضد رژيمى و دخالت هر چه بيشتتر در سياست از نشانه هاى توده اى بودن آن است؛ كه آخرين آنها شرکت چشمگير زنان در تظاهرات هاى سياسى و اعتراضى اخير است.

جنبش زنان، يك جنبش سياسى است. اين خصيصه عمومى جنبش زنان در تمامى کشورهاست؛ چرا كه با قدرت هاى سياسى مردسالار روبرو است؛ و مردسالارى در اشکال گوناگون و در تمامى زواياى زندگى روزمره به طور آشکار و نهان توسط حکام اين کشورها حفظ و تقويت مى شود. اما، اين سياسى بودن جنبش زنان در ايران شکل تشديد يافته اى به خود گرفته است. در کشورى كه آشکار شدن موى زن، ايندولوژى حاکم را به زير سؤال مى کشد؛ آزادى عشق، اخلاقيات حاکم را متزلزل مى کند؛ صحبت از حق طلاق زنان شريعت را تضعيف مى کند؛ دفاع از حق برابر زنان با مردان نظام سياسى را به لرزه در مى آورد؛ جنبش زنان نمى تواند به رويارويى آشکار با قدرت سياسى حاکم کشانده نشود. در کشورى كه قدرت دولتى با دين كه مردسالارى جزء لايته جزا و هميشگى آن است در هم آميخته، هيچ زن مبارزى نمى تواند از حقوق خویش

دفاع کند اما پا به عرصه سیاست نگذارد.

جنبش زنان، از پتانسیل بالای انقلابی برخوردار است؛ چرا که مبارزه علیه موقعیت ستمدیدی زنان ارکان نظم کهن را زیر ضرب قرار می دهد. نابرابری میان زن و مرد یکی از پایه های دولت ارتجاعی است؛ زن ستیزی يك رکن حیاتی و ناگزیر جمهوری اسلامی و جزء لاینفك کارکرد آن است. دامنه مانورهای فریبکارانه و ترفندهای رژیم برای به کجراه کشاندن این جنبش با محدودیت های زیادی روبرو است. سر و دم بریده ترین رفرم های فمینیست های اسلامی سریعاً با دیوار محدودیت های ایدئولوژی اسلامی برخورد می کند، و آنان را با درد لاعلاجی روبرو می کند. در اثر وحشیگری های نابخشودنی جمهوری اسلامی، شکاف عمیقی میان رژیم و اکثریت زنان به وجود آمده است که پر شدنی نیست. نه فمینیست های اسلامی قادرند این شکاف را پرکنند نه طرفداران سیاست آشتی ملی. مبارزات بیباکانه زنان در دوره کنونی نشانه آن است که این جنبش نقش مهمی در افشاء سیاست های آشتی جویانه داشته و دارد.

جنبش زنان، نیرویی قدرتمند در سرنگونی جمهوری اسلامی است. امروزه زنان به عنوان يك نیروی سیاسی مهم در صحنه حضور دارند و می توانند نقش مهمی در تحولات جامعه ایفاء نمایند. این مساله به ویژه در شرایطی که جمهوری اسلامی به خاطر تضادهای درونی خویش تضعیف و در برابر امواج نوین مقاومت و مبارزات توده ای مستاصل گشته است، اهمیتی دو چندان دارد. مبارزه زنان علیه مردسالاری بخش جدایی ناپذیر از پروسه کلی مبارزه انقلابی بوده و جمهوری اسلامی بدون شرکت زنان در مبارزه انقلابی سرنگون نخواهد شد.

### برخی پایه های عینی

کنترل و سرکوب سیستماتیکی که طی بیست سال توسط جمهوری اسلامی علیه زنان اعمال شده، به مقاومت ادامه دار آنان پا داده است. اگرچه سرکوب زنان توسط حکام اسلامی برخاسته از يك ضرورت ایدئولوژیک - سیاسی فوری رژیم در عقب راندن و به سر جای خود نشاندن نیروی گستاخی بود که در انقلاب 57 به میدان آمد، اما ستم بر زنان از دلایل تاریخی و ریشه های عمیق تری برخوردار است.

تحولات ساختاری که عمدتاً در دهه 40 شمسی توسط رفرم های امپریالیستی در

جامعه صورت گرفت، موجب تغییرات مهم در جایگاه و نقش زن در جامعه شد. برخی اشکال آشکارا فئودالی یا "سنتی" ستم بر زنان تضعیف گشت و برخی دیگر با اشکال سرمایه دارانه یا "مدرن" در هم آمیخت. با جذب زنان به بازار کار، آداب و سنتی که زن را محدود به خانه و خانواده می کرد زیر ضرب قرار گرفت. در رفتار و انتظارات زنان نیز تغییرات مهمی صورت گرفت و مناسبات اجتماعی میان زن و مرد تکان خورد. روند رشد سرمایه داری در ایران نه تنها زنان را از ستم های سنتی رها نکرد بلکه با در هم آمیزی آن ها با اشکال جدیدتر، ستم بر زنان را تشدید کرد. زنان ایران هم از روابط سنتی در رنجند هم از تناقضات روابط مدرن با سنتی؛ مضافا تناقضات خود مناسبات سرمایه دارانه نیز عذاب شان را بیشتر کرده است.

در ایران امروز، کماکان خانواده به عنوان يك واحد تولیدی در عرصه های مختلف اقتصاد جامعه - به ویژه در زمینه اقتصاد کشاورزی - نقش ایفاء می کند. حفظ و تقویت خانواده به عنوان يك واحد تولیدی علیرغم تغییراتی که در آن صورت گرفته از مهم ترین مشخصات مناسبات فئودالی بوده که در قلب آن محرومیت زنان از حق مالکیت - به ویژه محرومیت زنان روستایی از حق مالکیت بر زمین - قرار دارد.

نیازهای توسعه سرمایه داری، بخش قابل توجهی از زنان شهری را مرتبا به عرصه کار خارج از خانه گشانده اما موقعیت اجتماعی زن - به ویژه در روبنای حقوقی و فرهنگی جامعه - همان است که بود. این تناقض، شهرها را به نقطه اصطکاک و کانون حاد مساله زن تبدیل کرده است.

توسعه معوج و از شکل افتاده جامعه - ترکیب مناسبات سنتی با مدرن - در روبنای فرهنگی جامعه نیز خود را نشان می دهد. عقب مانده ترین ایده های قرون وسطایی بر سر مساله زنان با "مدرن ترین" ایده ها ترکیب می شود و همه به عنوان ابزاری برای کنترل و سرکوب زنان به کار گرفته می شود. "مزیت های" چنین ترکیبی را زنان با گوشت و پوست خود در دوران سلطنت پهلوی حس کردند. چه در آن دوره و چه در دوران جمهوری اسلامی می توان مشاهده کرد که حتی مردان خانواده های مدرن شهری چگونه از ایده های سنتی مردسالارانه و پدرسالارانه برای کنترل زنان و کودکان خود سود می جویند.

طی دوران حاکمیت جمهوری اسلامی، استثمار نیروی کار زنان گسترش بیشتری

یافته است. به ویژه پس از پایان جنگ ارتجاعی با عراق و اجرای طرح های تعدیل اقتصادی حضور زنان در بازار کار رشد شتابانی به خود گرفته است. استفاده از نیروی کار زنان نه تنها در بیرون خانه بلکه در درون خانه نیز افزایش یافته است. استفاده از زنان به عنوان "کارگران خانگی" ابعاد گسترده ای به خود گرفته است. اگر در گذشته زنان - به ویژه زنان شهری - عمدتاً به کار خانگی می پرداختند، امروزه بخش گسترده ای از زنان (حتی زنان متعلق به اقشار میانی) علاوه بر به دوش کشیدن این کار به مشاغل دیگری مرتبط گشته اند که برای تامین معاش خانواده ضروری است. طبق آمارهای رسمی طی سال های 70 - 1365 رشد شاغلان زن سالانه به 4/8 درصد و طی سال های 75 - 1370 این رقم به 7/5 درصد رسیده است. طی این دوران ده ساله، تعداد زنان شاغل از 975 هزار نفر به 1/765 میلیون نفر رسید. اگر نقش نیروی کار زنان در بخش اقتصاد غیر رسمی هم به حساب آید، اهمیت روندی که در بسیاری از کشورها بدان "زنان شدن نیروی کار" نام گذاشته اند، روشن تر می شود.

این روند عینی است که تاثیر بلاواسطه ای بر جنبش زنان در ایران از خود به جای گذاشته و این جنبش بر بستر آن جریان دارد. علیرغم سرکوب های وحشیانه ای که جمهوری اسلامی علیه زنان به راه انداخت نتوانست مقاومت زنان را در هم شکند؛ مقاومت نسل زنانی که در پی انقلاب 57 بیدار شدند، قبل از اینکه فروکش کند با امواج جدیدی از مبارزات زنان تقویت شد و زمینه های مساعدتری برای به راه اندازی يك جنبش انقلابی گسترده تر ایجاد کرد.

علیرغم اینکه امروزه زنان قشرهای میانی شهری هستند که نیروی اصلی جنبش زنان را تشکیل می دهند اما همین جنبش پتانسیل آن را دارد بر فعال شدن زنان طبقات تحتانی در مبارزه علیه موقعیت ستمدیدی زنان راه بگشاید. افشاگری ها و مبارزات زنان طبقات میانی از این نظر می تواند به بیداری و آگاهی بیشتر زنان - و همچنین مردان - طبقات تحتانی یاری رساند.

### **کمونیستها و جنبش زنان**

هیچ طبقه ای به اندازه طبقه کارگر در به راه افتادن جنبش انقلابی زنان ذینفع نیست؛ چرا که تنها طبقه ای است که رهایی اش در گرو رهایی تمامی بشر از قید هر شکل و

درجه ای از ستم و استثمار است. چنین جنبشی نیروی طبقه کارگر و خلق را در عرصه سیاسی صد چندان می کند؛ چرا که ضربه وارد آوردن بر ستم جنسی چهار بند نظام سیاسی در ایران را به لرزه در میاورد؛ نه تنها به آگاهی و طغیانگری و توان نیمی از طبقه کارگر می افزاید بلکه نیم دیگر (مردان) را نیز از بند ایده های کهن رها می کند و راهگشای پیگیری بیشتر و رزم آگاهانه تر برای سرنگونی نظم کهن می شود. جنبش زنان، متحد استراتژیک طبقه کارگر در نابودی جامعه کهنه و ایجاد جامعه نوین است. این اتحاد، ائتلافی موقتی و تاکتیکی بین دو گروه اجتماعی بر سر ی کرشته اهداف فوری و کوتاه مدت نیست؛ بلکه از یک ضرورت تاریخی و درازمدت بر خاسته و از اهمیتی استراتژیک برخوردار است. ستم جنسی و ستم طبقاتی در هم بافته شده و نابودی یکی بدون نابودی آن دیگری غیر ممکن است. قیود ستم و نابرابری بر دست و پای زنان، حلقه های همان زنجیری است که همه ستمدیدگان را به بند می کشد. نابودی ستم بر زنان با نابودی مالکیت خصوصی گره خورده است. از همین رو مبارزه زنان برای کسب رهایی یک قوه محرکه مهم در انقلاب سوسیالیستی و یکی از کانون های مهم مبارزه برای پیشرفت ساختمان سوسیالیسم محسوب می شود. شرکت همه جانبه زنان در انقلاب به معنی تقویت عنصر سوسیالیستی انقلاب است. بی جهت نبود که مائوتسه دون رهبر پرولتاریای بین المللی در مبارزه علیه بورژوازی نوحاسته در جامعه سوسیالیستی تاکید ورزید که "انقلاب فرهنگی آتی توسط زنان و برای زنان به پا خواهد شد."

مضافاً، در کشورهای تحت سلطه ای چون ایران، مبارزه زنان نقش پر اهمیتی در پیروزی انقلاب دمکراتیک ایفاء می کند. با توجه به کارا کتر نیمه فئودالی ستم جنسی در ایران، زنان نیروی مهمی برای پیشبرد تحولات دمکراتیک ضد فئودالی هستند. جنبش زنان علیه قیود مردسالاری و پدر سالاری مستقیماً مناسبات نیمه فئودالی حاکم بر جامعه را زیر ضرب می برد. تامین حقوق برابر زنان در مالکیت بر زمین، ارث و در تصاحب و اداره مایملک خانواده، تحقق شعار دستمزد برابر در مقابل کار برابر برای زنان و مردان و برابری حقوقی میان زنان و مردان در سیاست اقتصاد، و فرهنگ و برقراری قوانین دمکراتیک ازدواج و طلاق نیازمند تحولات ریشه ای است. این ها تحولات دمکراتیکی هستند که فقط تحت رهبری طبقه کارگر امکان پذیرند و راه را برای تحولات سوسیالیستی باز می کنند.



پیشبرد چنین تحولات عمیقی در گرو بسیج انقلابی اکثریت زنان است و زنان کارگر و دهقان نیروی عمده پیشبرنده آن خواهند بود. طریق عمده بسیج این نیرو با برپایی و توسعه جنگ انقلابی با هدف کسب قدرت سیاسی است؛ چرا که تنها با اعمال قهر انقلابی است که خشم و انرژی کامل ستمدیده ترین ستمدیدگان رها خواهد شد و با تکیه بر آن می توان مناسبات ارتجاعی کهنسال را از میان برداشت. اعمال جبری ستم بر زنان را فاکت ها و رویدادهای روزانه زندگی نشان می دهد. این توهم محض است که بتوان اتوریته پدرسالارانه و مردسالارانه را - به ویژه در روستاها - بدون پشتوانه يك جنگ انقلابی علیه دولت ارتجاعی در هم شکست. این حقیقتی است که مائوئیستها آن را به هیچوجه مسکوت نگذاشته و در تمامی جنبش‌های توده ای با صراحت بر آن به عنوان تنها راه رهایی ستمدیدگان (منجمله رهایی زنان) تاکید می گذارند. این امر را تجارب انقلابی دور و نزدیک و امروزه تجربه انقلاب در پرو و نپال و نقش و شرکت فعال زنان در آن‌ها ثابت کرده است.

با چنین دورنمایی است که کمونیست های انقلابی در شرایط مختلف وظایف خویش را در قبال جنبش زنان بر عهده می گیرند و بر شرکت همه جانبه زنان در جنبش انقلابی تاکید می ورزند.

### سمت جنبش زنان

جنبش زنان می تواند و باید بیش از پیش در عرصه سیاست دخالت کند. "غیر سیاسی نگاه داشتن جنبش زنان" راه را برای خلع سلاح و بی مایه شدن جنبش زنان باز می کند. مساله زنان، يك مساله سیاسی است. این واقعیت را حتی رژیم جمهوری اسلامی و امپریالیستها با طرح های فعالی که برای مهار زنان دارند، نشان می دهند. پیش نکشیدن چارچوبه های سیاسی مشخص که منعکس کننده منافع سیاسی و اجتماعی اکثریت زنان ایران است، آگاهانه یا ناآگاهانه این جنبش را به چارچوبه سیاست و برنامه و طبعا منافع بانیان و نگهداران ستم بر زن می کشاند.

از همینرو، جنبش زنان باید مرز سیاسی روشنی با دشمنان خویش ترسیم کند. نمی توان با نمایندگان سیاسی، سیستمی که هر ثانیه ستم بر زن را تولید و بازتولید می کند يك جا قرار گرفت و صحبت از مبارزه علیه ستم بر زن کرد. جنبش زنان نمی تواند چشم

امید به امپریالیست ها و نیروهای ارتجاعی داشته باشد. این خط تمایز شالوده استقلال سیاسی جنبش زنان است. نه از شر مناسبات سنتی و زن ستیزانه ای که جمهوری اسلامی مدافع آنست می توان به امپریالیسم پناه برد و نه از دست دهشت های مدرنیسم مردسالارانه ای که امپریالیست ها برای زنان کشورهای تحت سلطه به ارمغان آورده اند می توان به جمهوری اسلامی و ایده های سنتی متکی شد. بدون داشتن خطی روشن در این زمینه می توان به خطا رفت. اتکاء یا امتیاز دادن به فرهنگ سنتی در مقابله با فرهنگ امپریالیستی به راحتی می تواند مرز میان جنبش زنان با جمهوری اسلامی را مخدوش کند. به همین ترتیب اتکاء به امپریالیسم تحت این عنوان که جنبش زنان فقط باید جمهوری اسلامی را آماج خود قرار دهد، نیز نادرست بوده و مانع رهایی زنان می شود. نظام موجود در کشور ما حاصل عملکرد و اتحاد امپریالیسم و مرتجعین داخلی است. زنان با دو فرهنگ کهنه رویوند که در اتحاد با یکدیگر بسر می برند، فرهنگ کهنه نیمه فئودالی و فرهنگ کهنه امپریالیستی، که در پیوند تنگاتنگ با یکدیگر علیه زنان به کار گرفته می شوند. جنبش زنان با هیچ کدام از آنها نمی تواند و نباید بدنبال وجوه مشترك باشد.

بحث غیر سیاسی بودن جنبش زنان به ویژه در شرایط کنونی می تواند ضربات جدی به جنبش زنان وارد آورد. در شرایطی که جامعه شاهد بروز جنبش های سیاسی - طبقاتی، مختلف است. پاره ای نیروهای سیاسی گوناگون با چنین بحثی و تحت توجیهاات مختلف می توانند مانع حضور و طرح مستقل جنبش زنان در صحنه سیاسی جامعه شوند و صحنه سیاسی مردانه شود. حتی برخی نیروهای انقلابی می توانند به طور خود دبه خودی دنباله رو جو سیاسی گردند و صرفا مساله زنان را به صورت اعطای برخی حقوق به زنان طرح کنند تا به راه اندازی يك جنبش آگاهانه و انقلابی. دعوت زنان به دخالت هر چه بیشتر در امر سیاست خود محکی است برای ارزیابی نیروهای طبقاتی ای که مدعی رهایی زنان هستند.

جنبش زنان، باید يك استراتژی انقلابی اتخاذ کند؛ به رفرم های وعده داده شده امید نبندد. این مساله به ویژه در شرایطی که سران جمهوری اسلامی توسط جریان موسوم به فمینیست های اسلامی وعده اصلاحاتی در قوانین حاکم به نفع زنان می دهند از اهمیت زیادی برخوردار است. برخی ها تصور وارونه ای از این جریان دارند؛ مبنی بر اینکه

آنان به هر حال می خواهند کاری برای زنان انجام بدهند. این تصویری وارونه است، زیرا این جریان دقیقا برای مهار و کنترل و به کجراه کشاندن جنبش زنان از سوی جمهوری اسلامی به راه افتاده است. واقعیت این است که حرکت زنان علیه سیاستهای زن ستیزانه جمهوری اسلامی به ابعادی رسیده است که برای رژیم خطرناک است. در مقابله با این مساله است که رژیم به چاره جویی پرداخته و این جریان را به راه انداخته است. آن‌ها به ایدئولوژی مرد سالارانه اسلامی متکی هستند. در عین حال اصلاحاتی جزئی می خواهند که هدف اصلی اش آب پاشیدن بر روی خشم زنان و از بین بردن شور و شوق مبارزاتی و شکاف انداختن بین زنان، و فرصت خریدن برای دشمن است. آنان از طریق حجاب رنگی می خواهند زنجیرهای اسارت زنان را نو جلوه دهند؛ و یا با انگشت نهادن بر برخی خواست هایی بسیار جزئی که فقط محدود به يك قشر نازك است و امید بستن به الطاف جمهوری اسلامی، به توهماتي در بین زنان دامن زنند و کل این نظم ارتجاعی مردسالارانه را از بحرانی که دچارش گشته نجات دهند.

مساله این نیست که نمی توان جمهوری اسلامی یا امپریالیست ها را وادار به هیچ رفرمی در وضعیت زنان کرد یا برای رفرم نباید مبارزه کرد؛ و یا اینکه هر کس برای رفرم در چارچوب سیستم موجود کار کند را باید جزء دشمن دانست. مبارزه کردن برای عقب راندن جمهوری اسلامی در اینجا و آنجا با وارد يك خانه شدن با آن، فرق دارد. مضافا، رفرم های واقعی (نه وعده رفرم یا رفرم های توخالی که يك چیز را از در جلو بیرون می رانند و از در عقب وارد می کنند) تنها با مبارزه انقلابی و با اتکا به مبارزات خود توده ها بدست می آید. بین مبارزه برای رفرم (به طریقی انقلابی) با رفرمیسم زمین تا آسمان تفاوت است. بین رفرمی که در اثر مبارزات توده ها حاصل می شود با رفرمی که از بالا اعطا می شود نیز تفاوت بسیاری موجود است. غالبا رفرم های از بالا تدریجی و دردآور و شکننده هستند. مسلما، جنبش زنان می تواند از هر روزنه ای برای تقویت صفوف مبارزه انقلابی زنان علیه کل نظام ارتجاعی استفاده کند؛ اما بدون تقلیل اهداف و چشم انداز جنبش زنان و بدون دست شستن از سیاست اتکاء به نیروی توده ها. آنچه که باید مورد مخالفت قرار بگیرد اسیر کردن جنبش زنان در قفس تنگ استراتژی رفرمیستی و مبارزه در چارچوب قوانین جمهوری اسلامی یا نرم های پذیرفته شده از سوی قدرت های امپریالیستی است. باید با نیروها، تزاها و طرحها و افق هایی که می خواهند از

جنبش زنان پلی بسازند تا دره عمیقی که میان مردم (مشخصاً زنان) و جمهوری اسلامی موجود است را پر کنند، مخالفت کرد.

جنبش زنان باید برای يك اتحاد دمکراتیک تلاش کند؛ در چارچوب وحدتی مردمی و رزمنده، زمینه های مبارزه دوستانه میان گرایشات و برنامه های مختلف درون خلق را فراهم کند؛ استقلال و ابتکار عمل گرایشات مختلف را به رسمیت بشناسد. وجود گرایشات سیاسی گوناگون در جنبش دمکراتیک زنان امری طبیعی است چرا که زنان نیز به طبقات تقسیم می شوند. مرزبندی های سیاسی و ایدئولوژیک جنبش سیاسی خواه نا خواه در جنبش زنان مطرح خواهد شد دقیقاً به آن دلیل که زنان اقشار و طبقات مختلف خلق در عین داشتن وجه اشتراك در زمینه ستم بر زن، متعلق به اقشار و طبقات مختلفند و دیدگاه طبقاتیشان نگرش آنان را به مساله زنان و راه حل ها را رقم میزند. علاوه بر این زنان با این یا آن گرایش درون جنبش سیاسی سمت گیری می کنند و این نه تنها اشکالی ندارد، خوب هم هست. زنان در عین اینکه به خاطر مساله ستم بر زن يك نیروی اجتماعی مشخص هستند، بخشی از طبقات گسترده تر نیز هستند و خواه ناخواه با این یا آن گرایش سیاسی درون جنبش سیاسی سمت گیری می کنند یا آن را به وجود می آورند.

ضدیت با جمهوری اسلامی و سیاست های سرکوبگرانه آن چه در زمینه زنان و چه در ارتباط با دیگر ستمدیدگان و مخالفین جمهوری اسلامی؛ ضدیت با امپریالیسم و بیدادگری های آن در همه جا؛ حفظ استقلال از کلیه دولت های جهان و نهادهای وابسته به آن ها؛ آن چارچوبه سیاسی است که راه را برای يك جنبش حقیقتاً دمکراتیک و توده ای باز می کند.

در چنین چارچوبه ای، جنبش زنان باید بتواند منعکس کننده منافع و مسائل اکثریت زنان جامعه باشد. از این رو باید مدافع حقوق زنان زحمتکش کارگر و دهقان باشد و خود را محدود به مسائل و منافع زنان طبقات میانی و شهری نکند. همچنین باید در بر گیرنده زنان تمام خلق های ستم دیده ایران و زنان مهاجر افغانستانی باشد؛ از این رو باید با تنگ نظری ملی مرز تمایز داشته و مانع نفوذ جریانات و گرایشات شوونیستی فارس شود. جنبش زنان باید به طرق گوناگون به ارتقا آگاهی و دامن زدن به مبارزه علیه ستم بر زن در میان کلیه قشرها و طبقات خلقی و ملل ایران بپردازد.

جنبش زنان باید اشکال گوناگون ستم بر زن را بدون قید و شرط و ملاحظه افشا کند -

از عریان ترین اشکال ستم فئودالی به زنان تا اشکال پوشیده تر بورژوازی و امپریالیستی آن. از ستم هایی که به بخشی از قانون حکومتی تبدیل شده تا آن دسته که از طریق مذهب، عرف و عادت به اجرا در می آیند. همچنین باید بدون قید و شرط از کلیه مبارزات زنان در هر گوشه جهان و علیه هر گونه ستمی که بر آنان روا می شود، حمایت کند.

جنبش زنان عمدتاً باید خود را مشغول بالا بردن آگاهی زنان و بسیج آنان برای طغیان علیه این ستم کند، اما باید به ارتقاء سطح آگاهی مردان نیز توجه کند و برای گسست آنان از افکار مردسالاری و همدستی با نظامی که هم خون زنان را می مکد و هم مردان را مبارزه کند.

جنبش زنان باید به طور کلی از زنانی که پیشگام مبارزه جدی و خونین علیه حکومت می شوند و مشخصاً از زنان زندانی سیاسی حمایت کند.

جنبش زنان باید تبدیل به تریبون قدرتمندی برای دفاع از کلیه ستمدیدگان شود؛ باید از مبارزات قشرها و طبقات گوناگون خلق علیه ستم و استثمار حمایت کند؛ باید علیه مظالم و بیدادگری هایی که در جهان علیه توده های مردم رخ می دهد عکس العمل نشان دهد.

جنبش زنان باید رزمنده باشد؛ و خود را به چارچوبه های رسمی و "محترمانه" و قابل تحمل برای حکام کشورهای مختلف محدود نکند. جنبش زنان نباید درگیر به قدرت رساندن این زن یا آن زن در حکومت های ارتجاعی شود.

تنها با جلو گذاشتن چنین چشم انداز سیاسی است که جنبش زنان می تواند نقش موثر و مهمی در تحولات کشور ایفاء کند.

### **کمونیست ها و سازماندهی جنبش زنان**

نقش و فعالیت کمونیست های انقلابی درون جنبش زنان برای جهت گیری آتی این جنبش کلیدی است. هر اندازه کمونیست ها بتوانند بر دامنه و عمق فعالیت های آگاهگرانه و سازمانگرانه خویش بیفزایند، بیشتر می توانند سمت گیری های سیاسی فوق الذکر را در این جنبش جا بیندازند.

وجود يك شرایط عینی مساعد زمینه را برای پیشبرد کار گسترده توده ای و فعالیت های متحدانه فراهم آورده است. در متن چنین شرایطی زنان پیشرو کمونیست - یعنی زنانی که آمال و آرزو و هدفشان رهایی کل بشر از هر نوع ستم و استثمار است نه

رهایی فقط يك بخش از آن - بهتر می توانند تمامی نیروهایی را که می توان متحد کرد، حول يك خط دمکراتیک انقلابی متحد کنند. فعالیت های مبارزاتی آنان می تواند نقش موثری در شکل دادن به يك قطب انقلابی ایفاء کند تا دوستان جنبش زنان به سوی آن جلب شوند و دشمنانش از آن دور شوند. کمونیست ها باید با هر نیرویی به فراخور حالش مبارزه را به پیش برند؛ بین سرسختانی که از يك خط و برنامه بورژوا فرمیستی منسجم و گاه ارتجاعی پیروی می کنند با دیگرانی که يك خط در میان گرایشات بورژوا فرمیستی از خود نشان می دهند تفاوت بگذارند؛ و بر مبنای تمایزات سیاسی تعیین کننده، وحدتی انقلابی در جنبش زنان به وجود آورند. مطمئنا تعمیق و جا افتادن این معیارها زمان و مبارزه خواهد برد و از همان ابتدا همه آنها تامین خواهد شد. تازه در هر چرخشی از اوضاع سیاسی جامعه، دوباره مبارزه در جنبش زنان بر سر همان مسائل براه خواهد افتاد و همان مسائل در اشکال جدید به میدان خواهند آمد. جنبش زنان می تواند در نتیجه مبارزات کمونیست ها رزمنده تر و انقلابی تر شود.

جنبش زنان برای اینکه به صورت يك جنبش پایدار باقی بماند نیازمند آنست که از يك ستون فقرات تشکیلاتی محکم برخوردار باشد. سیاست رزمنده، تشکیلات رزمنده می خواهد. تشکیلات رزمنده افراد ثابت قدم و پیگیر می خواهد. حضور هزاران زن که در سطوح مختلف فعال بوده و حاضرند به اشکال گوناگون گامی در جهت اهداف جنبش زنان بردارند و همچنین وجود محافل گوناگون زنان نه تنها نقطه قوت این جنبش است بلکه خود تاکید است بر نیاز به ایجاد چنین ستون فقرات تشکیلاتی. هر چقدر بهتر بتوان با اتکاء به افراد متعهد و مطمئن و به هم پیوسته و منضبط هسته های رهبری کننده را سازمان داد، بهتر می توان توده های بیشتری را درگیر مبارزه کرد و از توان و انرژی آنها در زمینه های مختلف سود جست.

شرایط سیاسی حاکم بر کشور یعنی اعمال سیاست ترور و سرکوب انقلابیون، ضرورت مخفی بودن چنین ستون فقراتی را الزم آور می کند. بدون وجود يك ستون فقرات مخفی تشکیلاتی حتی نمی توان از برخی فعالیت های علنی و قانونی نیز به طور مناسب استفاده کرد. تجارب انقلابی به ویژه در کشورهایی که دیکتاتوری و خفقان بر آنها حاکم است، تاکید است بر پیشبرد روش انقلابی و مخفی. اتخاذ روشی غیر از این بیان توهم نسبت به دشمن است و می تواند فعالین اصلی این جنبش را به زیر تیغ دشمن

براند. نمی توان و نباید به حجاب نازک بورژوا دمکراسی که گویا قرار است بر دیکتاتوری و خفقان عریان کشیده شود دل بست؛ و یا فریب شعارهای جناح هایی از حکومت بر ایجاد تشکلات مستقل غیر حکومتی را خورد. قصد آن ها در به راه اندازی چنین تشکلاتی ایجاد سوپاپ اطمینان برای جلوگیری از انفجار توده ای است. به علاوه تجارب تاریخی مشخصا تجارب مبارزاتی مردم در دوران دمکراسی ناقص در سالهای 20 تا 32 و 56 تا 60 به خوبی نشان داده تا زمانی که این قبیل رژیم ها در اثر شکل گیری بحران های انقلابی گسترده تضعیف نشوند و یا به دلایل دیگری دچار انشقاق و ضعف مفرط نگردند نمی توان انتظار پاگیری تشکلات علنی و مستقل توده ای را داشت. حتی در چنان دوران هایی نیز باید با دید گسترده تری به مبارزات توده ای نگاه کرد و تمامی ساختار تشکیلاتی را علنی نکرد.

امروزه جنبش زنان از امتیازات معینی برخوردار است که می توان از آن برای پیشبرد این سیاست تشکیلاتی سود جست. فی المثل وجود يك جنبش نسبتا متشکل در خارج از کشور و حضور ده ها زن فعال و با تجربه يك نقطه قوت مهم محسوب شده و موقعیت مساعدی را هم از زاویه متحد شدن و هم از زاویه کسب تجارب گوناگون جنبش زنان در سطح بین المللی فراهم آورده است. جنبش زنان در خارجه به نوبه خود می تواند نقش موثری در تقویت جنبش زنان ایفاء کند. این امتیازی است که می توان و باید از آن سود جست و فعالانه در جهت پیوند جنبش خارج با داخل قدم برداشت.

ایجاد ستون فقرات تشکیلاتی از زنان انقلابی که به شیوه ای پیگیر و خستگی ناپذیر فعالیت کنند؛ با مهارت کلیه شیوه های مبارزاتی علنی و مخفی را به کار گیرند، و ابزار و امکانات مناسب را با توجه به شرایط مشخص به کار گیرند، نقش حیاتی برای پیشروی جنبش زنان دارد. در روند مبارزه، اشکال مبارزاتی و فرم های تشکیلاتی مناسب را می توان کشف کرد و به ایده های تکامل یافته تری دست یافت و گام های قدرتمندتری را در جهت رهایی زنان سازمان داد.

- از نشریه حقیقت دوره دوم، شماره 29، اسفند 1377

بمناسبت هشتم مارس (روز جهانی زن)

## حجاب، این مظهر اسارت زنان را به آتش بکشید!

### جایگاه حجاب در سرکوب زنان

هشتم مارس (17 اسفند ماه) امسال، 21 سال از روزی که خمینی با اجباری کردن حجاب اسلامی دستور حمله به زنان را صادر کرد می گذرد. هنوز چند هفته از سرنگونی رژیم شاه و قیام 22 بهمن نمی گذشت که خمینی فتوای ارتجاعی خود را صادر کرد. اما این فتوا با تودهنی محکم زنان روبرو شد. زنان کارگر و کارمند، دانشجویان و دانش آموزان در خیابان‌های تهران به تظاهرات و زد و خورد با حزب الله تازه به قدرت رسیده پرداختند. خمینی مجبور شد فتوای خود را پس بگیرد. هشت مارس امسال بیست و یکمین سالگرد این پیروزی است؛ سالگرد اولین پیروزی مهم در مبارزه زنان علیه جمهوری اسلامی. مبارزه جسورانه، بی باکانه و متحدانه زنان عامل تعیین کننده ای در کسب آن پیروزی بود.

اما اهمیت حجاب از نظر ارتجاع اسلامی حاکم بر ایران چه بود و چیست؟ و در مقابل، چرا مبارزه قاطع برای لغو حجاب اجباری از اهمیت بسیاری در مبارزه کنونی زنان در راه کسب رهایی برخوردار است؟ اجباری کردن حجاب يك حلقه از تهاجم همه جانبه جمهوری اسلامی به زنان و حقوق اولیه آنان بود. اجباری کردن حجاب اسلامی، اولین گام جمهوری اسلامی در محکم کردن غل و زنجیرهای سنتی زنان و تشدید موقعیت نیمه بردگی زنان بود. این حمله با حملات دیگر کامل شد: تصویب يك سلسله قوانین اسارت بار علیه زنان، ایجاد گشت های پلیسی حفاظت از ناموس و حجاب، دستگیری و اعدام هزاران زن فعال سیاسی، تبلیغات و جو سازی بی وقفه علیه آزادی زنان. امروز، قانون اساسی جمهوری اسلامی و قوانین مدنی و دینی، زنان را از کوچکترین حق تعیین سرنوشت خویش محروم می کنند. چادر کردن به سر زنان، تحقیر آنان به دلیل زن بودن، تعلیم آنان به اینکه از بدنشان شرمگین باشند و آن را در کیسه بپوشانند، از فعل و انفعالات بیولوژیکشان شرم کنند و آن را پنهان کنند، حبس کردن آنان در خانه، محروم کردن



دختران نوجوان از مناسبات اجتماعی با دوستان و محروم شدن بیشتر آنان پس از ازدواج از داشتن مناسبات اجتماعی، تلاش به دلیل کردن زنان و تبدیلیش به کودک بزرگی که از ورود به جامعه و انجام هرگونه عمل و فکر مستقل وحشت داشته باشند، هتک حرمت به زنان هنرمند و فعال، کتک زدن، تجاوز، کشتن زن توسط شوهر، سنگسار کردن، دستگیری و شلاق زدن او به خاطر زن بودن، آزادی پدر در فروش دخترکان خردسال خود، همه اشکال بیرحمانه و دهشتناک زن ستیزی است که از تمام روزه های جامعه ما بیرون می زند. زن ستیزی به طور سیستماتیک توسط جمهوری اسلامی در جامعه و در میان مردان تشویق می شود و در بالاترین سطوح حکومتی برای آن طرح ریزی می شود. زرادخانه زن ستیزی جمهوری اسلامی رنگارنگ و وسیع است. اما از همان ابتدا، اجباری و فراگیر کردن حجاب نقشی مرکزی در این کارزار بی وقفه بیست ساله داشته است.

### حجاب

به جرات می توان گفت که بخش عظیمی از سنن، یعنی ارزش ها و باورهای پوسیده عهد عتیق که در جامعه ما مسلط است، بیشتر از همه جا در مورد زنان نظم و انسجام یافته است. ارزش ها و سننی که زن را در موقعیت محروم و پست اجتماعی قرار می دهد، محور اخلاقیات اسلامی را در جامعه ما تشکیل می دهد. ارزش ها و آداب اجتماعی پدیده های ماورا طبقاتی و بدون خصلت طبقاتی نیستند. این ها پدیده هایی “طبیعی” و “ذاتی” نیستند. این ها مظاهر قدرت اقتصادی و سیاسی يك طبقه معین هستند؛ و اجرای آن ها به محکم تر شدن قدرت اقتصادی و سیاسی آن طبقه معین خدمت می کند. به همین دلیل طبقه ای که در قدرت است به شدت از آن ها حفاظت می کند و به قوه زور و تبلیغات مردم را به اجرای آن ها وادار می کند.

حجاب یکی از آن سنن است که دنیایی از مفاهیم اجتماعی در نهان دارد. در جوامع اسلامی، حجاب یکی از مظاهر جامعه نیمه فئودالی پدرسالار است و نقش مهمی در حفظ مناسبات نیمه فئودالی بازی می کند. این درست است که در جمهوری اسلامی حجاب اجباری شد، اما در زمان شاه نیز حجاب همین خصلت و همین نقش را داشت. در زمان شاه، پدر و شوهر و برادر (به طور کل خانواده پدرسالار) و فضای مردسالارانه جامعه

با روش های مستبدانه حجاب را به زنان تحمیل می‌کرد. در جمهوری اسلامی، نقش مستبدانه و رابطه ارباب - رعیتی میان مرد و زن تقویت شد. جمهوری اسلامی با تشدید نقش حجاب، قدرت سیاسی و اجتماعی خود را تحکیم کرد. مرد، با تحمیل حجاب بر زن، نقش اربابی خود را تضمین کرده و با این کار استبداد قرون وسطایی و به طور کل ستمگری جامعه نیمه فئودالی را تقویت می‌کند.

حجاب يك عادت بی آزار رایج در میان مردم نیست، بلکه خصلت طبقاتی دارد. طبقات استثمارگر و دولت آن‌ها از حجاب به عنوان يك اسلحه ایدئولوژیک برای تقویت حاکمیت خود استفاده می‌کنند. بنابراین، حجاب خصلت طبقاتی ارتجاعی دارد. هنگامی که توده های تحت ستم و استثمار، کارگران و دهقانان و دیگر زنان زحمتکش از آن استفاده می‌کنند، بدون آنکه خودشان نسبت به آن آگاه باشند، به محکم شدن قدرت طبقات استثمارگر و ستمگر و دولت کمک می‌کنند.

حجاب، خود يك سمبل حفاظت از مالکیت خصوصی است. در جوامع پدرسالار (پاتریارکال)، یعنی کلیه جوامعی که در آن‌ها مالکیت خصوصی مقدس است، زن بخشی از مایملک خصوصی مرد محسوب می شود. در جوامع ماقبل سرمایه داری شکل مالکیت بر زن اشکال بسیار واضحی داشت. برای اینکه مردی به حریم مالکیت خصوصی مرد دیگری تجاوز نکند، زنان در اندرونی نهاده می شدند. تا همین پنجاه سال پیش، در اندرونی نگاه داشتن زنان شهری در ایران رایج بود. با گذشت زمان و با تغییر و تحول در ساختار اقتصادی و سیاسی جامعه در چنین رفتاری نیز تعدیل ایجاد شده است. اما یوغ اسارت به اشکال گوناگون به گردن زنان انداخته می شود. اکنون که تحولات اقتصادی و اجتماعی زن را به بیرون از اندرون کشانده، حجاب یکی از آن حصارهایی است که مالکیت خصوصی مرد را تضمین می‌کند. به عبارت دیگر چادر یا حجاب به طور کل، تنها يك پوشش نیست بلکه نشانه ای برجسته از **مناسبات اجتماعی و مناسبات قدرت** در جامعه است و برای تقویت این مناسبات به کار می‌رود.

اینکه جمهوری اسلامی به تحمیل حجاب اسلامی پرداخت، تنها نشانه نیازهای خاص این رژیم برای تثبیت شکل تنوکراتیک حکومت خود نبود. هیئت حاکمه ایران نیاز داشت در شرایطی که با رشد سرمایه داری، در مناسبات فئودالی تغییرات مهمی به وجود آمده است، با وقوع انقلاب تغییرات شگرفی در توده های مردم ایجاد شده است، سلطه

ایدئولوژیک خود را حفظ کند. در سال های پس از جنگ جهانی دوم تغییرات عمیقی در ساختار اقتصادی جامعه به وجود آمد که در نتیجه آن بخش بزرگی از زنان به عرصه کار بیرون از خانه کشانده شدند. این تحولات که موجب تغییرات مهمی در جای زن در جامعه به طور کل شده است، آداب و سنتی را که جای زن را محدود به خانه و خانواده می کند زیر ضرب قرار داده است. و همراه با این تغییرات در رفتار و انتظارات زنان تغییرات مهمی صورت گرفته است. و بر مناسبات سنتی میان زن و مرد در خانه و به طور کلی بر بافت مناسبات اجتماعی فشار آورده است. امواج انقلابی اواخر دهه 1350 و شرکت گسترده و فعال زنان در آن ضربات دیگری بر این بافت سنتی بود. تبدیل شدن زنان به نیروی سیاسی مهمی در عرصه سیاسی جامعه که در جریان انقلاب ایران عیان شد، تعداد زندانیان سیاسی زن، شرکت زنان در ساختار سازمان های سیاسی رژیم و اپوزیسیون رژیم، بالا رفتن درصد طلاق، نشانه های این تغییرات است. این تحولات بحران های اقتصادی و سیاسی و ایدئولوژیک دولت نیمه فئودال نیمه مستعمره را تشدید می کند. کارکرد پر هرج و مرج سرمایه داری بین المللی موجب کشیده شدن هر چه بیشتر زنان به صحنه اقتصادی منجمله در ایران می شود. طبقات بورژوا ملک حاکم در جمهوری اسلامی نه قادرند این نیروی کار را به درون خانه ها برانند و نه به نفعشان است. اما از سوی دیگر این تحولات انسجام نظام پدرسالاری و سلطه ایدئولوژیک آن ها را تهدید می کند. کوچکترین حرکت هر زنی برای در دست گرفتن سرنوشت خود تهدیدی برای این نظام است. برای حل این تناقضات آن ها دست به تشدید ابزارهای زن ستیز در جامعه زدند. چادر و تضمین به سر کردن آن توسط نیروهای سرکوبگر دولت در واقع تلاشی است برای “در جای خود” نگه داشتن این نیمی از جمعیت در شرایطی که کارکرد نظام اقتصادی جا به جایی های عظیمی را در این جمعیت به وجود می آورد: از روستا به شهر، از خانه به خیابان. چادر برای تضمین و تقویت ارزشهای اخلاقیات سنتی است که همراه با این تغییر و تحولات و همچنین تحت ضربات مبارزات انقلابی در جامعه ما تضعیف شده است. جمهوری اسلامی باید این نیمی از جمعیت را مطیع نگاه دارد تا بتواند کل جامعه را مطیع نگاه دارد. اگر چار دیواری خانه و مرد خانه دیگر نمی تواند زن را مطیع نگاه دارد و این ها به صحنه جامعه کشانده شده اند پس باید در صحنه جامعه پدرسالار بزرگ یعنی دولت، طرح و برنامه مشخصی برای مطیع نگاه داشتن او

داشته باشد. چادر به سر کردن، در ملا عام نخندیدن، با مرد تماس نگرفتن، حتی جدا کردن صندلی های اتوبوس، کلاس های درس دانشگاه و غیره همه و همه برای تحکیم ارزش ها و اخلاق های سنتی است؛ برای مطیع نگاه داشتن زن که يك جنبه حیاتی از ساختار قدرت طبقاتی در ایران است. نه فقط در ایران، بلکه در کلیه جوامع مبتنی بر مالکیت خصوصی، تبعیت زن از پدر و شوهر و به طور کل زن از مرد، يك جنبه حیاتی از ساختار قدرت اقتصادی و سیاسی است. این تبعیت برای تضمین تبعیت کلیه آحاد جامعه از “خدا”ی قدرت اقتصادی و سیاسی، کلیدی است.

هدف از تحمیل حجاب بر زنان چیست؟ همان هدفی است که از تجاوز به زنان زندانی سیاسی برای درهم شکستن و مطیع کردنشان دنبال می شود. حجاب، با شخصیت زن همان کاری را می کند که وقتی وی را بدون رضایت و آگاهی به مردی شوهر می دهند؛ همان کاری را می کند که تاخت زدن زنان میان طایفه ها و خانواده ها؛ همان کاری را می کند که رد و بدل کردن زنان میان خانواده های قدرتمند حاکم. همان کاری را که آزار جنسی زنان توسط مردان در محل کار. این ها همه برای تثبیت مناسبات قدرت در جامعه است. برای نشان دادن آن است که کی حاکم است و کی محکوم و برای سر جای خود نشان دادن محکوم است؛ برای نشان دادن سلطه مالکیت خصوصی است؛ برای تثبیت سلطه طبقات استثمارگر بر طبقات استثمار شونده و سلطه مرد بر زن است. سلطه گری مرد بر زن، يك پدیده اجتماعی ماورا طبقاتی نیست. سلطه گری مرد بر زن، از ستون های قدرت اجتماعی طبقات استثمارگر و دولت های مرتجع است. و سلطه گری مرد بر زن حتی در میان کارگران، قدرت طبقات استثمارگر و دولت آنان را تحکیم می کند.

حجاب با زنان همان کاری را می کند که نماز و دعا با کلیه ستمدیدگان می کند. یعنی تمرینی روزمره است برای عادت کردن به عبودیت و اطاعت. در حالی که ستمدیدگان برای رهایی خود نیاز به روحیه شورش و طغیان دارند و نه اطاعت. زن با چادر به سر کردن خود را عادت می دهد که از مردانی که صاحب وی هستند اطاعت کند، تابع جامعه مردسالار مستبد شود. زن با تمرین اطاعت از مرد خانه در واقع به تمرین اطاعت از حکومت و تن دادن به اشکال گوناگون بردگی می پردازد. طبقات حاکمه برای زنان در خارج از خانه ناامنی ایجاد می کنند و به مردان نیز یاد می دهند که در خیابان ها برای زنان ناامنی ایجاد کنند تا زنان با میل حجاب سر کنند و فکر کنند که به خاطر خودشان

دارند حجاب سر می‌کنند. وقتی جمهوری اسلامی به زن می‌گوید: “خواهر حجابت را رعایت کن” منظورش آن است که “خواهر حاکمیت مرا رعایت کن”، “حاکمیت مردان بر زنان را رعایت کن”. حجاب يك نقش اجتماعی بزرگ بازی می‌کند، نقشی که مستقیماً در ارتباط با قدرت سیاسی و اقتصادی است.

حجاب با هیچ کردن زنان آنان را وادار به گردن گذاردن به این حاکمیت ها می‌کند. چادر نقش خرد کننده شخصیت، در هم شکستن حس غرور و سربلندی، بزدل کردن زن را بازی می‌کند. وقتی که به زن آموخته شود که شکل بدنش را بپوشاند و از آن شرم کند بالاجبار یاد می‌گیرد که جرات فکر کردن و دست زدن به کارهای بزرگتر را هم نکند و به این ترتیب موجودی عقب مانده می ماند. و با عقب مانده نگاه داشتن زنان ثبات نظم سیاسی حاکم تضمین می شود. از زنان کارگر، کارگرانی مطیع درست می‌کند. حجاب از کودکی همان کاری را با روح و مغز زنان می‌کنند که چار دیواری محدود خانه. برای مطیع کردن زنان، زرادخانه نظام پدرسالاری جمهوری اسلامی تنها به حجاب اکتفا نمی‌کند، اما این یکی از سلاحهای مهم و موثرش است. جمهوری اسلامی نقش حجاب را کارآمد تر از گذشته کرد و آن را به مثابه يك نهاد ایدئولوژیک ثبت کرد.

جریانات اسلامی خارج از جمهوری اسلامی مانند مجاهدین نیز حجاب کشیدن بر زن را به مثابه یکی از مشخصه های ایدئولوژیک خود تثبیت کرده اند. منشاء حجاب در قرآن است که می‌گوید زن باید هیکل خود را در کیسه کند و از برجستگی های آن شرمگین باشد. در قرن حاضر جریانات سیاسی مذهبی کشورهای اسلامی سعی کردند به حجاب رنگ و بوی ضد استعماری بدهند. بدون شك چادر عمیقاً سیاسی است اما در خدمت قدرت سیاسی طبقات بورژوا ملک کشورهای تحت سلطه است و نه در خدمت سیاست ضد استعماری. و تجربه نیز نشان داد که کلیه رژیم هایی که با فریبکاری ضد استعماری و ضد امپریالیستی سعی کردند به حجاب مشروعیت بدهند، خودشان تا مغز استخوان وابسته به امپریالیسم شدند. جمهوری اسلامی آخرین نمونه است.

در سازمان مجاهدین نیز با وجود شرکت گسترده زنان در امور سیاست و در ساختار سازمانی، حجاب و دیگر سنن همین نقش را بازی می‌کنند. حجاب و پوشش گل و گشاد زنان بخش مهمی از ایدئولوژی این سازمان را تشکیل می دهد و در کل به همان دلایل فوق. حجاب، عبادت، جدا نشستن زنان و مردان در سالن های جمعی، “حلال” کردن

رهبر زن و مردشان در شرایطی که مجبور بودند کار مشترک دو به دو کنند. این ها همه و همه در خدمت به حفظ مناسبات پدرسالاری در شرایطی است که مصلحت های گوناگون سیاسی این جریان را وادار می‌کنند که به زنان اتکا گسترده کند، و برای کشیدن نیروی زنان در جامعه سرمایه گذاری کند. چادر به سر کردن زنان مجاهد يك امری ظاهری یا غیر مهم نیست. این سمبل حاکمیت ایدئولوژی پدرسالاری در سازمان مجاهدین است. و اگر کلیه اعضا این سازمان نیز زن بودند در این مساله ذره ای تفاوت نمی‌کرد. اتفاقاً زنان حامی پدرسالاری بهتر می‌توانند این مناسبات اجتماعی را در جامعه تقویت کنند. چرا که عده ای زن این زنجیر را به دست و پای زنان جامعه مینندند و بعد به زنان القاء می‌کنند که این زنجیر نیست بلکه سرچشمه “رهایی” است. تبدیل کردن زنان به مجریان ایدئولوژی پدرسالاری برای این ایدئولوژی آبرو می‌خرد و به طرز پیچیده تری ایدئولوژی “اطاعت” را تقویت می‌کند. این دیگر اوج اطاعت برده وار است که يك نفر خودش آگاهانه زنجیرهای تبعیت را به گردن بیاویزد. مجاهدین برای تخفیف این تناقض می‌گویند حجابی که بر سر زنان مجاهد است، انتخاب شخصی هر زن مجاهد است! خیر! حجاب، این سمبل بردگی زن، بخشی از هویت ایدئولوژیک مجاهدین است. قرآن شالوده نگرش مجاهدین به جهان و برنامه سیاسی و اجتماعی آنان است. و قرآن يك اثر تئوریک است که مناسبات اجتماعی مربوط به يك جامعه مشخص را تدوین کرده، به نظم کشیده و رسمیت داده است. این رشته مناسبات اجتماعی تبیین شده در قرآن مربوط به جوامع مبتنی بر مالکیت خصوصی و پدرسالار ما قبل سرمایه داری است. از طریق این کتاب، جامعه پاتریارکال هزار و چهار صد سال پیش، “جایگاه زن” در جامعه را تعریف کرده و حصاری را در مورد اینکه زن چه می‌تواند بکند و چه نمی‌تواند، کشیده است. در مورد مالکیت خصوصی و زنان، قرآن آنچنان صریح است و چنان چارچوبه های محکمی را گذارده که به هیچوجه فرم پذیر نیست. و برای اصلاح آن تنها باید آن را به موزه عهد عتیق سپرد.

مبارزه علیه طبقات ارتجاعی حاکم جدا از مبارزه علیه ارزش ها و سنن آنان نیست. مبارزه زنان در پاره کردن کلیه زنجیرهای سنت نقش تعیین کننده ای در بیداری همه محرومان جامعه بازی می‌کند. مبارزه علیه حجاب اجباری به طور قطع مقام مهمی را در کل این مبارزه دارد. جان زنان از این همه ستم به لب رسیده است. و خشم آنان چون

گدازه های آتشفشان می تواند نظام منفور جمهوری اسلامی را بسوزاند و خاکستر کند و راه را برای ایجاد جامعه ای نوین بگشاید.

**زنجیرها را بگسلید و خشم زنان را همچون نیرویی سهمگین برای انقلاب دمکراتیک نوین و سوسیالیستی رها سازید!**

- از نشریه حقیقت دوره دوم، شماره 32، فروردین 1379

## "یا همه یا هیچکس"

### نقدی بر دیدگاه و برخورد مردسالارانه در جنبش دانشجویی اخیر

جنبش توده ای هر اندازه وسیع، رادیکال و دامنه دار تر باشد، این خصوصیت را دارد که تضادهای عمیق جامعه را فشرده کرده و آن‌ها را بیش از پیش به مساله روز تبدیل می کند. تضادهایی حل نشده که از اعماق جامعه برمی خیزد، همراه با عملکرد رژیم ارتجاعی حادث می شود و سرانجام پاسخی روشن و قطعی می طلبد. خیزش دانشجویی در تیر ماه نیز دارای چنین خصوصیتی بود. در این جنبش برخی مسائل عمیق سیاسی همچون ماهیت ارتجاعی و سرکوبگر این رژیم و ضرورت سرنگونی آن، بار دیگر به موضوع اندیشه و بحث بخش های وسیعتری از مردم تبدیل گشت. يك رنگی و همدستی همه جناح های جمهوری اسلامی و استراتژی پایه ای آن‌ها که چیزی بجز حفظ نظام ارتجاعی و سرکوبگرشان نیست، برای مردم آشکارتر شد. پراتیک عالیترین معیار حقیقت است. توده ها به عینه مشاهده کردند که وقتی منافع کل نظام جمهوری اسلامی به خطر بیفتد، ناچارا پرده های نیرنگ و فریب به کنار می رود و همه ماهیت واقعی خود را به نمایش می گذارند. "مبارزه دو خط"ی که در صفوف این جنبش، در سطوحی هر چند ابتدایی، به راه افتاد در بطن خود سئوالات عمیقی را طرح کرد که پاسخگویی صحیح به آن‌ها، ادامه یابی جنبش بر مسیری تکامل یابنده و انقلابی را ممکن می کند. اینکه کدامین شعارها داده شود و یا داده نشود، اینکه در صحن نمازخانه و محوطه کوی دانشگاه تحصن کنند یا اینکه در خیابان به تظاهرات بپردازند و در پی جلب حمایت توده های بیشتر باشند، اینکه فعالین جنبش صورت خود را بپوشانند تا توسط دشمن شناخته نشده و بتوانند ادامه یابی مبارزه را تضمین کنند یا نه، صرفا مسائلی مرتبط با تاکتیک های مبارزاتی نبوده بلکه فشرده و بازتاب استراتژی ها و گرایشات مختلف طبقاتی است.

اما در جریان جنبش اخیر، مساله ای دیگر نیز عمیقا خودنمایی می کرد. مساله ای که برای پیشبرد يك مبارزه پیروزمند از اهمیتی حیاتی برخوردار است و تعیین می کند که اصولا يك انقلاب واقعی انجام بگیرد یا نه: مساله زنان و چگونگی شرکت آنان در مبارزه. این موضوعی است که نباید مسکوت گذارده شود و باید اهمیت کلیدی آن مورد



تاکید قرار بگیرد و درك شود.

مساله زنان از حادثترین مسائل جامعه است. طبقات ارتجاعی حاکم به خاطر ممانعت از سر ریز شدن خشم زنان مجبور شدند به رئیس جمهور فربیکار چهره "دفاع از حقوق زنان" بدهند. شرکت و مقاومت زنان در عرصه های مختلف مبارزاتی، يك ویژگی برجسته تمام دوران حاکمیت جمهوری اسلامی بوده است. میزان دخالتگری زنان در مبارزه دانشجویی اخیر و جایگاهی که جامعه مردسالار تلاش می کند برای زنان قائل شود، نیازمند يك برخورد نقادانه است.

در جریان مبارزه "دو خط" ی که در روزهای تیر ماه در صفوف جنبش دانشجویی به راه افتاد، مبارزه مهمی حول مساله "جنسیت" جریان داشت. در پس این مبارزه، اما گرایشات و منافع طبقاتی مختلفی نهفته بود. و این به هیچوجه جای تعجب ندارد. این جنبش نه فقط دشمن را به طور عینی و عملی زیر ضرب گرفت، بلکه بسیاری ارزش های "جا افتاده" را به زیر سؤال کشاند و تفکرات کهنه و ارتجاعی در مورد نقش زنان در جنبش دانشجویی را، هر چند در اشکالی ابتدایی، به مصاف طلبید.

فاکت های واقعی چیست؟ دختران در جنبش دانشجویی اخیر، مبارزه جو و مصمم وارد صحنه شدند، هر چند که از همان ابتدا تلاش می شد تا برای شرکت آنان در مبارزه مانع ایجاد شود. ابتدا در های خوابگاه دانشجویان دختر قفل شد. دختران در ها را باز کرده و وارد صحنه مبارزه شدند. آن ها در مقابل تعرضات دار و دسته های جانی رژیم به مبارزه و مقاومت دست زدند. دختران از تهدیدهای آدمکشان لومین رژیم که با ضرب و شتم و دادن فحش های رکیک در پی مرعوب کردن آنان بودند، نهراسیدند. اما اگر دانشجویان پسر باید در يك جبهه مبارزه می کردند، دانشجویان دختر باید در دو جبهه می جنگیدند. آنان در میانه يك مبارزه مهم باید در مقابل این ایده عقب افتاده که به آنان توصیه می کرد: "دختران خود را وارد قضیه نکنند" مبارزه و مقاومت می کردند. در گزارشی می خوانیم:

«اختلاف نظر حتی تا پای جنسیت هم کشیده می شود. عده ای می گویند: "همه داخل خیابان بمانیم". و پسری داد می زند: "پس بهترست خانم ها بروند داخل. اگر حمله کنند خانم ها لگدکوب می شوند" دختران داد می زنند: "یعنی چه؟ آقایان جدا، خانم ها جدا؟ یا همه، یا هیچکس". پسری دیگر می گوید: "ما باید از جان خواهرانمان مواظبت کنیم". اما

این گفته او با اعتراض دختران مواجه می شود»<sup>18</sup>.

این ایده ها و توصیه ها، نشانه عمق آپارتاید جنسی در جامعه است که درون این جنبش نیز بازتاب می یابد. نشانه اینست که جنبش از نظر محتوا و فرم به شدت آغشته به تفکرات مردسالارانه و مذهبی است. تفکراتی که برای دخالتگری زنان در کلیه عرصه های حیات سیاسی جامعه، مانع ایجاد می کند. عناصر انقلابی و پیشرو درون این جنبش ها وظیفه دارند که به جنگ این خرافه ارتجاعی رفته و به همان ترتیبی که رژیم را در عرصه نبود آزادی و به بند کشیدن اندیشه، کشتار و اختناق و .... به مصاف می گیرند، مبارزه با این ایده ها و عملکردهای منتج از آن را نیز در دستور کار قرار دهند. در غیر این صورت نمی توان صحبتی از يك مبارزه عمیق ضد ارتجاعی کرد.

زمانی که دختران دانشجو در اعتراض به توصیه "برادران" می گویند "یا همه یا هیچکس"، حقیقتی عمیق را بیان می کنند. اگر يك مبارزه مردمی مانع از درگیر شدن نیمی از اهالی بشود، نمی تواند يك جنبش فراگیر توده ای و مترقی باشد. نمی تواند رژیم را در همه جوانب به زیر ضربه برده و در نهایت نابود کند. این امر برعکس آنچه بسیاری فکر می کنند، مساله ای فقط مربوط به کمیت نیروهای شرکت کننده در يك مبارزه نیست. بلکه مهم تر از این، مساله ای است عمیقا مرتبط با اینکه آیا قصد نابودی دولت ارتجاعی با تمامی جوانب ستمگری اش موجود است یا خیر. ستم بر زن، یکی از پایه های دولت ارتجاعی است و زن ستیزی يك رکن حیاتی جمهوری اسلامی و بخش لاینفک کارکرد آنست. انجام يك انقلاب واقعی که کل نظام ارتجاعی را زیر ضرب ببرد، با شرکت زنان در مبارزه و پاره کردن زنجیرهای انقیاد زنان، ارتباطی لاینفک دارد.

وقتی دختران دانشجو به این که گویا نقش "پسران" دفاع از آنانست اعتراض می کنند، حقیقتی عمیق را بیان می کنند. آنچه زنان نیاز دارند، قیومیت مردان نیست بلکه خلاص شدن از این تفکر قیم مآبانه است که راه رهایی زنان را مسدود می کند.

دختران دانشجو و دانش آموز برای چه در این مبارزه درگیر شدند؟ برخی نشریات حکومتی (مشخصا نشریه زنان) تلاش می کنند این طور القاء کنند که دختران دانشجو

---

<sup>18</sup> نشریه زنان شماره 54 تاریخ مرداد 78

برای حمایت از "برادران" وارد میدان شدند و مورد ضرب و شتم قرار گرفته، و دستگیری دادند. "در هنگام درگیری دختران دانشجویی دیده شدند که در حمایت از دانشجویان مورد ضرب و شتم قرار گرفته اند".<sup>19</sup> مرتجعین سعی می کنند این ایده را اشاعه دهند که گویی این مساله ای پیشاپیش حل شده است که حتی وقتی زنان وارد مبارزه ای رو در رو و خونین با دشمنان می شوند، خود منفعتی در این مبارزه نداشته و صرفا در حال ایفای نقش "تاریخی" شان یعنی دلجویی و پرستاری از "برادران" هستند. این مزخرفات فقط بیان تلاش هایی آگاهانه است برای القاء درک های ارتجاعی و زن ستیز. واقعیت اینست که زنان جزء ستم دیده ترین قشرهای جامعه هستند. رژیم جمهوری اسلامی بر زنان ستم مضاعف اعمال می کند؛ ارگان های سرکوب مضاعف و قوانین ستمگرانه مضاعف درست می کند. زنان با انواع مختلف شوونیسم پدرسالارانه و مردسالارانه و عقاید و سنن عقب افتاده ای که منطبق بر اینهاست، روبرو هستند. آبارتاید جنسی که یکی از اشکال شدید ستم فئودالی بر زنان است در جامعه رایج است. دخالتگری و قبحانه دین و شریعت در عمومی ترین تا خصوصی ترین عرصه های زندگی زنان، فشارهایی چندگانه بر زنان وارد می کند. کنترل و استبداد مطلق افراد مذکر خانواده بر زنان با رفتار و سنن ارتجاعی که در تار و پود جامعه بافته شده، وجه بزرگی از زندگی زنان است. این امر حتی وقتی پای مبارزه و مقاومت در برابر رژیم مطرح است، به صورت کنترل و قیم مآبی مردسالارانه بروز پیدا می کند. و هر جا ستم باشد مقاومت نیز هست. این ستم ها، محرک مبارزه و مقاومت زنان در مقابل رژیم جمهوری اسلامی است و زنان شورشگری که حاضر نیستند تن به نقشی بدهند که جامعه برایشان تعیین کرده، موج تعیین کننده ای از مقاومت توده ای علیه طبقات ارتجاعی حاکم را تشکیل می دهند.

نظرات و جمع بندی هایی که این واقعیات را انکار می کنند و به جایش جمع بندی های دیگری را می نشانند، به خصوص وقتی از جانب نشریاتی بیان می شود که خود را مدافع حقوق زنان معرفی می کنند، این حقیقت را بار دیگر عیان می سازد که چگونگی تحلیل از مساله زنان و راه حل آن، دست آخر مساله ای است طبقاتی. فمینیست های اسلامی و آن جریاناتی که کوچکترین وابستگی و دلبستگی به رژیم جمهوری اسلامی داشته باشند،

---

<sup>19</sup> همانجا

قادر نیستند تصویری درست از واقعیت ستم بر زن و نیروی زنان در نابود کردن نظام ارتجاعی حاکم، ارائه دهند.

اما بینش مردسالارانه درون جنبش دانشجویی از روزنه ای دیگر نیز تراوش کرد. مواردی دیده شد که پسران دانشجو با حضور زنان در تظاهرات خیابانی توافق داشتند، منتها با این درک و انگیزه که بدین ترتیب جلوی اقدامات سرکوبگرانه رژیم گرفته خواهد شد! گویی جمهوری اسلامی فقط مردان را با خشونت سرکوب می کند و با زنان برخوردی نرم تر دارد! این تصور عمیقاً مردسالارانه و غیر واقعی بود. انگار درگیری با دشمن و اعمال قهر در انحصار مردان است و وقتی زنان در مبارزه شرکت می کنند، مبارزه خصلتی صلح آمیز پیدا می کند. این کاملاً خلاف واقعیت است. در طول 20 سال حاکمیت جمهوری اسلامی زنان به اشکال گوناگون قهرآمیز با رژیم درگیر نبرد بوده اند. از مبارزه دلیرانه زنان زحمتکش در خیزش های قهرآمیز توده ای علیه مزدوران رژیم گرفته، تا شرکت زنان و دختران کمونیست و مبارز در مبارزات مسلحانه. به علاوه، به جرات می توان گفت که در جمهوری اسلامی تنها حقی که زنان بی تبعیض و مانند مردان از آن برخوردارند، حق سرکوب شدن است. دستگیری و شکنجه و اعدام صدها زن و دختر جوان کمونیست و انقلابی شاهد این مدعا است. حتی مواردی مشاهده شده که آزار و اذیت زنان زندانی سیاسی بیشتر بوده است. درست به خاطر اینکه از نقطه نظر تفکرات بیمارگونه مرتجعین، زنی که کمونیست و انقلابی شده "پا را از گلیم خود" هزاران فرسنگ فراتر گذاشته است؛ زیرا جرات کرده تمامی معیارهای جامعه مردسالار را به چارمیخ بکشد.

در همین زمینه باید به یکی از شعارهای مهم خیزش دانشجویی تیر ماه پرداخت: "می کشم می کشم، آن که برادرم کشت". شك نیست این شعار بیان روحیه تعرضی و رزمنده جنبش دانشجویی در برابر جمهوری اسلامی بود. این شعار سیاست های سازشکارانه و مسالمت جویانه ای که از جانب تشکلات دانشجویی وابسته به رژیم در بین دانشجویان و جوانان تبلیغ می شد را کنار می زد. این شعار، قهر عادلانه مردم را در خود نهفته داشت و از همین رو شعاری است که باید مورد حمایت قرار گیرد. بی جهت نیست که مطبوعات وابسته به رژیم به این شعار تاختند، آن را محکوم و تقبیح کردند و به دانشجویان نصیحت کردند که از تکرار چنین شعاری خودداری کنند. اما در عین حال،

بینش جان سخت مردسالارانه موجود در جامعه در این شعار نیز بازتاب می‌یافت. گویی این رزم، رزمی مردانه است و در آن فقط "برادران" کشته می‌شوند و فقط "برادران" هستند که جای کشته‌شدگان را در صف مقدم نبرد پر می‌کنند و دشمن را به سزایش می‌رسانند. جنبش دانشجویی باید شعارهایی را برگزیند و بیافریند که در عین حفظ روحیه و مضمون رزمنده، از اینگونه تبارزات مردسالارانه رها باشد.

علیرغم شرکت مبارزه جویانه دختران دانشجو در جنبش دانشجویی اخیر، واقعیت اینست که تعداد زنان درگیر در مبارزه در مقایسه با مردان کم بود؛ و نقش زنان در رهبری این جنبش نیز ناچیز بود. و این از کمبودهای مهم این جنبش بود. در جمع سازمان‌گران و مبلغان جنبش، دختران دانشجو حضور نداشتند؛ و مسلماً وقتی هم که خواستند چنین نقش‌هایی را ایفا کنند، نه فقط از جانب تشکلات وابسته به رژیم نظیر "دفتر تحکیم وحدت" بلکه توسط ایده‌ها و گرایش‌های مذهبی و مردسالارانه درون خود جنبش، به عقب رانده شدند. در این جنبش، خواسته‌های مشخص دختران دانشجو، به مثابه یک قشر متمایز و مشخص، مطرح نشد. و این خود عاملی بود که برای اشاعه دیدگاه‌های ارتجاعی و عقب افتاده بر سر مساله زنان خوراک تهیه کرد؛ به اشاعه این خرافه یاری رساند که دختران برای حمایت از "برادران" وارد مبارزه شدند. مساله این نیست که زنان نباید از مردانی که تحت ستم هستند حمایت کنند؛ بلکه مساله آنست که بخش بزرگی از دانشجویان را زنان تشکیل می‌دهند که خود تضادی عمیق با نظام جمهوری اسلامی دارند. آنان هم به مثابه دانشجو و هم به مثابه زن با این رژیم تضاد دارند. بنابراین انگیزه و محرکی قوی برای شورش کردن علیه حکام مستبد جمهوری اسلامی در آنان موجودست. این انگیزه که از عمق و دامنه وسیعی برخوردارست را نمی‌توان به حمایت از "برادران" تقلیل داد.

شعارهای جنبش دانشجویی، نباید صرفاً به طرح خواسته‌های یک قشر محدود می‌ماند. یک جنبش توده‌ای رزمنده باید به آلام و رنج‌های کلیه اقشار و طبقات خلق، اعم از کارگران و دهقانان، ملل ستمدیده و زنان، عکس‌العمل نشان دهد؛ دشمن را در تمامی عرصه‌های ستمگری که اعمال می‌کند افشاء کرده و به عقب نشینی وادار کند. این عکس‌العمل باید در سیاست‌ها و شعارهای چنین جنبشی بازتاب یابد.

ما شاهد این بودیم که زنان در انقلاب 57 به‌طور چشمگیری شرکت کرده و نیروی

پر توانی را نمایندگی می کردند. بسیاری از آن‌ها چشم انداز جامعه ای که دیگر در آن مورد تبعیض و تحقیر قرار نمی گیرند را در فردای انقلاب جستجو می کردند. آنان برای دستیابی به جامعه عادلانه ای که در آن دیگر به مثابه زن سرکوب و سرکوفت نشده و از حقوق انسانی و برابر با مردان برخوردار باشند، در انقلاب شرکت می کردند. در دوره انقلاب، به موازات تشکلات و شوراهای کارگری و دهقانی، تشکلات توده ای زنان تشکیل شد. و به همان نسبت که خواسته ها و شعارهای مربوط به رهایی زنان طرح شد، تأثیرات عمیقی بر روندهای سیاسی آتی جامعه گذارد. در آن دوره حتی درون جنبش کمونیستی گرایش نادرست قدرتمندی موجود بود که سیاست و شعارهای مرتبط با رهایی زنان را تحت الشعاع سیاست و شعارهای دیگر قرار دهد و مساله زنان را جزء مسائل فرعی در مبارزه علیه جمهوری اسلامی مطرح کند. نتیجه آن شد که مساله زن و خواسته های اساسی مربوط به زنان، در انقلاب جایگاه در خور نیافت. در حالی که اگر این مساله به شکل گسترده و عمیق مطرح می شد، مسلماً انقلاب ضربات بیشتری بر ارکان این نظام ستمگر وارد می آورد؛ آگاهی انقلابی توده ها تمعیق می یافت؛ نیروی به مراتب بزرگتر و آگاهتری برای پیشبرد تحولات انقلابی آزاد می شد؛ و دستاوردها و درس های غنی تری را برای مبارزه امروز بر جای می گذاشت.

این ها درس های مهمی است که باید در ذهن عناصر پیشرو و انقلابی درون این جنبش ها، اعم از زن و مرد، حک شود. حتی اگر زنان در جنبش های کنونی به طور گسترده هم شرکت کنند اما فاقد سیاست و شعارهایی باشند که رژیم را در عرصه زن ستیزی هار و عنان گسیخته اش، به محاکمه بکشد، نمی توان از حضور سیاسی فعال و مستقل زنان صحبتی کرد. عناصر پیشرو و مبارز درون این جنبش ها نباید اجازه دهند که تفکرات مردسالارانه، تمایلات مذهبی و سیاست های آگاهانه تشکلات دانشجویی وابسته به رژیم مانع رها شدن و به میدان آمدن نیروی مبارزاتی زنان شود. جوانان مبارزه جویی که واقعا خواهان ریشه کن کردن بساط جمهوری اسلامی هستند باید دریابند که تا وقتی خود به افکار مردسالارانه و زن ستیز آلوده باشند، نمی توانند به طور قاطع و ریشه ای با نظامی که مردسالاری یک مشخصه اساسی آن است، مبارزه کنند.

تحت جمهوری اسلامی محدودیت های زیادی در برابر دانشجویان زن قرار دارد. حجاب اجباری، تبعیض در نظام آموزشی، محتوای شوونیستی و مردسالارانه کتب

درسی، ممنوعیت دختران از تحصیل در برخی رشته‌ها و مشاغل و غیره فشاری طاقت فرسا را بر شانه دختران دانشجو و دانش آموز وارد می‌کند. مبارزه علیه همه این ستمگری‌ها، باید بخشی دائمی از مبارزات دانشجویی و دانش آموزی باشد. لغو بی قید و شرط حجاب اجباری باید به یکی از شعارهای همیشگی جنبش جوانان و دانشجویان تبدیل شود. شعاری که در تظاهرات های توده ای نه فقط باید فریاد کرد بلکه می توان آن را عملی ساخت. شعار "زنجیرها را بگسلید، خشم زنان را به مثابه نیروی قدرتمندی برای انقلاب رها سازید" و شعارهایی دیگر که همین مضمون و روحیه را بیان کند، باید در میانه این مبارزات طنین افکن شود. زنان منفعت بزرگی در کوتاه شدن دست دین و شریعت از حیات جامعه دارند. بنابراین شعار "جدایی دین از دولت"، لغو تمامی قوانین و مقررات شرعی و عرفی ضد زن، لغو مجازات های ویژه زنان، باید شعار هر جنبش مترقی و انقلابی باشد. دانشگاه و مبارزات دانشجویی باید یکی از مراکز افشاگری در مورد ستم بر زنان باشد. مسلما در این میان وظیفه سنگینی بر دوش زنان مبارز و پیشرو قرار دارد.

- از نشریه حقیقت دوره دوم، شماره 31، شهریور 1378

## زن زدایی از طبقه کارگر!

– از نشریه حقیقت دوره جدید، شماره 39 اسفند 1386

مقاله ای از آقای به نام "بهزاد سهرابی" به تاریخ 24 بهمن 1386 در سایت "سلام دمکرات" به مناسبت 8 مارس درج شده است. هنگام خواندن این مقاله انسان دچار این حیرت می شود که آیا ایشان به مفهومی تحت عنوان «مساله زن» و عمق و دامنه ی آن آشنا هستند یا اینکه صرفاً برای همرنگ شدن با جماعت و نان را به نرخ روز خوردن، خود را ملزم به نظردهی دیده اند.

چند سالی است که "اعلام موضع" بر سر مساله زنان و حمایت های این چینی مد روز شده است. اگر زمانی طرح این مساله از جانب بسیاری نیروهای سیاسی مدعی سوسیالیسم به عنوان موضوعی فرعی و ثانویه قلمداد می شد، امروزه وضع متفاوت شده است. مبارزه و مقاومت زنان و تلاش نظری و عملی فعالین جنبش زنان، همگان را وادار به موضع گیری کرده است. امروز چگونگی نگاه به جنبش زنان و مساله زنان به طور کلی و در پی آن ارائه راهکار برای پیشرفت و گسترش آن، تبدیل به موضوع روز و در دستور کار شده است. هر نیروی سیاسی و یا هر شخص منفردی این را حس کرده است که داشتن دغدغه بر سر مساله زنان، شاخص مهمی برای مشخص کردن موقعیت اوست. اینکه کجا ایستاده است و به واقع تا چه درجه ای و خواهان چه جامعه ایست. این را از بالا تا پایین این جامعه ی خفقان زده حس کرده اند. درك نه. بلکه حس کرده اند.

چندی قبل در شهری کوچک و مذهبی شعاری را به روی دیواری دیدم از این قرار: «شاخص پیشرفت هر جامعه ای موقعیت زن در آن جامعه است». این شعار در کنار شعار «خواهرم حجاب صدف توست» نوشته شده بود و آشکارا کپیه برداری ناصداقانه ای بود از شعار جنبش کمونیستی مبنی بر "درجه ی پیشرفت يك جامعه با درجه ی آزادی زنان آن جامعه سنجیده می شود". بنظر می آمد گسترش، دامنه و البته درسر این مساله برای جمهوری اسلامی به درجه ای است که او را وادار به چنین کپیه برداری هایی که هیچ مطابق با اصل نیست، می کند.

در نوشته آقای سهرابی چیزی نمی یابید به جز تلاشی ناموفق برای "اعلام موضع". تاریخچه، تاریخچه است و تکرار مکرر آن نه اعتباری می بخشد و نه اینکه کسی می تواند



آن را انکار کند. اینکه در سال 1875 در نیویورک چه اتفاقی افتاد و بعدها چه کسانی و در چه سالی آن اتفاق را چگونه گرامی داشتند و چه سنتی را پایه گذاری کردند را همگان می دانند. تا اینجا قضیه، قصه تاریخ است. اما تاریخ آنجایی که قرار است خاص شود و به طور مشخص مورد بررسی و نقد و پژوهش قرار گیرد، دشوار می شود. به خصوص برای کسانی که در عین محدودیت های ایدئولوژیک و سیاسی و فقدان درک همه جانبه و ژرف از مساله زنان، خود را در موقعیت اعلام نظر هم می بینند.

نوشته آقای سهرابی نشان می دهد که ایشان در جریان جدل ها و منازعات و به علاوه تلاش های نظری که در جنبش کمونیستی بر سر مساله زنان جاری بوده و هست قرار ندارند. ضمنا مطالعه و درکی نیز از جنبش فمینیستی، تلاش های ارزشمندی که توسط زنان فمینیست در نظریه پردازی و نقد دیدگاه های سنتی در زمینه مساله زنان و ارائه راهکار صورت گرفته، ندارند. آقای سهرابی - لایب به نظر خود برای طبقاتی کردن موضوع - همه جا "زن و مرد" را با هم مورد خطاب قرار داده است. ایشان می نویسند: "امروز ما شاهد مناسبات تولیدی و روابط کار و سرمایه ای هستیم، که در آن زنان و مردان در عرصه کار و زندگی، به يك اندازه استثمار شده و در فضا ای آکنده به تمامی اشکال ستمگرانه دست به گریبانیم که بیان هر خواست انسانی جرم تلقی شده و زن و مرد معترض، به این مناسبات به يك میزان دادگاهی و محاکمه می شوند و احکام صادره بدون تبعیض بر سر زنان و مردان نازل شده و ...."

به نظر می آید ایشان در کره مریخ به سر می برند و یا اینکه دچار بیماری کور جنسی هستند. در نظام سرمایه داری در مناسبات میان کار و سرمایه، زنان و مردان کارگر استثمار می شوند. اما اصرار بر "یکسان" بودن این استثمار هم نشان از درک پایین از اقتصاد سیاسی سرمایه داری و مکانیسم کارکرد آن دارد و هم نشان از نگاهی مردسالارانه. در مناسبات کار و سرمایه، زنان به خاطر جنسیت خود (و نه صرفا به خاطر کارگر بودن) دستمزد پایینتری نسبت به مردان دریافت می کنند. شعار "مزد برابر برای کار برابر" همین موضوع را مورد برخورد قرار می دهد. به يك معنا زنان کارگر در روند کار با استثمار بیشتری رو به رویند. آنها نسبت به مردان کارگر ارزش افزوده بیشتری را به حساب سرمایه دار واریز می کنند. امروز با رشد روند گلوبالیزاسیون و زنا نه شدن بیشتر نیروی کار، این امر ابعادی فاجعه بار به خود گرفته است. این تازه يك

جنبه از این مناسبات استثمارگرانه است. جنبه هایی مانند توهین، تحقیر، سوء استفاده های جنسی و هزار درد دیگر، جوانب دیگری از این مناسبات است. کار خانگی زنان (چه زنان کارگر و غیره) موجب چرخش سودآورتر سرمایه برای کل نظام سرمایه داری است. بخش بزرگی از بازتولید نیروی کار، بر عهده کار رایگان و فرساینده زنان است که همه آن فعالیت هایی که به خانه داری معروف است را انجام می دهند؛ و شمار زنانی که افزون بر اشتغال در خارج از خانه هم چنان بردگان کار خانگی هستند روز به روز بیشتر می شود. بنابراین جنسیت زدایی از این موضوع و گفتن اینکه "زنان و مردان در عرصه ی کار و زندگی به يك سان استثمار می شوند" در خوش بینانه ترین حالت فقط يك شوخی عقب مانده و تلخ و خارج از بعد زمان و مکان بنظر می آید.

به علاوه ایشان درکشان از «مناسبات تولیدی» محدود به رابطه خرید و فروش نیروی کار میان سرمایه دار و کارگر است. نتیجتاً قادر نیستند درکی مارکسیستی از جایگاه ستم بر زن در نظام اجتماعی اقتصادی سرمایه داری، به پیش بگذارند. مناسبات تولیدی پیش از هر چیز يك پدیده اجتماعی است که رابطه خرید و فروش نیروی کار میان سرمایه دار و کارگر تنها يك بخش از این مناسبات تولیدی اجتماعاً سازمان یافته است. خرید و فروش نیروی کار میان سرمایه دار و کارگر بر بستر يك روابط اجتماعی پیچیده انجام می شود که جایگاه فرودست و نابرابر زن یکی از مولفه های مهم آنست. کالایی به نام نیروی کار نیز در يك فرآیند کلی اجتماعی تولید می شود که زنان از زمان زاییدن تا ارائه خدمات خانگی نقشی اساسی در آن دارند. اما برخلاف کارگر، نقش زن در این فرآیند اجتماعی پنهان می ماند. و نگاه مردسالارانه مشتاق پنهان مانند این نقش در جریان بازتولید جامعه است. ندیدن این واقعیت و تقلیل دادن مناسبات تولیدی به رابطه میان کارگر و سرمایه دار، بیان يك درک اکنومستی از روابط تولیدی و اجتماعی استثمارگرانه است. این درک درون جنبش کارگری غلبه دارد و به همین دلیل است که گرایش مردسالاری ویژگی اغلب جنبش های سندیکایی و اتحادیه ای در ایران و در جهان است. تا زمانی که جنبش کارگری این درک ها را از صفوف خود نزاداید، قادر نخواهد بود شکافی را که بورژوازی از طریق تقویت مردسالاری بین زن و مرد کارگر به وجود آورده خنثی کند. خنثی کردن این شکاف با لاپوشان کردن آن تفاوت دارد. بورژوازی این شکاف را لاپوشان می کند اما یک کارگر آگاه آن را افشا می کند تا آن را محو کند.

امثال آقای سهرابی قادر به درک و تصور این نکته نیستند که زن کارگر در هر لحظه هم کارگری است که استثمار می شود هم زنی است که بر او ستم مضاعف می شود. اگر اولی از سوی سرمایه داران اعمال می شود، دومی از سوی سرمایه داران و مردانی است که در ستم بر زن با سرمایه داران شریک شده اند. زن کارگر ناچار است علیه ستم طبقاتی و ستم جنسیتی همزمان مبارزه کند. مبارزه طبقاتی بدون مبارزه علیه ستم جنسیتی عمق نمی یابد. بدون مبارزه با بینش مردسالارانه در صفوف جنبش کارگری نمی توان صحبت از اتحاد میان زن و مرد کارگر کرد.

از نظر آقای سهرابی «زن و مرد معترض به این مناسبات به يك میزان دادگاهی و محاکمه می شوند.... احکام صادره بدون تبعیض بر سر زنان و مردان نازل می شود و....».

نگارنده با خواندن این سطور برایش این سوال پیش آمد که ایشان از کدام دنیا سخن می گویند. از دنیای راحله که همین چندی پیش اعدام شد یا از دنیای آقایان مشاهیر فوتبال که به راحتی تیرئه شدند و زن بینوای دیگری را به پای چوبه دار روانه می کنند. از دنیای عاطفه 16 ساله یا از دنیای کسانی که او را محکوم کردند. از دنیای میلیون ها زن که از فردای انقلاب به خاطر زن بودن مورد حمله و ضرب و شتم قرار گرفتند و 30 سال است برای حق ابتدایی انتخاب پوشش مقاومت و اعتراض می کنند، یا از دنیای دیگری.

رژیم ایران بلای جان همه مردم اعم از زن و مرد است. این رژیم کل جامعه را به بند کشیده و مورد استثمار و ستم قرار می دهد. در عین حال این يك رژیم مذهبی است. برجسته ترین ویژگی این حکومت که او را از دیگر حکومت های استثمارگر اما غیرمذهبی متمایز می کند، غلظت و شدت ضد زن بودن این رژیم است. در اینجا ما با قوانین ویژه ضد زن و با مجازات های ویژه زنان روبرو هستیم. مکتوب و تدوین شده و قابل اجرا در هر موقعیت. اخیرا پدری دختر خودش را در زاهدان سنگسار کرد. بگذارید ببینیم قانون و احکام در این مورد چگونه به اجرا در می آید. اما از نظر قوانین شرع که نوشته و نانوشته در این مملکت قوانین جاری است، آن پدر مجاز به چنین عملی بود. حتی اگر نیم نگاهی به صفحه حوادث روزنامه ها ببیند از دید متوجه تکرار تلخ چنین اعمالی خواهید شد. بنابراین اصرار آقای سهرابی در مورد اینکه "همه بدون تبعیض محاکمه و

دادگاهی می‌شوند" بسیار سوال برانگیز است. و تاریخ و تجربه نشان داده این گونه جنسیت زدایی‌ها (تحت عنوان همه)، فقط در خدمت حفظ و بازتولید نظام مردسالاری قرار گرفته است. حال چه شخص به آن آگاه باشد چه نباشد.

آقای سهرابی در انتهای نوشته خود به ارائه پیشنهاد و طرح برای 8 مارس امسال پرداخته اند. ایشان در دنیای خویش اعلام کرده اند که امسال 8 مارس باید حول مطالبات طبقاتی سازمان یابد و با «پخته گی لازم به ایجاد تشکلات توده ای طبقاتی، جدای از جنسیت و ملیت ..... تنها بر اساس مصالح و منافع و دید طبقاتی و همسو و هم گام با تشکلات کارگری حضور هر چه گسترده تری از زنان و مردان برابری خواه.... با داشتن استراتژی و آلترناتیو طبقاتی و با شناخت معضلات و بر اساس سبک کار مشخص، به کاری عملی و پراتیک شده ای دست» بزند.

اینکه درک این آقا از استراتژی و آلترناتیو انقلابی چیست را خودشان روشن کنند. اما معلوم نیست چرا کارگران باید خواهان تشکلات مستقل خود باشند ولی زنان نه. معنای این استقلال نیز مشخص نیست. چرا باید 8 مارس همگام با تشکلات کارگری جلو برود اما عکس آن صادق نیست. آقای سهرابی بهتر بود این را روشن می کردند که چرا زنان در معرض توهین و تحقیر دائم جامعه مردسالار منجمله کارگران مرد (و نه فقط کارفرمایان آنگونه که ایشان می گویند) قرار دارند و نقش شبکه سنت و مذهب و افکار مسلط در جامعه در این میان چه است. برخلاف نسخه ای که آقای سهرابی برای 8 مارس امسال می پیچند، فعالین 8 مارس در عین حمایت و همبستگی با سایر جنبش های اجتماعی باید به روی موضوعات دیگری تاکید کنند. آن ها به هر طریقی که 8 مارس امسال را برگزار کنند باید رژیم جمهوری اسلامی و سیاست های زن ستیزانه آن را افشا کرده و توده های زن بیشتری را درگیر کنند. آنان باید خواستار لغو تمام قوانین شریعت و قوانین تبعیض آلود ضد زن باشند. چون این قوانین انعکاسی از مناسبات قدرت و مناسبات تولیدی جامعه اند که زنان کارگر (ولی نه فقط آن ها) بزرگترین قربانیان آن هستند. آنان باید به هر طریقی که ممکن است راهکارهای ریشه ای برای رهایی زنان را ترویج کنند و آن را به میان مردم ببرند؛ و باید موانعی که در این راه موجود است، منجمله دیدگاه و عملکردهای مردسالارانه ای که مدعی سوسیالیسم هستند، را به درستی شناسایی کرده و مروج دیدگاه رهایی بخش در این زمینه باشند. آن ها باید به روی ضرورت داشتن

تشکیلات مستقل زنان پافشاری کنند و پارامترهای سیاسی این استقلال را مشخص کنند. یعنی مستقل از ایدئولوژی و سیاست های جمهوری اسلامی و مستقل از طرح و نقشه های قدرت های بزرگ سرمایه داری. در میان همه ناروشنی ها اما يك چیز روشن است. در این کشور پیشرفت و سوسیالیسمی در کار نخواهد بود مگر اینکه از مساله ستم بر زن و راه رهایی زنان درکی درست تبیین شده باشد و بر مبنای آن عمل شود.

# اطلاعیہ ہا

---

روز جهانی زن

## رهایی زن، رهایی بشریت

حضور زنان در جنبش 9 ماهه اخیر به مثابه یک نیروی اجتماعی قدرتمند و بالنده که چشم دوست و دشمن را خیره کرده است نشانه حقایق عمیقی در مورد جامعه ما و راه‌هایی آن است. نشانه آن است که یکی از نقاط تلاقی و تمرکز تضادهای اجتماعی مختلف جامعه ما در کجا قرار دارد؛ مرکز زلزله‌ای که می‌تواند طومار جمهوری اسلامی را در هم پیچد کجاست؛ مواد مذابی که در زیر فشار ستم و استثمار همه جانبه اقتصادی و سیاسی و فرهنگی در دل جامعه ما انباشته شده است از دهانه کدام آتشفشان می‌تواند قدرتمندتر از هر جای دیگر بیرون بریزد و پشتوانه آغاز و تکامل یک انقلاب اجتماعی بی نظیر در ایران شود که نه فقط چهره ایران بلکه خاورمیانه و جهان را عوض کند.

در این پرتو، سخنی صریح و بی‌پرده داریم با مردمی که خواهان تغییر وضع جامعه و پیشروی آن به سوی آزادی و عدالت اجتماعی اند: شمار عظیمی از مردم جامعه ما به درستی رژیم جمهوری اسلامی را منبع انکار ناپذیر تمام پلشتی‌های اجتماعی می‌دانند. اما اکثریت همین مردم، هنوز، لگدمال شدن آزادی زنان توسط رژیم را جزء این پلشتی‌ها نمی‌شمارند - حال آنکه از اصلی‌ترین آن‌هاست و در صفحه نخست شناسنامه اجتماعی و ایدئولوژیک جمهوری اسلامی ایران ثبت شده است.

یکی از ضعف‌های جدی و غیر قابل چشم‌پوشی جنبش ضد رژیمی 9 ماهه گذشته همین است. این ضعف نشانه آن است که هنوز اکثر مبارزین خیابان‌ها در مورد اینکه چه جامعه‌ای با چه مشخصاتی می‌خواهیم، راه دست‌یابی به آن چیست و با چه نوع رهبری می‌توانیم آن را بدست آوریم، در ابهام و ناروشنی بسر می‌برند. یا بهتر است بگوییم هنوز زیر نفوذ افق، برنامه و سیاست‌های رهبری «سبز» هستند. دخالت دین در دولت از ارتجاعی‌ترین و پوسیده‌ترین شاخص‌های سازمان اجتماعی حاکم در ایران است که باید بیش از یک قرن پیش از گرده جامعه ما برداشته می‌شد. اما در جمهوری اسلامی ایران به بهای بردگی زن به کل جامعه تحمیل شد. بردگی زن، جزء سلسله اعصاب جمهوری اسلامی است. هر گونه تغییر جدی در این زمینه انسجام و هویت نظامش را به زیر سوال می‌کشد. آزادی و برابری زنان با سرنگونی این دولت گره

خورده است. به همین دلیل رهبران «اصلاح طلب» سبز قوانین و باورهای زن ستیزانه ارتجاعی جمهوری اسلامی را (از حجاب اجباری تا قوانین شریعت که قانون اساسی و قوانین جزایی اسلامی طبق آن نوشته شده اند) تخطی ناپذیر می دانند. در برابر موج «سبز» اینان که بردگی زن بر تارکش نوشته شده است، باید موجی دیگر به راه انداخت - موجی که آزادی و برابری زن بر سرلوحه اش نوشته شده و برای آن می رزمند و هر جنبش و شخصیت و برنامه ای را با آن محک می زند.

جنبش دانشجویی می تواند نقش مهمی در به راه انداختن و تقویت این موج بازی کند. دانشجویان مبارز - از زن و مرد - موظفند با طرح های رهبری «سبز» در زمینه مسکوت گذاشتن موضوع آزادی و برابری زن و یا تقلیل آن به یک «گفتمان» فریبکارانه مقابله کنند و در زمینه ترویج و تبلیغ آزادی و برابری زن در میان قشرهای گوناگون مردم نقشی فعال بر عهده بگیرند. جنبش های اجتماعی دیگر مانند جنبش کارگری، چنانچه بخواهند خصلتی پیشرو داشته باشند، باید موضع صریحی در مورد آزادی و برابری زن و ضرورت مبارزه برای آن اتخاذ کنند و به عنوان آغاز فرایند ساختن جامعه ای نوین بر ویرانه های جمهوری اسلامی، در درون خود روابط میان زن و مرد را دستخوش دگرگونی کرده و تابوی تبعیت زن از مرد را در هم شکنند. تاکید بر این فرهنگ یعنی تاکید بر فرهنگ ضدیت با جمهوری اسلامی و ایجاد مرزها و تمایزات ارزشی و اخلاقی صریح با این حکومت و پایه های اجتماعی آن.

در این پرتو **سخنی صریح و بی پرده داریم** با کمونیست ها: اگر حقیقتی را که در ابتدا در مورد خصلت و اهمیت این تضاد و مبارزه اجتماعی گفتیم عمیقاً نبینیم و بر پایه آن عمل نکنیم، فرصت بزرگی را برای بازسازی جنبش کمونیستی به مثابه نیرویی که باید پیشاهنگ آینده باشد و نه پس مانده گذشته، از کف خواهیم داد. ما باید بدانیم، آنچه تحت نام جنبش کمونیستی از گذشته بر جای مانده است، تبدیل به پوشه ای خالی از محتوای تئوری های پویای کمونیستی و پراتیک کمونیستی شده است. رویکرد اکثریت سازمان ها و احزاب منتسب به جنبش کمونیستی نسبت به مساله زنان در سی و یکسال گذشته آینه تمام نمای این عقب ماندگی فکری و عملی است. چه ما آگاه باشیم و چه نباشیم، تلاش جدی برای تغییر رادیکال این وضع یا چسبیدن به آن، تبدیل به یک خط تمایز جدی در جنبش کمونیستی شده است. نظریه ها و روش های غلط و آن چه را که دیگر درست نیست باید



دور ریخت. تئوری های صحیحی را که در زیر آوار نظریه های غلط دفن شده اند بیرون آورد و با یک رویکرد علمی آن ها را تکامل داد و جنبش کمونیستی را بر پایه ای بالنده و قدرتمند از نو ساخت.

یک جبهه بسیار مهم از پیش برد این وظیفه ضروری، گسست از درک های غالب در میان کمونیست ها در مورد مساله ستم بر زن و رابطه آن با «پرولتاریا» و «انقلاب پرولتری» است. نگرش غالب در میان کمونیست ها به این مقوله های مارکسیستی، تقلیل گرایانه و اکونومیستی است. در نگرش تقلیل گرایانه، منافع تاریخی - جهانی پرولتاریا به مثابه یک طبقه و دیدگاه ها و برنامه هایی که منطبق بر این منافع تاریخی - جهانی است، با خصوصیات و منافع این عده یا آن عده از کارگران، با این یا آن جنبش کارگری و سندیکایی، مساوی قرار داده می شود. طبق این نگرش، پرولتاریا همان «کارگر صنعتی» است و مبارزه طبقاتی مبارزه ای است که در «کارخانه» رخ می دهد. به این ترتیب یک کلیت پیچیده و متغیر و یک فرایند تاریخی - جهانی به یک وجه خاص (و در یک زمان خاص) تقلیل می یابد و بی هیچ تغییری به همان صورت باقی می ماند. با همین درک محدود اهمیت شورش 5 روزه زنان علیه خمینی و نظام جمهوری اسلامی در سال 57 از سوی اکثر کمونیست های ایران درک نشد. زیرا این زنان شباهتی به کارگران صنعت نفت که با بستن شیرهای نفت رژیم شاه را فلج کردند، نداشتند؛ این زنان شباهتی به آن کارگر عضلانی چکش بدست که در پوسترهای انقلاب 1917 روسیه نقش بسته بود نداشتند. «طبق تعریف» این زنان پرولتاریا نبودند، و چون «طبق تعریف» پرولتاریا نبودند پس حرکتشان هم ربطی به پرولتاریا و منافع وی و انقلاب پرولتری نمی توانست داشته باشد!

هر چند ممکنست این تصویر غلوآمیز به نظر آید اما تصویری کمابیش حقیقی از تفکرات غالب بر کمونیست های ایران در سال 57 است که متأسفانه نه تنها تصحیح نشده اند بلکه به طرز دردناکی تقویت نیز شده اند و در میان بخشی از کمونیست های سابق، نگرش تقلیل گرا با گرایشات ایدئولوژیک بورژوازی مانند اکونومیسم و ناسیونالیسم و مردسالاری ترکیب بسیار عقب مانده ای را به وجود آورده که موجب ننگ جنبش کمونیستی است.

باید از این نگرش ها و گرایشات مضر و بورژوازی گسست کرد و به شکل گیری

یک جنبش کمونیستی نوین یاری رساند. شاید نقش زنان در خیزش 9 ماهه اخیر شیپور بیدارباشی باشد برای کمونیست های پا بر جا و استوار نسل قدیم و کمونیست های نسل جدید. ما همه رفقا را فرا می خوانیم که تئوری ها و تزه های حزب ما را در این زمینه به دقت مطالعه کنند؛ و به فراگیر کردن آن در میان مبارزترین زنان و مردان یاری رسانند. زیرا، هر چه بیشتر این تئوری ها تبدیل به آگاهی قشری از زنان و مردان شورشگر شود، به همان نسبت بر قدرت تداوم و استواری جنبش افزوده می شود. وظیفه کمونیست هاست که مساله رهایی زن را به عنوان بخش مهمی از رهایی پرولتاریا و رهایی کل بشریت نگریده و برای پیشبرد مبارزه در این جبهه از نبرد طبقاتی بکوشند.

در این پرتو **سخنی صریح و بی پرده داریم** با فعالین جنبش انقلابی زنان: جنبش رهایی زن در ایران با پیچ و خم ها و همچنین با دام های مهلکی که نیروهای سیاسی بورژوایی و امپریالیستی بر سر راهش پهن کرده اند روبروست. هیچ شورش اجتماعی نرم و راحت پیش نمی رود. به همین دلیل اتخاذ نگاه و رویکردی درازمدت به این مبارزه دارای اهمیت حیاتی است. این جنبش نیازمند تئوری هایی است که سیاست های مبارزاتی امروز را هدایت کنند. هیچ جنبش اجتماعی نمی تواند فقط با آگاهی خود به خودی یا آگاهی محدود به نیازهای مرحله کنونی پیش رود. در این صورت دوام چندانی نخواهد داشت و عمیق و گسترده نخواهد شد. هر جنبش اجتماعی قبل از اینکه تبدیل به جنگی تمام عیار علیه نظم موجود شود، توسط نظریه پردازان و فیلسوفانش صاحب تئوری های مستحکم می شود. بخش رادیکال جنبش زنان نمی تواند به این مساله بی توجهی کند زیرا تئوری عامل دینامیک در شکل دادن به افق ها و احساسات و ارزش های حاکم بر هر جنبش اجتماعی است به طوری که می تواند این افق ها را جهش وار گسترش دهد و رادیکال کند یا به شدت محدود و «قانع» به وضع موجود کند. سردمداران گرایش راست در جنبش زنان (که با نظریه پردازان «جنبش بدون خشونت» رشته های پیوند فکری نزدیک بافته اند) درک درستی از این رابطه ندارند و فعالانه از نظریه های کلان فلسفی و سیاسی بورژوایی برای گسترش سیاست های سازشکارانه امروزشان استفاده می کنند.

در مرحله کنونی، رهایی زنان در شعار کلی آزادی و برابری تبلور یافته است که به معنای سرنگونی جمهوری اسلامی، جدایی دین از دولت و کسب برابری حقوقی و حقیقی در نظام اجتماعی آینده است. اما این تنها گشودن باب اول در راه رهایی زنان است.

سرچشمه ستم بر زن، نظامی است که کلیه مصائب دیگر را برای بشریت تولید می کند. برای اولین بار در تاریخ، مارکس و انگلس «راز» موقعیت فرودست زن در جامعه را آشکار کردند و نشان دادند که این موقعیت با ظهور نظام طبقاتی و شکل گیری دولت های دیکتاتوری طبقاتی به وجود آمد. با ظهور تمایزات طبقاتی، تقسیم کار اولیه اجتماعی میان زن و مرد تبدیل به یک تقسیم کار ستمگرانه شد. به دلیل همین واقعیت، ستم بر زن بدون از بین رفتن کامل نظام طبقاتی و رسیدن به نظام جهانی کمونیستی کاملاً از بین نخواهد رفت. در زمینه رهایی زنان از قید ستم، کمونیسم رادیکال ترین فکر و تلاش تاریخ بشر بوده است. رهایی انسان از جهنم جامعه طبقاتی و رهایی جهانی - تاریخی کامل زن از قید ستم، کاملاً به یکدیگر وابسته اند و هر دو با رسیدن جامعه ی بشری به کمونیسم که در آن نه از روابط سنتی مالکیت اثری است و نه از افکار سنتی، محقق خواهند شد. اما برای اینکه به آنجا برسیم باید از همین امروز که برای کسب آزادی و برابری مبارزه می کنیم، بذره های آن جامعه را بپاشیم. باید در جنبش زنان ارزش های کمونیستی را ترویج کنیم زیرا مبارزه برای آزادی و برابری افقی نیست که بتواند حصارهای جامعه ای که بر پایه ی روابط استثمار و مبادله ی کالایی سازمان یافته، بشکافد و رهایی کامل زنان را محقق کند. فرایند حل کامل ستم بر زن فرایندی ماریپیچی خواهد بود. در هر مرحله از پیروزی، بار گرانی از دوش زنان برداشته خواهد شد. برای اینکه این مبارزه در میانه راه متوقف نشود یا به بن بست نرسد باید همواره به افقی که رهایی کامل را به بار خواهد آورد، چشم دوخت. در صورتی که جنبش کمونیستی با تئوری های کمونیستی درست در بطن جنبش رهایی زنان شکل گیرد آنگاه می توان تضمین کرد که نه تنها مرحله مبارزه برای آزادی و برابری به پیروزی برسد بلکه در همانجا توقف نکرده و به ورای آن رود. یکی از شاهراه های تقویت جنبش کمونیستی در جنبش زنان به میدان آوردن تئوری های کمونیستی در مورد رهایی زن و ساختن جنبشی بر پایه آن است. با تقویت جنبش کمونیستی انرژی و توان زنان شورشگر صدها بار بیشتر رها شده و به کانال هایی سرازیر خواهد شد که سرنگونی رژیم را به بار آورده و راهگشای مرحله ای بیسابقه و نوین در جامعه ما باشد. این است رویکرد درازمدت واقعی نسبت به مساله رهایی زن.

## سی سال پس از اولین شورش

سی سال پیش، روز 8 مارس برابر با 17 اسفند 1357، زنان اولین نیروی اجتماعی بودند که ادعا نامه قدرتمندی را علیه حکومت تازه به قدرت رسیده خمینی و دار و دسته اش صادر کردند. فتوای خمینی علیه حقوق زنان، ماهیت ارتجاعی "انقلاب اسلامی" را مانند روز روشن کرد. زنان با هشیاری و سرعت انتقالی بهت آور پا به میدان گذاشته، با حرکتی تکان دهنده به جامعه هشدار دادند که تا دیر نشده به پا خیزند و مبارزه علیه مرتجعین تازه به قدرت رسیده را آغاز کنند. شورش زنان، مانند تیغی برآ، صف آرایی درهم و مغشوشی را که در جریان مبارزه علیه رژیم شاه شکل گرفته و طبقات ارتجاعی و پیشرو جامعه را یک جا گردآورده بود، قطبی کرد. فرصت آن را فراهم کرد که سیلاب حرکت مردم که لاشه های گندیده ی مرتجعین را نیز با خود حمل می کرد، تسویه شود و شفافیت خود را باز یابد. هشت مارس 1357 روزی بود که صف آرای مسموم "همه با هم" شکاف برداشت و خط نبرد تعیین کننده ای ترسیم شد. خط نبردی که همه نیروهای طبقاتی و سیاسی جامعه را به تناسب رفتاری که نسبت به آن در پیش گرفتند، محک زد. شورش هشت مارس 1357 دهان باز کردن خشم فروخورده و خلاقیت سرکوب شده زنان در جامعه طبقاتی و استبداد زده ما و بازتاب اشتیاق سوزان آنان به ساختن جامعه ای دیگر بود. جامعه ای که در آن نه تنها زنان فرودست و تابع مردان نیستند بلکه هیچ فردی برده فرد دیگری نیست! اما هیئات که این انرژی و خلاقیت عظیم، با آگاهی و تشکل کمونیستی پیوند نخورد تا بتواند تار و پود نظام و افکار پوسیده حاکم بر جامعه را بسوزاند تا بستر تولد جامعه ای نوین را مهیا سازد.

از همان شب هشت مارس، اوپاش حزب الله ضرب و شتم و توهین و تحقیر زنان و تجاوز به آنان را سرلوحه کار خود قرار دادند. این رویکرد تبدیل به مهم ترین نشانه و پرچم ایدئولوژیک نظام جدید شد. به مدت سی سال جمهوری اسلامی چندین نسل را از درون نظام آموزشی و مغز شویی دینی گذراند. اینان آموختند که اخلاق مساوی است با تحقیر و برده کردن زن! پسران آموختند که ارزش زن نصف مرد است و می توان او را مانند احشام خرید و فروش کرد و یوغ بر گردنش انداخت! جمهوری اسلامی، اصل مالکیت مرد بر زن را در اشکال قرون وسطایی اش، احیاء و قانونی کرد. قانون، جنایت

هایی مانند قتل‌های ناموسی را روا داشت و خود مجری آن شد. چند همسری مردان از یک رفتار اجتماعی ننگین تبدیل به اصلی مقبول و مایه مباحات شد. برای تحمیل این نظام و قوانین قرون وسطایی آن، نیروهای انتظامی و بسیج را با ایدئولوژی "زن، مادر مقدس خانه نشین یا فاحشه ی خیابانگرد" مجهز کرد و مانند سگ‌ها را به جان زنان انداختند. حمله مستمر به زنان، محور تلاش‌های جمهوری اسلامی در به قهقرا بردن جامعه شد. حجاب اجباری فقط برای تحقیر زن نبود، بلکه پرده سیاهی بود که بر روی آرزوهای آزادیخواهانه و عدالت‌جویانه مردم کشیده شد؛ تا جامعه به عقب‌ماندگی اجتماعی و فکری عادت کند. برای آن بود که از منظره زنان سیاه‌پوش یک چشمی که در مجلس شورای اسلامی مانند گوسفند در پشت مردان حزب‌اللهی بع‌بع می‌کنند، بالا نیآورد و آن را "پیشرفت زن" حساب کند. جمهوری اسلامی، زیر نام "صیغه" بازار خرید و فروش و اجاره جنسی زنان را رونق بخشید. از این رهگذر، طلابی که استعداد وارد شدن به معاملات تجاری چند میلیاردی در آهن و نفت و قند و شکر را نداشتند وارد خرید و فروش زنان در صحن قبرستان‌های امام‌ها و امام‌زاده‌ها شدند. مردان کارگر و زحمتکش و طبقه میانه را نیز راضی کردند که حجاب، نهاد "خانواده" (بردگی زن به دست مرد) را تقویت می‌کند و هر چند از مالکیت بر ابزار تولید و ثمره کار خود محرومند، اما شرع و قانون حامی مالکیت آنان بر جسم و کار چند زن است.

سی سال جنگ داخلی علیه زنان نتوانست خواست آزادی و برابری را از میان بردارد. هنوز نبرد در جریان است و مهر طلایی زنان زیر سند شکست قطعی جمهوری اسلامی نخورده است. در این میان باید دیگرانی را نیز که کارشان اشک ریختن بر ستمدیدگی زنان و همزمان سازش با جمهوری اسلامی است، افشا کرد. باید کسانی را که مدعی کوشش در راه "آزادی زن" اند اما بیشترمانه در پی یافتن "وجه اشتراک" با جمهوری اسلامی و شریعت‌اند، رسوا کرد. "کمپین یک میلیون امضا" و جمعی از زنان و دختران مقامات صاحب قدرت که همراه با گرفتن ژست‌های "فمینیستی" ذکر خیری نیز از آموزه‌های "پیشرفته" خمینی می‌کنند و به روحش قسم می‌خورند در این زمره اند.

اینان می‌خواهند یکبار دیگر نیروی زنان را به میدان رقابت‌های درون‌حکومتی و مضحکه‌های انتخاباتی بکشانند. سیاست "مبارزاتی" کمپین و مدرسه‌ها و محافل

"فمینیستی" گوناگون آن، نه رهایی زنان از قیود زن ستیزانه جمهوری اسلامی، بلکه یافتن وجه اشتراک با بنیادگرایان اسلامی حاکم و سنن پوسیده مردسالاری مسلط بر جامعه است. سیاست و افق حاکم بر "کمپین یک میلیون امضا"، دعوت زنان به آرامش و در پیش گرفتن روش "اصلاح نظام از درون" است. حرفه آنان پایین راندن انتظارات و تعاریف زنان از "آزادی و برابری" است. آنان از آویختن زینت های "سکولار" بر چهره مخوف دین رویگردان نیستند؛ دینی که ستونش تبعیض علیه زن است! افراد قلم به دست اینان، دست به حملات کثیف علیه زنان فمینیست چپ می زنند تا مرحمت مقامات امنیتی جمهوری اسلامی را جلب کنند. آنان با سفسطه های تئوریک تحت عنوان اتخاذ "راهکارهای ممکن" سازش خود با نظام جمهوری اسلامی را توجیه می کنند و انرژی زنان را در خدمت تعمیر ساختارهای نظام به کار می گیرند. آیا تلاش برای یافتن وجه اشتراک با رژیم می که در سی سال گذشته انرژی و خلاقیت چند نسل از زنان جامعه را به هرز داده، صدای آنان را خاموش کرده، کریه و زشت نیست؟ صحبت از "آزادی زن" از یکسو، و از سوی دیگر دعوت به تحمل آیه های ایدئولوژیک و اخلاقی دینی که سی سال زنان را محکوم به گوشه گیری و افسردگی و خودسوزی کرده، شرم آور است! دخیل بستن اینان به "تفاسیر" نوین دین توسط ملاحای قم، اوج ورشکستگی اخلاقی و ایدئولوژیک است.

بحران همزیستی میان جمهوری اسلامی و زنان نشانه یک تخاصم آشتی ناپذیر است. این بحران فقط دو راه حل در پیش رو دارد: "راه حل ارتجاعی" یا "راه حل انقلابی"! راه حل ارتجاعی بقای جمهوری اسلامی و گذر از یک مرحله سرکوب زنان به مرحله ای دیگر است. جمهوری اسلامی تا زمانی که زنده است تنها یک انتخاب در مقابل زنان خواهد گذاشت: انتخاب میان بنیادگرایی اسلامی و فوق بنیادگرایی اسلامی! راه حل دیگر آن است که زنان در میدان نبرد مستقل سیاسی و توده ای، جمهوری اسلامی را شکست دهند و به سوی آزادی و برابری گام بردارند. راهکارهای "ممکن" که توسط محافل مختلف "کمپین" موعظه می شود، حتی به رفرم ره نمی پوید و پای جنبش زنان را به چارچوب راه حل ارتجاعی زنجیر می کند.

اما اینان قادر به درک حقیقت فوق نیستند. زیرا ذهنشان در بند افکار پوسیده و کهنه جامعه است. آنان با هر حمله جمهوری اسلامی یک قدم از مواضع خود عقب می کشند و

مفهوم "آزادی و برابری" را بازتعریف کرده و با روابط و افکار سنتی - مذهبی سازگار می‌کند. همین انطباق‌گرایی، به مرور آنان را از عده‌ای زن منتقد به وضعیت زنان، تبدیل به بوروکرات‌هایی کرده است که به هر قیمت می‌خواهند از سوی قدرت مردان حاکم به عنوان "جنبش رسمی زنان" به رسمیت شناخته شوند. "کمپین" ائتلافی است که افق و برنامه سیاسی قشرهایی از بورژوازی را نمایندگی می‌کند. قشرهایی که در عین نارضایتی، در سی سال گذشته در اتحاد و ائتلاف با حاکمیت به سر برده‌اند.

افق و سیاست و راهکار جنبش انقلابی زنان، به طور بنیادین با افق و سیاست و راهکارهای این نیروها متفاوت است. بخش بزرگی از زنان ایران خواهان پاره کردن تمام قیود قانونی، شرعی - سنتی، اقتصادی و اجتماعی هستند که نظام جمهوری اسلامی به همراه آورد. هر جریان مدعی "آزادی زن" که این خواست‌ها را به رسمیت نشناسد یا بر آن پرده دین و مصلحت بیفکند، ارتجاعی است. زنان آگاه با صراحت دست رد بر افق‌ها و روش‌های "مجاز" و "رسمی" و "ممکن" می‌زنند.

سازشکاران درون جنبش زنان در داخل و خارج کشور، در هم‌آوایی با مروجین ضد کمونیست جمهوری اسلامی، لاطائلات زیادی در مورد "شکست کمونیسم" و "دیکتاتوری پرولتاریا" به هم می‌بافند و با حرص و کین شگفت‌آوری، واقعیت‌های رهایی‌بخش و بی‌نظیر انقلابات کمونیستی قرن بیستم را نادیده می‌گیرند. اما از طرف دیگر در مورد رکوردهای تاریخی و بی‌نظیری که سرمایه‌داری - چه از نوع اسلامی یا چه از نوع دمکراسی غربی آن - در بیرحمی و شقاوت و ائتلاف بوالهوسانه انسان‌ها و لگد مال کردن کرامت انسانی اکثریت مردم جهان و به خصوص نیمی از بشریت بر جای گذاشته، مهر سکوت بر لب می‌زنند. آنان با دشمنان قسم خورده زنان، راه‌سازش را پیشه کرده و همزمان با وقاحت علیه کمونیست‌ها و کسانی که معتقدند آزادی و برابری زنان در گرو مبارزه مستقیم و سازش‌ناپذیر است، یاهو‌گویی می‌کنند.

گفته می‌شود ما کمونیست‌ها در سال 1357 بیش از اندازه آرزو پردازی کردیم؛ بیش از اندازه بی‌صبر و انقلابی بودیم. اما واقعیت عکس این است. ما کمونیست‌ها به اندازه کافی آرزو پرداز و انقلابی و بی‌صبر نبودیم. ما کمونیست‌ها که از شکست موج اول انقلابات کمونیستی در جهان، آشفته و گیج بودیم و تئوری‌های علمی مان از شتاب‌تغییر و تحولات جهان عقب مانده بود، نتوانستیم به اندازه کافی آرزو پردازی کنیم و با آگاهی و

اراده ای راسخ به پا خیزیم و خیزش ارتجاعی تفاله های قرون وسطایی جامعه را که در وجود جمهوری اسلامی مجسم شد، در هم کوبیم. اما همانطور که مارکس می گوید: "ارتش های شکست خورده، خوب می آموزند". ما کمونیست ها در هشت مارس 1357 به استقبال شورش زنان علیه خمینی و همپالگی هایش رفتیم. اما عقب مانده تر از آن بودیم که دریابیم انرژی سهمگینی در زنان نهفته است که کلیدی راهگشا برای انقلابی واقعی است. اما ارتش های شکست خورده، خوب می آموزند. با شکست سوسیالیسم در چین و فقدان یک قطب سوسیالیستی، خلاء بزرگی در جهان به وجود آمد. امیدها و بلند پروازی های ستمدیدگان برای رهایی از دهشت های نظام سرمایه داری جهانی تبدیل به یاس و سرخوردگی شد. چنین فضایی راه را برای رشد و گسترش بنیادگرایان اسلامی در خاورمیانه و مشخصا در ایران باز کرد. اما حاکمیت سی ساله مرتجعین اسلامی و همدستانشان، جامعه را تشنه طرح دوباره افق کمونیستی کرده است؛ افقی که این بار با بهره بردن از تجارب مثبت و منفی جوامع سوسیالیستی قرن بیستم، الهام بخش تر و با طراوت تر از گذشته به میدان خواهد آمد. و امر رهایی زنان بیش از همه، این ضرورت را پدید آورده است!

در زمینه رهایی زنان از قید ستم، کمونیسم رادیکال ترین فکر و تلاش تاریخ بشر بوده است. رهایی انسان از جهنم جامعه طبقاتی و رهایی جهانی - تاریخی کامل زن از قید ستم، کاملا به یکدیگر وابسته اند و هر دو با رسیدن جامعه بشری به کمونیسم که در آن نه از روابط سنتی مالکیت اثری است و نه از افکار سنتی، محقق خواهند شد. اما برای اینکه به آنجا برسیم باید از همین امروز که برای کسب آزادی و برابری مبارزه می کنیم، بذره های آن جامعه را بپاشیم. باید در جنبش زنان ارزش های کمونیستی را ترویج کنیم، زیرا مبارزه برای آزادی و برابری افقی نیست که بتواند حصارهای جامعه ای را که بر پایه روابط استثمار و مبادله کالایی سازمان یافته، بشکافد و رهایی کامل زنان را محقق کند. مبارزه برای آزادی و برابری باید با افق کمونیستی پیش رود تا بتواند تبدیل به یورش همه جانبه علیه چارچوبه های جامعه کالایی شود و برای همیشه خاک رویاننده ستم بر زن را بخشکاند.

نخستین گام های واقعی برای رهایی زنان از نظام مردسالاری، در انقلابات سوسیالیستی قرن بیستم برداشته شد. در این انقلابات که مدت کوتاهی دوام آوردند، زنان



به اندازه چند قرن در راه‌هایی کامل پیشروی کردند و دستاوردهای شگفت‌انگیزی را به ثبت رساندند. چین سوسیالیستی فقط 27 سال دوام آورد. اما ابعاد دگرگونی‌های اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی این کشور چند صد میلیونی در همان مدت کوتاه تکان دهنده بود. بلافاصله پس از پیروزی و استقرار دولت سوسیالیستی در سال 1949، حق طلاق برای زنان به تصویب رسید و تغییر مهمی در موقعیت زن در خانواده و روابط میان زن و مرد به وجود آمد. تقسیم سرانه زمین‌های روستایی بین زن و مرد، ضربات محکمی به آئوریت‌ه مرد رئیس‌خانوار، خانواده سنتی و فرهنگ مردسالاری زد. فحشا از جامعه رخت بر بست. آمد و شد شبانه زنان تنها در شهرهای بزرگی مانند شانگهای به امری عادی و بی‌خطر تبدیل شد. سنت‌هایی مانند بستن پای نوزادان دختر که در میان دهقانان شایع بود به زباله دان تاریخ پرتاب شد. در شهر و روستا افکار کهنه و روابط سنتی به چالش کشیده شد و زنان فعالانه و با حقوقی مساوی، به دخالت‌گری در تمام عرصه‌های حیات جامعه پرداختند. فرهنگ و رفتار جامعه نسبت به جنسیت زنان، به سرعت تغییر کرد. زنان نه تنها عادت ماهانه خود را پنهان نمی‌کردند بلکه در کارخانه‌ها و کمون‌های روستایی، هنگام عادت ماهانه دگمه‌ای قرمز برکت خود نصب می‌کردند تا همکارانشان کارهای سبک‌تری به ایشان محول کنند. به جای ضرب المثل‌های ارتجاعی مانند "زنم قاطری است که سوارش می‌شوم و شلاقش می‌زنم"، شعار "زنان نیمی از آسمانند!" بر زبان‌ها جاری شد. در آثار هنری باله و اپرا، تصویرسازی از زن تغییر کرد. زن، استوار قامت و مملو از اعتماد به نفسی نفس‌گیر، جای تصویر موجود مفلوک و تسلیم و شکننده را گرفت. کار خانگی نیز دستخوش دگرگونی شد. مرد و زن به تساوی کار نگهداری از کودکان و کار خانگی را تقسیم می‌کردند. ستم بر زن در آن جامعه سوسیالیستی کاملاً از میان نرفت. سنن هزار ساله جامعه طبقاتی به آسانی برکنده نمی‌شوند. اما دولت سوسیالیستی نه تنها سرکوبگر زنان نبود بلکه ضرورت وجودی و بقایش، وابسته به محو ستم و استثمار، منجمله محو ستم بر زن بود. 33 سال پیش دولت سوسیالیستی چین سرنگون شد و سه سال بعد با اجرای برنامه رفرفرم‌های سرمایه‌داری، نظام اجتماعی اقتصادی و فرهنگی سرمایه‌داری به‌طور کامل در آنجا حاکم شد. و این عقبگرد بزرگ، پیامدهای جهانی داشت. شکستی بزرگ برای کمونیسم و پیروزی بزرگی برای سرمایه‌داری جهانی بود. امواج تکان‌دهنده این شکست هنوز در جهان امروز حس

می شود. رشد و گسترش بنیادگرایی مذهبی و سرمایه داری افسارگسیخته از بازتاب های آن است. اما پیامدهای آن برای زنان چین نیز هولناک و تلخ بود. بسیاری از آداب و سنن و باورهای چین کهن بازگشته و حاکم بر روابط میان زن و مرد شدند. فحشا عمومیت یافت. دوباره ارزش "مرد" از "زن" بیشتر شد و متعاقب آن کشتن نوزادان دختر معمول شد. این فقهرا به گونه ای طنزآلود، دستاوردهای کشورهای سوسیالیستی قرن بیستم را برجسته تر می کند. هر چند سوسیالیسم در روسیه و چین دوام زیادی نیاورد اما راه حقیقی دستیابی به رهایی زنان از قیود مردسالاری و به طور کلی رهایی انسان از جامعه طبقاتی را ترسیم کرد و نشان داد که جهان کنونی آماده رسیدن به آن نقطه است.

جنبش کمونیستی نوینی با تکیه بر تجربه مثبت و منفی انقلابات قرن بیستم در حال ظهور است. چشم اندازی جسورانه تر و قاطعانه تر در زمینه رهایی زنان بخشی لاینفک از این جنبش است. خیزش زنانه علیه نظام سرمایه داری می تواند این جنبش را فرسنگ ها به جلو پرتاب کند. این خیزش را باید سازمان داد. سرمایه داری بازار کار را زنانه کرده است. ما نیز انقلاب پرولتری را زنانه خواهیم کرد. به این ترتیب، طبقه ما یعنی "پرولتاریا" می تواند کامل تر و آزادتر از قید هر گونه "منفعتی"، در مقابل سرمایه داری جهانی قد علم کند و ظرفیت و توان عظیم خود را در رها کردن بشریت از قید تمام روابط اقتصادی و اجتماعی استثمارگرانه و ستمگرانه و تمام افکار و سنن ارتجاعی، به نمایش بگذارد.

### **جوانان شورشگر و آگاه!**

مبارزه برای آزادی و برابری زنان در ایران، مبارزه ای بسیار سخت و خونین است که عزم و آگاهی شما را می طلبد. زنان ایران با یکی از مرتجعین ترین و هارترین رژیم های جهان مواجهند. به راه افتادن جنبش رادیکال زنان در دانشگاه ها می تواند موج راست و محافظه کارانه ای را که جریانات بورژوایی جنبش زنان به راه انداخته اند به عقب رانده، فضای جنبش زنان در داخل کشور را دگرگون کند. شما می توانید نقش مهمی در به چالش کشیدن افکار کهن و پوسیده توده های مردم در مورد زن، بازی کنید. مهم ترین عقب ماندگی فکری توده های مردم در افکار زن ستیزانه و باورهای دینی شان فشرده شده است. جمهوری اسلامی برای مسخ و منفعول کردن توده های تحت ستم و تشدید

استثمار به روی این عقب ماندگی ها تکیه کرده است. ما با به چالش کشیدن افکار و سنن عقب مانده در میان توده های مردم و ترویج افکار رهایی بخش کمونیستی، منجمله رهایی کامل زنان، می توانیم قطب خود را در مقابل قطب جمهوری اسلامی بسازیم.

جنبش های اجتماعی گوناگون، چنانچه بخواهند خصلتی پیشرو و نه عقب مانده داشته باشند، باید در درون خود روابط میان زن و مرد را دستخوش دگرگونی کنند و تابوی تبعیت زن از مرد را بشکنند. تاکید بر این فرهنگ، یعنی تاکید بر فرهنگ ضدیت با جمهوری اسلامی و ایجاد مرزها و تمایزات ارزشی و اخلاقی صریح با این حکومت و پایه های اجتماعی آن!

وظیفه همه کمونیست ها در ایران و سراسر جهان است که مساله رهایی زنان را به عنوان بخش مهمی از رهایی پرولتاریا و رهایی کل بشریت نگریده، برای پیشبرد مبارزه در این جبهه از نبرد طبقاتی، استراتژی و برنامه خود را روشن کنند. به طور مشخص در ایران، باید جنبش کارگری و دانشجویی و هر جنبش اجتماعی دیگر که برای خواسته های عادلانه قشرها و طبقات گوناگون به راه می افتد، لغو فوری و بدون قید و شرط حجاب اجباری و کلیه قوانین ضد زن در جمهوری اسلامی را در سر لوحه خواست های خود بگذارند. آنان موظفند فعالانه علیه سدهایی که در مقابل شرکت آزاد و برابر زنان در عرصه مبارزات کارگری و دانشجویی و هر جنبه از حیات جامعه بر پا می شود، بلند شوند.

آتشفشان خشم زنان در جوش و خروش است. این آتشفشان باید سر باز کرده، مواد مذابش را به هر سو پرتاب کند تا هر چیز کهنه را بسوزاند و زمینه را برای ایجاد جامعه ای نوین آماده سازد.

8 مارس 2009 (1387)

## بیانیه حزب کمونیست ایران (مارکسیست-لنینیست - مائوئیست)

### به مناسبت هشت مارس روز جهانی زن

« تا زمانی که یک زن در جهان تحت ستم باشد، هیچکس به واقع آزاد نیست! »-

#### مائوتسه دون

هشت مارس، روز جهانی زنان از سنن ماندگار و پر افتخار جنبش کمونیستی جهان است. این روز نشانه و یادآور آن است که بدون رهایی زنان از یوغ پدرسالاری و کسب برابری کامل با مردان، دستیابی به جهان کمونیستی امکان ندارد. از زمانی که جنبش کمونیستی این روز را به عنوان روز زن تعیین کرد، مبارزه برای به رسمیت شناساندن این روز، جزء لاینفک مبارزات رهایی بخش زنان بوده است. هر سال، میلیون ها زن در اقصی نقاط جهان در بزرگداشت این روز بزرگ به خیابان ها سرازیر می شوند تا نوید آینده ای را دهند که زنجیرهای ستم و استثمار را از دست و پای خود و پیکر جهان پاره خواهند کرد.

تاریخا جنبش کمونیستی ایران به مثابه پیشروترین نیروی جامعه، نقش برجسته ای در بیداری و شکوفایی جنبش رهایی زنان ایران بازی کرده است. اما نتوانسته این نیروی عظیم اجتماعی را به مثابه توفانی برای در هم شکستن دژهای ارتجاع و سنت و خرافات برانگیزد و اسف بار آنکه در جریان انقلاب 57 سیاست و عمل پیشرویی را در این زمینه پیشه نکرد. امروز نیز به دلیل کمرنگ شدن ثنوری های رهایی بخش کمونیستی در میان کمونیست ها، اکثریت آنان قادر به درک ظرفیت عظیم جنبش رهایی زنان نیستند.

یک حقیقت تلخ را باید با صراحت به اطلاع نسل جوان کمونیست ها رساند و از آن جمعبندی کرد تا تکرار نشود: اولین حمله رژیم خمینی به حقوق مردم و آمال و آرزوهای انقلابی و رهایی بخش آنان، با حمله به زنان آغاز شد. اما جنبش کمونیستی در کلیت خود این حمله را بی جواب گذاشت. 27 سال یکی از برنامه های مرکزی رژیم حمله به زنان است و 27 نیز در جواب به چالش های وقیحانه رژیم با فقدان رزمندگی از سوی اکثر سازمان ها و احزابی که خود را کمونیست می دانند روبرو هستیم. آیا این کارنامه نیازی به نقد ندارد؟ ریشه های فکری و طبقاتی این برخورد چیست؟ آیا خصلتش کمونیستی

است؟ و اگر نیست، ادامه همان روش با اشکال کمی تغییر یافته تر به چه معناست؟ آیا بهتر نیست که برای ممانعت از ادامه آن دست به یک نقد ریشه ای از این مسأله بزنیم؟ کی اینکار انجام خواهد شد و چه کسانی باید اینکار را انجام دهند؟\*

جمهوری اسلامی بلافاصله پس از قدرت گیری حمله به حقوق زنان را شروع کرد. با این حمله شیور برنامه اجتماعی اش را نواخت که تقویت زنجیرهای روابط پدرسالارانه بود. فرصتی بود تا کمونیست ها در مقابل این برنامه اجتماعی ارتجاعی، برنامه رهایی بخش انقلاب پرولتری مبتنی بر برابری کامل زن و مرد را به اهتزاز درآورند. اما چنین نکردند. جمهوری اسلامی با این حمله، خصلت تنوکراتیک رژیمش را اعلام کرد. فرصتی بود تا کمونیست ها کارزار ایدئولوژیک نقد خرافه و مذهب و سنت دامن زنند و خواست دمکراتیک صد ساله جدایی دین از دولت را بلند کنند. اما چنین نکردند. در مقابل حکم قرون وسطایی حجاب اجباری، زنان با شعار «ما انقلاب نکردیم تا به عقب برگردیم» به خیابان ها ریختند. فرصتی بود تا جنبش کمونیستی به پتانسیل انقلابی این نیروی اجتماعی پی ببرد! اما جنبش کمونیستی با به اهتزاز در نیابردن پرچم مبارزه زنان، اولین چالش سیاسی و ایدئولوژیک و اجتماعی بزرگ جمهوری اسلامی را بی جواب گذاشت. آیا وقتش نیست پیرسیم چرا؟

چرا کمونیست ها حمله رژیم خمینی به زنان را صف آرای سیاسی و ایدئولوژیک یک طبقه ارتجاعی تازه به قدرت رسیده جهت استقرار و تحکیم دیکتاتوری فاشیستی اش علیه طبقه کارگر و بقیه خلق را ندیدند؟ به دلیل غلبه خط اکونومیستی که مبارزه برای سیاست انقلابی، مبارزه علیه مذهب و سنت و روابط اجتماعی ارتجاعی میان انسان ها را بخشی از مبارزه طبقاتی طبقه کارگر نمی دید. به دلیل نفوذ خط راست "ضد امپریالیستی" که حضور روابط امپریالیستی را در وجود رژیم حاکم و بافت اقتصادی - اجتماعی جامعه نمی دید و آن را پدیده ای ماوراء مرزها قلمداد می کرد.

جنبش کمونیستی به دلیل احیای سرمایه داری در چین سوسیالیستی خود را در موضع دفاعی می دید و با همان تعرض و حرارت که نیروهای مذهبی بیرق خود را بلند کرده بودند، پرچم ایدئولوژی کمونیستی و مقابله با دین و خرافات و سنت را بلند نکرد. در شرایطی که بدترین های جامعه با ایمانی کور برای ایدئولوژی و برنامه اجتماعی ارتجاعی خود یورش آوردند، وجود "بهترین ها" را تزلزل فرا گرفته بود. اهمیت ندادن

به مساله زنان و مبارزه برای آن را باید در این چارچوب دید که خط تمایزات جنبش کمونیستی با جامعه کهن کم‌رنگ شده بود. بی جواب گذاشتن حملات رژیم خمینی به زنان، باری است که سنگینی آن را هنوز جنبش کمونیستی ما بر دوش خود حس می‌کند. کمونیست‌ها ربط مساله زنان به ایدئولوژی و برنامه کمونیستی، به ریشه کن کردن جهان کهنه ستم و استثمار و بنای جهان نوین تعاون داوطلبانه انسان‌ها را ندیدند. ربط مساله زنان به رشد فرهنگ کمونیستی در احزاب خود را ندیدند. خدمات عظیمی را که جنبش‌رهایی زنان می‌توانست به رشد آگاهی و فرهنگ کمونیستی در میان توده‌های زحمتکش بکند را ندیدند. امروز هم بسیاری از کسانی که خود را کمونیست می‌نامند، ربط این‌ها را به هم نمی‌بینند. نظام طبقاتی در سراسر جهان، در اشکال متنوع و با ولع از اسارت زنان تغذیه می‌کند. سوال این است که چرا دیدن این حقیقت آشکار و عمل کردن بر پایه آن برای بخش بزرگی از کمونیست‌های ایران اینقدر سخت است؟

حال آنکه نظریه و متدولوژی کمونیستی روشن کرده که ستم بر زن به طور لاینفک به تقسیم جامعه به طبقات گره خورده است و طی هزاران سال هر شکلی از ستم و استثمار آن را با خود حمل کرده و محو ستم و استثمار طبقاتی به طور لاینفکی وابسته به رهایی زنان است. آن "کمونیستی" که مبارزه رهایی بخش زنان را در خدمت مبارزه برای محو جامعه طبقاتی نمی‌داند، در واقع چیزی از الفبای کمونیسم و الفبای مبارزه برای محو جامعه طبقاتی نمی‌داند!

جنبش کمونیستی ایران باید با صدای بلند اعلام کند که مبارزه برای رهایی زنان یک بخش تعیین کننده از مبارزه برای کمونیسم است. مبارزه برای کمونیسم یعنی مبارزه برای محو شکاف‌های طبقاتی، برای محو آن روابط تولیدی که انسان‌ها را به طبقات تقسیم می‌کند، برای محو آن روابط اجتماعی که برخاسته از این روابط طبقاتی است، و محو آن افکاری که نگاهیان این روابط اجتماعی و اقتصادی است.

جنبش کمونیستی ایران باید با صدای بلند تصریح کند که مبارزه برای رهایی زنان بخشی از مبارزه برای رهایی طبقه کارگر است؛ از همین امروز.

روابط زن و مرد چه در حیطه اجتماعی و چه در روابط جنسی و خانوادگی همه باید بر حسب این که چگونه به رهایی زنان خدمت می‌کنند نگریسته شوند و ارزیابی شوند. کمونیست‌ها در این زمینه صاحب اخلاقند. اخلاق کمونیستی در زمینه مساله زنان، آن

اخلاقی است که مبارزه برای رهایی زنان را پیش می برد و بیرحمانه در مقابل هر چیزی که زنان را تحقیر کرده و به هر وسیله ستم بر آنان را تقویت کند، می ایستد. منجمله علیه اخلاق سنتی و مذهبی و پورنوگرافی.

درجه فعال بودن جنبش کمونیستی در رشد و شکوفایی جنبش رهایی زنان نشانه درجه سازش ناپذیری آن با دشمن و پیشرو بودن آن است. ادعای مبارزه با دشمن بدون سازمان دادن مبارزه و یورش به یکی از ستون های آن، ادعایی بیهوده است. ادعای مبارزه با دشمن بدون اتحاد با نیمی از قربانیان این نظام اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی، ادعایی کاملاً توخالی است. این ها الفبای مبارزه انقلابی است که هیچ کمونیستی نباید فراموش کند.

### از فمینیستها بیاموزیم!

جنبش کمونیستی ما باید پیش فرضهای مضر و غیر واقعی در مورد فمینیسم را کنار بگذارد. فمینیسم (حتی انواع بورژوایی آن) در زمینه نقد روابط اجتماعی و فرهنگی پدرسالاری (پاتریارکی) که جزء شالوده نظام های برده داری، فئودالیسم و سرمایه داری است، به دستاوردهای مهمی رسیده است که جنبش کمونیستی باید آن ها را بررسی کرده و نقادانه در بدنه دانش تئوریک خود جذب کند. کمونیست ها به خصوص باید از فمینیست های مارکسیست بیشتر بیاموزند. زیرا آنان با استفاده از مارکسیسم، دانش مهمی را در زمینه ستم بر زن و اینکه چگونه نظام سرمایه داری جهانی از آن برای بقای خود استفاده می کنند، تولید کرده اند. فمینیسم یک تئوری و برنامه برای سرنگونی نظام سرمایه داری و جایگزینی آن با سوسیالیسم و گذر به کمونیسم نیست، اما شالوده و ساختار سنتی جامعه را تضعیف می کند و مرتباً زیر پای نظام کنونی را با ضربه زدن به روابط اجتماعی و افکار و فرهنگ پدرسالارانه خالی می کند. هر آینه نقطه حرکت یک کمونیست، مبارزه برای ریشه کن کردن روابط اقتصادی و اجتماعی استثمارگرانه در جهان کنونی باشد، مسلماً قادر به درک اهمیت فمینیسم برای انقلاب پرولتری خواهد بود. اگر جنبش کمونیستی نقدهای عمیق و تیز فمینیسم از روابط پدرسالاری را جذب نکند، سلسله مراتب سنتی و پدرسالارانه درون خودش بازتولید خواهد شد و در واقع باید گفت که بازتولید هم شده است.

در جنبش چپ ایران هستند کسانی که به جنبش زنان و فمینیست ها حمله می کنند. نباید به دام این مدعیان دروغین کمونیسم افتاد. این حملات مشخصه یک گرایش راست و محافظه کارانه است که از سازش های سیاسی و اجتماعی و ایدئولوژیک با دشمنان مردم ابایی ندارد. برخی کمونیست ها از فضای مسمومی که این دسته علیه فمینیست ها ایجاد کرده اند در امان نمانده اند.

گرایشات سنتی که به زنان فمینیست کمونیست حمله می کنند و مرتباً به زنان دیگر هشدار می دهند که مبادا با آنان همراهی کنید را باید با جدیت افشا کرد. اینان در عرصه مبارزه سیاسی راست و محافظه کارند اما از این شکایت می کنند که جنبش زنان لیبرالی و بورژوایی است! عجب! باید به اینان گفت آن جریانی بورژوایی و لیبرالی است که مظاهر گوناگون روابط سنتی و پدرسالاری را دست نخورده می گذارد و هم و غمی در زمینه ریشه کن کردن آن از خود نشان نمی دهد.

### **جنبش کارگری و جنبش رهایی زنان**

گرایشات راست و سنتی برای پوشاندن ضدیت خود با جنبش رهایی زنان به استدلالات "کارگری" نیز متوسل می شوند و گاه در هیبت پدران زنان کارگر ظاهر شده و می گویند برای اینکه جنبش زنان "بورژوایی" نباشد باید فقط از حقوق زنان کارگر و زحمتکش دفاع کند. مشت اینان را نیز باید باز کرد. تعاریف اینان از ستم مضاعف بر زن کارگر کاملاً مردسالارانه و متأثر از فرهنگ پدرسالاری است. آنان ستم مضاعف بر زن کارگر را به دریافت حقوق کمتر از مرد، تقلیل می دهند. در حالیکه ستم مضاعف بر زن به معنای آن است که علاوه بر ستم و استثمار سرمایه داری، یوغ سنگین ستم پدر و شوهر نیز بر پیکر زن کارگر و زحمتکش سنگینی می کند. این روابط ستمگرانه میان مردان زحمتکش و زنان زحمتکش مساله ای فردی نیست بلکه یک مساله اجتماعی است. تمام جامعه به گونه ای سازمان یافته که پدر و شوهر و خانواده، تبدیل به زنجیر اسارت زنان شوند. این یک معضل اجتماعی بسیار بزرگ و سدی در مقابل هر گونه پیشرفت اجتماعی است که فقط با سازمان دادن یک مبارزه اجتماعی و توده ای می توان علیه آن مبارزه کرد. اغلب ستم هایی که به زن کارگر می شود همان ستم هایی است که به بقیه زنان جامعه می شود. زن کارگر علاوه بر اینکه حقوقی کمتر از مرد می گیرد، باید تابع مردان خانواده اش باشد، بر پایه فرهنگ خرافه



و سنت رفتار کند. قانونا برده مرد حساب می شود و قانونا از حقوق برابر با مرد محروم است. زن کارگر در ساختار مردسالارانه و سنتی مجامع عمومی و تشکلات کارگری جایی ندارد، و در خانه نیز از سوی مرد کارگر زیر ستم (همراه با ضرب و شتم) است. این ها مسائلی است که باید در جنبش کارگری طرح شوند. در جنبش کارگری باید علیه ساختارها و فرهنگ سنتی که مانع فعالیت همه جانبه و شکوفایی زنان کارگر می شود مبارزه شود. مساله زنان مساله ای نیست که به طور خود به خودی در جنبش کارگری طرح شود. باید آن را آگاهانه طرح کرد و جا انداخت تا جنبش کارگری به لحاظ اجتماعی خصلت رادیکال و نو پیدا کند. درک محدود کمونیست ها از طبقه کارگر و رسالت تاریخی آن، درک محدود آنان از سوسیالیسم و کمونیسم و الزامات مبارزه برای آن، باعث شده که به این وظیفه کم بهایی دهند. کمونیست ها باید این آگاهی را به میان کارگران ببرند که رسالت طبقه کارگر بهبود وضع فعلی خودش نیست. رسالت وی نابودی دنیای کهنه و ساختن یک دنیای نوین با روابط اقتصادی و روابط اجتماعی نوین بین انسان هاست. طبقه کارگر برای اینکه نشان دهد برای دنیای نوینی می جنگد باید به شکستن زنجیرهای اسارت زنان در جامعه و خانواده توجه خاص کند، برای آن برنامه داشته باشد، خط داشته باشد، پراتیک داشته باشد. کارگر آگاه کارگری است که رابطه نابرابری میان زن و مرد در جامعه را یکی از شنیع ترین و زشت ترین نابرابری های جامعه می داند و آگاه است که سازش با آن در واقع سازش با تقسیم جامعه به طبقات است. آگاه است که تکرار این نابرابری زشت در میان زن و مرد کارگر در واقع کمک به تحکیم نظام طبقاتی است. کارگر آگاه کارگری است که می فهمد خشونت علیه زنان و سرکوب و تحقیر آنان به اشکال گوناگون در واقع بخشی از شبکه اعمال دیکتاتوری طبقه بورژوازی است. اگر طبقه کارگر به مساله اینگونه ننگرد و طبق این نگرش عمل نکند، در واقع به رسالت تاریخی خود عمل نمی کند. مارکسیسم به این دلیل به طبقه کارگر به عنوان یک طبقه خاص می ننگرد که رهایی اش در گرو رهایی تمام ستمدیدگان جامعه است. اگر طبقه کارگر هم خود را مصروف خود کند، دیگر نمی توان به بقیه ستمدیدگان جامعه گفت که طبقه کارگر رهبر مبارزه برای رهایی بشریت است و طبقه خاصی است که باید در پشت پرچم آن علیه جهان کهن جنگید. مبارزه علیه ستم بر زن فقط امر زنان نیست. بلکه یکی از وظایف کلیدی جنبش کمونیستی و کارگری است.

## پیش بسوی نوسازی جنبش کمونیستی

جنبش کمونیستی به مرحله ای رسیده است که برای چیرگی بر ضعف ها و پراکندگی اش باید خود را نوسازی کند. باید درس های مثبت و منفی تاریخ خود و به خصوص تاریخ جوامع سوسیالیستی که در قرن بیستم بر پا شدند را نقادانه جذب کند. باید به تجزیه و تحلیل تغییراتی که در جهان و در کشورهای مختلف رخ داده بپردازد و سنتز نوینی ارائه دهد. جهان خارج از ذهن ما ماده در حال حرکت و تغییر است. کمونیسم که علم تفسیر و تغییر جهان است نمی تواند ایستا بماند و باید پویایی و تحرک جهان خارج را در خود منعکس کند. یکی از مولفه های مهم این نوسازی، دور ریختن خط ها و گرایشات غلط در زمینه مساله زنان است. برای این نوسازی، جنبش کمونیستی ایران در عین افتخار به میراث جنبش کمونیستی بین المللی، باید به خود انتقاد کند. این انتقاد دو سطح دارد.

یکم، نگاه تئوریک جنبش کمونیستی به مساله زنان و جایگاه آن در رهایی طبقه کارگر و جایگاه آن در جنبش کمونیستی و مقام آن در سرنگونی نظام سرمایه داری و استقرار سوسیالیسم.

دوم، عملکرد جنبش کمونیستی ایران در ارتباط با دامن زدن و تقویت جنبش رهایی زنان.

جنبش کمونیستی ایران، زمانی پیشروترین نیروی اجتماعی در این جبهه از مبارزه بود. اما امروزه نیست. این معضل به خصوص در شرایطی که یک رژیم مذهبی در ایران حاکم است، برای ما گران تمام شده و می شود.

این عقب ماندگی از یک طرف به دلیل آن است که جنبش کمونیستی ایران قطار پیشرفت های پیشین جنبش کمونیستی بین المللی را از دست داده است. باید عالی ترین تئوری ها و پیشرفت های جنبش کمونیستی بین المللی را از زیر آوار بیرون آورده و به آگاهی تمام کسانی که خود را کمونیست می دانند تبدیل کنیم. زیرا به جرات می توان گفت که جنبش کمونیستی ایران در این زمینه (و متأسفانه بسیار زمینه های دیگر) عقب تر از تئوری و پراتیک کسب شده در چین سوسیالیستی تحت رهبری مائوتسه دون است. از سوی دیگر، در 30 سال گذشته، دانش و آگاهی عظیمی در زمینه ستم بر زن تولید شده است که جنبش کمونیستی ایران نسبت به آن به طرز دردناکی در جهل و بی خبری به سر

می برد و در مقابل هر تلاشی برای درک و جذب آن مقاومت می کند. نوسازی در زمینه مساله زنان صرفاً از طریق آموزش تئوریک نمی تواند انجام شود. بلکه در گرو دامن زدن به مبارزه دو خط در احزاب و سازمان های جنبش کمونیستی در این زمینه است. زیرا اولاً عقب ماندن آگاهی از واقعیت ها، چیزی نیست که خصلت طبقاتی نداشته باشد. عقب ماندن آگاهی از واقعیت ها و ضرورت های مبارزه طبقاتی، نیروی سماجت بورژوایی تولید می کند. برای جارو کردن آن باید دست به مبارزه سیاسی و ایدئولوژیک زد.

ثانیا، جا انداختن حقایق در احزاب و سازمان های کمونیستی هرگز فقط با آموزش انجام نشده است. بلکه مستلزم دست زدن به مبارزه سیاسی و ایدئولوژیک بوده است. به طور کلی، همواره ایده های پیشرو در ابتدا توسط اقلیتی مورد قبول واقع شده، و سپس در نتیجه مبارزه خطی (و آموزش) مورد قبول عده بیشتری واقع می شود. این یک قانون جهانشمول است که در همه عرصه های جامعه بشری، به خصوص در زمینه مبارزه طبقاتی، عمل می کند. ایده های کهنه و غلط همواره مقاومت می کنند و ایده های نوین و صحیح برای پیروز شدن باید تلاش و مبارزه مستمری به خرج دهند. دامن زدن به مبارزه دو خط و آگاهگری بر سر مساله زنان، یکی از مهم ترین پایه های نوسازی احزاب و سازمان های کمونیستی است و به هیچ وجه نباید به آن کم بهایی داد. محصول نوسازی در این زمینه و عرصه های دیگر، تولد یک جنبش کمونیستی کیفی تا قدرتمندتر و الهام بخش تر خواهد بود.

جنبش کمونیستی ما می تواند و باید در راس ایده های پیشروی زمانه خود قرار گیرد. نقش زنان کمونیست در پاکسازی جنبش کمونیستی از خط های غلط و نوسازی آن، تعیین کننده است. جنبش کمونیستی ما می تواند و باید تبدیل به یک سنگر محکم برای جنبش رهایی زنان شود.

هر رفیقی در قبال جنبش رهایی بخش زنان سه انتخاب بیشتر ندارد: در صف اول و همراه آن دژهای نظم کهن را به لرزه در آورد؛ یا در حاشیه ایستاده و به آن ایراد بگیرد؛ یا اینکه در مقابلش بایستد که در این صورت غرق خواهد شد. زیرا این سیلاب خشم سر ایستادن ندارد و تازه آغاز شده است. این موجی است که طلایه دار آینده ای تابناک برای بشریت است. مطمئناً جنبش کمونیستی راه اول را به هر رفیقی پیشنهاد خواهد کرد زیرا

هر راهی جز این به ضرر انقلاب پرولتری است.

بار دیگر ایران در چهار راه حوادث تاریخی قرار گرفته است. تحولات سیاسی بزرگی در پیش است. سرنوشت یک دور دیگر مبارزه طبقاتی وابسته به نقشی است که جنبش کمونیستی ایفا می کند. بدون نوسازی ایدئولوژیک - سیاسی جنبش کمونیستی ایران نمی توان بر ضعف و پراکندگی این جنبش فائق آمد. بدون شک یکی از مولفه های مهم این نوسازی، تصحیح و تکامل خط جنبش کمونیستی نسبت به مساله زنان است.

وقت تنگ است رفقا! لحظه را دریابیم و جرات صعود به قله ها را به خود دهیم!

8 مارس 2006 (1384)

\*- جزوه «پرولتاریای آگاه و مساله زن» که در سال 1366 توسط اتحادیه کمونیست های ایران (سربداران) منتشر شد، یک آغاز خوب در این نقد بود، اما کافی نیست.